

روز

شماره ۱۵ و ۱۶



Ketabton.com

رئیس دولت و صدر اعظم گفتند :

در پهلوی تعلیم و تحصیل داشتن تربیه و هدف ملی یک امر ضروری است

ملی یک امر ضروری است

ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم بتاريخ ۵ سرطان خطاب به فارغان ششمین دوره پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار گفتند :

عمران و پیشرفت عمو می یک کشور جز از طریق وحدت ملی، وحدت فکر و وحدت عمل میسر شده نمی تواند .

ښاغلی رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۴ بعد از ظهر فارغ التحصیلان امسال پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار را در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ضمن اظہار ابراز شان به دکتوران جوان گفتند، مسرورم از اینکه امروز

باعده دیگر از جوانان وطن پرست و منور کشور از نزدیک صحبت می نمایم .

ښاغلی رئیس دولت علاوه بر پذیرش و بکثرت به تحصیل علم و دانش نیاز مندی مبرم دارد ولی در پهلوی تعلیم و تحصیل داشتن تربیه و هدف ملی یک امر ضروری است چه هیچ ملتی نمی تواند بدون داشتن هدف ارمان های خود را بر سر رساند .

ملت از جوانان تحصیل کرده کشور آرزو ها و چشم امید دارد و رسیدن به این هدف از طریق اتحاد عمل و خدمت گز اری صادقانه جوانان بر آورده شده می تواند .

ښاغلی محمد داود ضمن اشاره به نابسامانی های نظام گذشته گفتند بر ای

تغول یک جا مہبوسوی دیمو کراسی وا قعی و تامین عدالت اجتماعی همت عالی و عزم راسخ و احساسات وطن پرستانه بکار است و بدون شک اعمار و پیشرفت یک کشور به حرف میسر شده نمی تواند بلکه درین راه عمل و ایثار بکار است چه دنیای امروز دنیای عمل و کار است .

متاسفانه وطن ما هنوز هم از کاروان تمدن بدور مانده و برای نیل به این کاروان وظیفه فرد فرد این خاک است تا با ایمان کامل و عزم خلل ناپذیر و پراور واد بر ای پیشرفت و سعادت آن مجاهدت نمایند .

اعتلای کشور وظیفه یک فرد، یک گروه و یک جمعیت محدود نیست بلکه همه افراد کشور مخصوصاً جوانان تعلیم یافته و منور وظیفه سنگینی در بر آورده شدن این امر به

دوش دارند و مسلم است که برای تسریع انکشافات وطن و رسیدن به اهداف ملی چپش لازمی است .

رهبر ملی ما خطاب به دکتوران گفتند تنها خود مردم این خاک اند که در راه حفظ نوا میسر ملی و پیشرفت و ارتقای آن مسہم بارز دارند . آنها درین خاک تولد شده اند، اولاد این سرزمین اند و وطن بالای همه ما حق فراوان دارد .

عمران و پیشرفت عمو می یک کشور باز هم تکرار میکنم که تنها از طریق وحدت فکر، وحدت عمل و بالاخره وحدت ملی میسر شده میتواند .

ښاغلی رئیس دولت به فارغ التحصیلان گفتند بر طبق قانون طبیعت شما در مرحله قرار دارید که مسوولیت امور کشور خواهی نخواهی بدوش شماست و برای انجام این امر باید خود را آماده ساختن و پانہایت کثرت و پایداری برای اجرای آن همت گمارید .

ښاغلی رئیس دولت یکبار دیگر مراتب اسرت شانرا از ملاقات با فارغ التحصیلان پوهنځی طب ننگرهار ابراز داشته و انجام خدمات صادقانه را ابراز گماہ خداوند بزرگ برای آنها آرزو نمود .

پوهاند دکتور کرام الدین رئیس پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار قبل از معر فی فارغان مطالبی پیرامون تاریخچه پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار که در زما نصدارت ښاغلی محمد داود تاسیس شده است بیان نموده و از اینکه در پرتو نظام جمهوری کشور این پوهنتون گام های مہنی برپیشبرد سوبه تعلیمی و علمی برداشته است اظہار مسرت نمود .

ششمین دوره فارغان پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار را ۲۸۱ نفر دکتور جو ان تشکیل میدهد .

در اخیر یکتا از فارغ التحصیلان نمایندگی از همقطاران خود از ملاقات با ښاغلی رئیس دولت و صدراعظم اظہار سپاسگزاری نموده و آمادگی شانرا بپرتو ع ایثار و فدا کاری در تحقق بخشیدن ارمانهای نظام نرین کشور مخصوصاً در ساحت صحت و سلامت هوطنان ابراز داشت .



ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه با دکتوران جوان پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار در قصر ریاست جمهوری صحبت می نمایند .

رئیس دولت و صدر اعظم

حکم اعدام شش نفر را عفو کردند

این سه نفر یک مدت ۲۲ سال حبس را در محبس عمو می کابل سپری نموده اند .

ښاغلی ابلاغ افزود عبدا لقیوم و لہ سلطان محمد ساکن ارغندا ب کند هار محکوم به اعدام که ۱۵ سال حبس را در محبس

کابل سپری نموده به حبس دوام و شیر حسین ولد صاحب الدین ساکن کتر هار و عبدا لرزاق ولد جمعه گل به بیست سال محکوم شدند .

طی اطلاع خبرنگار آژانس باختر حکم عفو اعدام این شش نفر ساعت ۵ عصر روزہ سرطان توسط رئیس کمیته بررسی احوال محبوسین در حالیکه ښاغلی فضل احمد آمرعمومی محابس وزارت داخله حاضر بود به آنها ابلاغ شد .

و سه نفر دیگر آن که اعدام شان مورد عفو قرار گرفت باید دوره های مختلف حبس را سپری نمایند .

وی افزود آنها بیکه مورد عفو ښاغلی رئیس دولت و صدراعظم قرار گرفته اند عبارت اند از :

میائل ولد بایر آخند زاده ساکن باجور شمس الدین ولد امیر محمد ساکن کابل و محمد عوض ولد محمد حسین ساکن هزاره

جرائم مختلف از طرف محاکم لانه محکوم به اعدام شده بودند و حکم محکمه در وقت آن بالای آنها تطبیق نشده بوده و عفو رهبر انقلاب ما قرار گرفتند .

رئیس کمیته احوال بررسی محبوسین گفت از جمله شش نفر مذکور سه نفر آن که دوره های مختلف حبس را در محبس کابل سپری نموده اند از حبس رها شدند

ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم شش نفری را که قبلاً محکوم به اعدام شده بودند و حکم محکمه در موعد آن بالای آنها نافذ نشده بود مورد عفو قرار دادند .

ښاغلی عنایت الله ابلاغ عضو شو رای عالی قضا و رئیس کمیته بررسی احوال محبوسین روزہ سرطان گفت شش نفری که به اتهام

رئیس دولت و صدراعظم اعتمادنامه سفیر

سر یلانکارا پذیرفتند



ریاست عمومی دفتر ریاست جمهوری افغانستان
اطلاع داد که بناغلی جستن سربو اردین
سفیر کبیر غیرمقیم سریلانکا در افغانستان
ساعت یازده قبل از ظهر روز دوم سرطان اعتمادنامه
اش را به بناغلی محمد داود رئیس دولت و
صدراعظم مطابق مراسم معمول در قصر
ریاست جمهوری تقدیم کرد.
درین موقع بناغلی عبدالصمد غوث مدیر
عمومی سیاسی وزارت امور خارجه نیز
حاضر بود.

مختصر سوانح بناغلی سربو اردین
- سفیر کبیر غیرمقیم سریلانکا در افغانستان
بناغلی سربو اردین بتاریخ ۷ فوروری
۱۹۱۶ تو گذشته است.
تحصیلات: سنت تو ماس کالج واندا
کالج.

بناغلی سربو اردین در امور وزارت و
صادرات اشتغال داشته در سال ۱۹۴۶ مدیر
موسس چتام هوس مقرر و در ایامیکه متصدی
این امور بود موافقتنامه های مربوط به
ساختن فابریکه های برق کلمبو، پروژه
کال هوبا، بند مسگیلیا، نساچی و ایوان کودا
و نساچی توهیر یا را با موسسات بین المللی
مذاکره و عقد کرد.

بناغلی سربو اردین همچنان یکی از
مدبران و موسس شرکت هوس سربو اردین
و شرکت بیمه کلمبو میباشد.
موصوف دربرورد های مختلف مثل خورد
تنظیم تولیدات صنعتی خدمت نهاده و عضو
اتاق تجارت ملی سیلون میباشد.
بناغلی سربو اردین در سال ۱۹۷۰ به
حیث گمشتر سربو اردین در آستر ایام مقرر
و متعاقباً بحیث گمشتر در هند وستان
مقرر گردیده است.
بناغلی سربو اردین متاهل بوده دارای
دو فرزند میباشد.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه بناغلی جستن سربو اردین سفیر کبیر غیرمقیم سریلانکا را پذیرفتند.

دولت انقلابی ما تا حدی امکان جلو صعود قیوم را توانسته است بگیرد

با آنکه درین اواخر بحران پولی و انرژی
قیم اجناس را بصورت غیر عادی در جهان
بلند برده است دولت انقلابی ما در حصول
امکانات مالی واداری خود توانسته است تا حد
امکان جلو صعود غیر عادی قیمت اموال طرف
ضرورت عامه را در کشور بگیرد.
چنانچه در مرحله اول مواد نفتی شکر،
روغن نباتی خوراکی، منسوجات نخی و کتان
و کاغذ درین حصه مورد نظر حکومت قرار
گرفته است.

این مطالب رایج منبع وزارت تجارت
روز ۲۸ سرطان در جواب سوال خبرنگار باختر
پیرامون صعود قیمت در جهان و تأثیر آن در کشور ما
اظہار داشت.

منبع گفت واقعا حوادث اخیر دنیا و تأثیر
ناگواران سبب گردید تا بحران پولی و انرژی
را بوجود آورد این عوامل وسیله مهم
و انکار ناپذیری برای بلند رفتن نرخ تمام
وسایل و ما محتاج زندگی مردمان دنیا اسم
از مواد خوراکی البسه و استهلاکی تزئینی

اولی قرار میدهد.
منبع گفت هدف از این سیاست بهبود زندگی
اکثریت مردمان کشور ماست که دارای عاید
کم و یا ثابت میباشد.
منبع افزود بنابر بحران پولی و انرژی
قیم اجناس بصورت غیر عادی در جهان
صعود نموده اما دولت جمهوری در حدود
امکانات مالی واداری خود توانسته است تا
حدی جلو صعود غیرعادی قیمت اموال طرف
ضرورت عامه را بگیرد که از آنجمله اسلیم
مانند مواد نفتی، شکر، روغن نباتی، خوراکی
منسوجات نخی و کتان کاغذ در مرحله اول
مورد نظر حکومت قرار گرفت.

منبع علاوه کرد مواد نفتی در فعالیت
اقتصادی کشور ما اهمیت زیادی دارد و افزایش
در قیمت آن باعث بلند رفتن مصارف انتقال
اموال و اشخاص خواهد شد.
منبع افزود دولت جمهوری با وجود بحران
انرژی و بلند رفتن قیمت نفت خام در ساحه
بین المللی و یاد داری اهمیت این ماده قیمت آنرا
ثابت نگه داشته و با قبول ضرر مالی هنگفت
آن در کشور از صعود قیمت تمام اجناس و
مخصوصاً محصولات زراعتی و غله باب جلوگیری
نمود.

منبع یاد آورد شکر ماده دیگر است که
مورد ضرورت روزمره مردمان کشور ما میباشد
و اکثریت نفوس کشور بنابر محدود بودن
عایدات شان شکر را بخواه مواد غذایی گران
قیمت روزانه مصرف میکنند.
از آنجا که احتیاجات ما از تولیدات داخلی
مرفوع نمیکرد و سالانه در حدود ۱۰ الی ۱۲
هزار تن وارد مینماییم دولت با تدابیر خاص
تجارتی مالی واداری توانست تا حدی قیمت
آنرا استقرار بخشد، قیمت روغن بیهقا یسه
یکسال قبل صد فیصد در خارج بالا رفت اما
در داخل کشور حدود افزایش آن از سی فیصد
بالتر نرفت البته اینهم بوسیله کمک موثر
دولت جمهوری میباشد که محصول روغن
آنرا معاف نموده و در پهلوی آن در حدود بیشتر
از سه مرتبه امسال توانسته است تولید روغن

بقیه در صفحه ۶
صفحه ۳

در کمیسیون مشترک همکاری افغانستان و هند

به يك پروگرام وسيع و طويل المدت موافقت بعمل آمد

ازخدا تيكه متخصصين هندی درافغانستان انجام داده اند اظهار امتنان نمود اين حيات همچنان از امكانات تربیوی که برای پرسونل افغانی در هند فراهم گردید است رضایت نمود.

جلسه سوم کمیسیون مشترک موافقت کرد تا يك تعداد دیگر متخصصین هندی به صورت طويل المدت و قصير المدت به افغانستان اعزام گردند و در موسسات مختلف هندی مثل صحت، معادن، انکشاف محل، تدریس، ابتدايي و اداره بلدی برای پرسونل بیشتر افغان موقع تحصیل فراهم گردد.

۶- کمیسیون مشترک همچنان از ازدیاد تماس های متقابل و همکاری در ساحت مختلف دیگر مثل معارف، مطوعات و کلتور اظهار رضایت نمود.

۷- وزیر معادن و صنایع افغانستان امتنان خودو هیات خویش را از پذیرایی و مهمان نوازی جانب هند اظهار نمود.

۸- کمیسیون مشترک فیصله کرد که جلسه آینده آن در تاریخی که برای هر دو جانب متناسب باشد در سال ۱۹۷۰ در کابل دایر گردد.

اعلامیه مطبوعاتی که درختم سوین جلسه کمیسیون مشترک همکاری افغانستان و هند صادر شده است.

وبرق، صنعت، صحت، معادن و پلاننگذاری و معارف را دربر میگیرد.

هند به افغانستان در رشته انستیتو ت صحت اطفال، پارک صنعتی و پروژه ها، دستگا های کوچک برقی آبی و پروگرام تبعات زراعتی افغانستان کمک دوا مدار و روز افزون خواهد کرد.

کمک در ساحت های جدید تا سیس - انستیتو ت، تبعات زراعتی فارم لبنیات خدمات مشورتی و نظارتی هر دو طبع پروژه هریرود و سروی بند خوا چه عالی و توسعه انستیتو ت صحت طفل کابل را بجهت مرکز تربیه و شعبات تبعات عالی در افغانستان احتوا خواهد کرد.

۱۰- هیات افغانستان در کمیسیون مشترک

انسلاک میباید مورد مطالعه قرار دادند. هر دو جانب نزدیکی نظریات خود را راجع به مسایل همکاری بین المللی مخصوصاً در مورد نما بیری که باید بمنظور از دیاد همکاری بین کشور های غیر متسلک در حال انکشاف و پیشرفت سریع اقتصادی جهان در حال انکشاف اتخاذ گردد بار دیگر تأیید کردند.

۹- کمیسیون مشترک پیش رفتی را که در راه تطبیق توصیه آن بعمل آمده بود مورد مطالعه قرار داده و از سویه عالی تطبیق این توصیه ها ابراز رضایت نمودند.

کمیسیون همچنان پروژها و پیش - نهادات مربوط به تطبیق آینده توصیه هارا مطالعه کرده و بريك پروگرام وسيع و طويل المدت موافقت نمود. این پروگرام ساحت های زراعت آبیاری

۱- در اثر دعوت سر دار سو ارن سنگه وزیر امور خارجه هند پوهاند عبدا لقیوم وزیر معادن و صنایع جمهوری افغانستان بتاريخ ۲۰ جون ۱۹۷۴ برای باز دیدرسمی وارد هند شد.

وزرای مذکور ریاست هیات های خویش را در جلسات کمیسیون مشترک اقتصادی افغانستان و هند به عهده داشتند که از ۲۰ تا ۲۴ جون ۱۹۷۴ صورت گرفت. جلسات مقدماتی مامورین عالی رتبه دو حکومت از تاریخ ۱۷ جون ۱۹۷۴ آغاز شده بود.

۲- وزیر معادن و صنایع افغانستان هنگام باز دید خود از هند با میرمن اندراکاندی صدرا عظم، شبا غلی فخر الدین علی احمد وزیر مواد خوراکیه و زراعت، شباغلی شوپرا مانیا موزیر انکشاف صنعتی، شبا غلی ک، دمالاوی یاو وزیر فولاد و معادن، دکتر کران سنگه وزیر صحت و رهنمای خان نوده، شباغلی بارو و وزیر امور نفتی و مسواد کیمیاوی و شباغلی ک، س پنت وزیر آبیاری و برق هند ملاقات بعمل آوردند. اگر اوقات با محتات کمیسیون مشترک در یک فضای دوستی و تفاهم صورت گرفت که

و پروگرام های آینده همکاری بین کشورهای شانرا که از جمله، موسسین نهضت عدم

اولین قرارداد تجارتي بين افغانستان و

بنگله ديش به امضاء رسید

غير متسلک در الجزایر بگرمی ستود. جانبین همکاری نزدیکی را که بین هیات های شان در همه اجتماعات بین المللی موجود است ارزیابی مثبت کردند.

جانبین پشتیبانی خود را از نهضت های آزادی خواهی مردمان تحت تسلط همه مناطق جهان مجدداً تأیید کردند ایشان پشتیبانی خودرا از مردم لیبیرمان ویتنام بیان نموده و موافقت نمودند که باید ب مردم ویتنام موفسح داده شود تا آینده خود را بدون مداخله خارجی خود تعیین نمایند.

جانبین پشتیبانی خودرا از داعیه حق ملت برادر عرب علیه تجاوز بار دیگر تأیید نموده و موافقت کردند که محل و فصل نهایی معضله شرق میانه باید بر اساس تخلیه همه سرزمین های عرب و اعاده حقوق و حقه مردم فلسطینی صورت بگیرد.

هنگام مطالعه او ضاع نیم قاره جانبین اظهار نظر کردند که سیاست مقابله و خصومت مغایر رفاه و ترقی مردم این منطقه می باشد، معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان از سهوی که حکومت بنگله دیش تحت قیادت شیخ مجیب الرحمن صدراعظم آنکشور در امر عادی ساختن اوضاع و تحکیم یک صلح دوامدار و هما هنگی روابط در نیم قاره گرفته است بگرمی تقدیر نمود.

جانبین اظهار عقیده کردند که توسعه پایگا های بحری و هوایی جزایر در دیگو گارسیا واقع در بحر هند مخالف مفکوره تشکیل یک حوزه صلح درین بحر و تصمصیم نامه های مجمع عمومی ملل متحد می باشد جانبین موافقت کردند که به مساعی خود جهت رویکار آوردن یک حوزه صلح در بحر هند ادامه بدهند.

معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان تشکرات و امتنان خودرا نسبت به پذیرایی و مهمان نوازی برادرانه و گرمی که حکومت و مردم بنگله دیش از سوی هیات معیتی اش بعمل آورده اند اظهار نمود.

معین سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان از وزیر امور خارجه بنگله دیش دعوت نمود تا از افغانستان بازدید بعمل آورد این دعوت با کمال تشکر پذیرفته شد.

وزیر تجارت خارجی بنگله دیش با معضاء رسید.

هنگام وداع معین سیاسی در میدان هوایی داکه دکتور کمال حسین وزیر امور خارجه معین وزارت خارجه، رئیس تشریفات آن وزارت شاز و دایر و اعضای سفارت جمهوری افغانستان در داکه وعده از اراکین وزارت خارجه بنگله دیش حاضر بودند.

اعلامیه مشترک آتی درختم سفر رسمی و دوستانه شباغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان به بنگله دیش شب ۱۱ سرطان نشر گردیده است.

مردم افغانستان از پیکار آزادی بنگله دیش و پناه و تسلیاتی که مردم دوست افغانستان برای ملیون بنگالی فراهم آورده بودند اظهار کرد.

جانبین بر امكانات توسعه تجارت و تلاقق تجارتي بین دوکشور مذاکرات عمومی بعمل آوردند و موافقت شد که برای تأمین این هدف هیات های اقتصادی و تجارتي بین دو کشور مبادله شود، یک موافقتنامه تجارتي بین وزیر تجارت بنگله دیش شباغلی مشتاق احمد و معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان امضاء شد.

مذاکرات ابتدایی درباره ضرورت تاسیس روابط هوایی ملکی بین دو کشور صورت گرفت و موافقت بعمل آمد که یک هیات هوایی ملکی بنگله دیش بمنظور مذاکره و عقد موافقتنامه خدمات هوایی با افغانستان مسافرت کند. هنگام تبادل نظر روی وضع عمومی بین - المللی جانبین یکبار دیگر پابندی مشترک خودرا به اصول عدم انسلاک و همزیستی مساومت آمیز تأیید نمودند.

وزیر امور خارجه بنگله دیش نقش هیات افغانستان را در کنفرانس سران کشور های

و صدراعظم و حکومت و مردم افغانستان ابراز داشته و از هیات افغانی خواهش نمود تا سلام های دوستانه شانرا برای شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم و حکومت و مردم افغانستان برسانند.

طی این مسافرت معین سیاسی در ضیافتی که از طرف دکتور کمال حسین وزیر خارجه بنگله دیش در هتل انتر کانتیننتال داکه بافتخارشی ترتیب شده بود اشتراک نمود.

طبق یک خبر دیگر روز ۹ سرطان قبل از عزیمت هیات افغانی از داکه اولین قرار داد تجارتي بین معین سیاسی وزارت امور خارجه

شباغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و هیات معیتی وی بعد از یک مسافرت رسمی و دوستانه به بنگله دیش ساعت سه و چهار دقیق دقیق بعد از ظهر ۱۰ سرطان بکابل باز گشت و در میدان هوایی از طرف شباغلی محمد اکبر رئیس عمومی دفتر ریاست جمهوری اراکین وزارت امور خارجه، سفیر کبر بنگله دیش و شاز و دایر سفارت هند در کابل پذیرائی گردید.

ضمین ملاقات با شیخ مجیب الرحمن صدراعظم بنگله دیش شباغلی موصوف هیات افغانی را با گرمی صمیمانه پذیرفتند احساسات برادرانه و صمیمانه خویش را به شباغلی رئیس دولت

در اثر دعوت شباغلی دکتور کمال حسین وزیر امور خارجه بنگله دیش شباغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه جمهوری افغانستان از تاریخ ۸ تا ۱۱ سرطان امسال از بنگله دیش باز دیدرسمی بعمل آورد. درین مسافرت شباغلی محمد یحیی معروفی معاون مدیریت ملل متحد و روابط بین المللی وزارت خارجه و شباغلی محمد عظیم مدیر تجارت خارجی وزارت تجارت با معین سیاسی افغانستان همراه بودند.

هنگم این بازدید شباغلی وحید عبدالله با شباغلی محمدالله رئیس جمهور بنگله دیش ملاقات نمود.

وی همچنان با شیخ مجیب الرحمن صدراعظم آنکشور ملاقات نموده و پیام حاوی تمیانت دوستانه و برادرانه شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان را به وی تقدیم کرد.

شباغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان با دکتور کمال حسین وزیر امور خارجه بنگله دیش مذاکرات رسمی بعمل آورد.

شباغلی وحید عبدالله تقدیر با حرارت شماره ۱۵ و ۱۶

سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در کابل روز ملی آنکشور را تجلیل کرد



دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی روز آزادی ایالات متحده امریکا را به
سفیر کبرای آنکشور تبریک میگوید.

کابل (ب) ۱۵ سرطان:

سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در کابل روز آزادی آنکشور را روز سیزده سرطان ضمن ضیافتی تجلیل نمود. درین دعوت که ساعت دوازده ظهر از طرف بنیاد ملی تیو دور ایلینو تسفیر کبیر امریکا در منزلش ترتیب شده بود دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، بعضی اعضای کابینه دگر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز، عده از صاحبمنصبان ارتدادوی جمهوری، مامورین عالی مرتبه ملکی

ایالات متحده ۷۵ میلیون دالر به افغانستان قرضه میدهد

کابل (ب) ۹ سرطان:

حکومت ایالات متحده امریکا هفت - اعشاریه پنج میلیون دالر به مقصد تهیه مصالح ساختمانی انتقال برقی کجکی به شهر لشکرگاه و کندهار به افغانستان قرضه میدهد. موافقت نامه مربوط به این قرضه را قبل از ظهر دیروز بنیاد ملی علی احمد خرم وزیر پلان بنمایند می از حکومت افغانستان و بنیاد ملی تیو دور ایلینو تسفیر کبیر امریکا در کابل از جانب کشورش امضا نمودند.

حاصلات پخته امسال ۵۰ فیصد افزایش خواهد یافت

کابل ۱۰ سرطان (ب):

ساحه تحت کشت پخته در کشور نظر بسال گذشته پنجاه فیصد افزایش یافته است. یک منبع ریاست عمومی ترویج وزارت زراعت و آبیاری گفت با اساس خط مشی دولت انقلابی بمنظور حمایه و تشویق زارعین پخته کسار کشور از اوایل سال جاری قیمت خرید پخته از زارعین در حدود نژده فیصد افزوده گردیده است. منبع افزود تسهیلات لازمه از قبیل تهیه و توزیع نغم اصلاح شده پخته کود کیمیایی، ادویه ضد آفات و امراض پخته، توسعه امور ترویجی و تحقیقات زراعتی در ساحه پخته کاری فراهم گردیده که این اقدامات سبب ازدیاد بیشتر از پنجاه فیصد ساحه تحت کشت پخته نظر بسال گذشته گردیده است. منبع علاوه کرد تا اواخر ماه جوزای امسال بیشتر از شصت هزار جریب زمین تحت زرع پخته قرار گرفته است در حالیکه در سال گذشته در حدود سه صد و هفتاد و پنج هزار جریب زمین پخته کشت گردیده بود که از آن یک صد و هشتاد هزار تن پخته خام استحصال گردیده است. منبع گفت در صورت مساعدت او شاع

بقیه صفحه ۳

دولت انقلابی ما...

نیاتی را بداخل کشور افزایش دهد و قیمت آنرا با قبول خساره هنگفت و با مقایسه قیمت های دنیایی مثل سال گذشته حفظ نمایند و هم به ناسی از سیاست تجارت رهبری شده مقامات مسوول سعی نمودند با توريد روغن از خارج و بوسیله افزایش در عرضه قیمت آن استقرار مزید یابد، چنانچه فعلا در نتیجه این اقدامات در فراوانی روغن و تنزیل نرخ آن نظر بیچندماه قبل تحول قابل ملاحظه پس رونما شده است. منبع علاوه کرد منسوجات نخی و سندی غیر تجملی طرف ضرورت اهالی با وجود قیمت آن که درجهان در ظرف سال اخیر دو تا سه چند بالارفت ولی باز هم در کشور ما آنچه از ازابریکات داخلی بدست می آید علی الرغم مشکلات مالی ثابت نگه داشته شد، چون تولیدات داخلی احتیاجات ما را تکافو نمیدارد برای واردات بیشتر منسوجات تدابیر لازمه از طرف دولت جمهوری گرفته شده و تخفیف علی الترتیب ۵۰ و ۲۵ فیصد در محصول وارداتی منسوجات نخی و سندی غیر تجملی از اقدامات مهم دولت است، از جانب دیگر دولت متوجه تولیدات بیشتر داخلی گردیده و خوشبختانه توانست در حدود ۱۱.۶۲ فیصد در تولیدات داخل افزایش بعمل آورد و با زهم با تناسب نرخ جهانی و قبول خسارات زیاد - اجازه نداد تا نرخ اموال تولیدی داخلی بلند تر شود. همچنان توريد بیشتر منسوجات از طریق قرار دادهای تجارتي و دیگر راهها در نظر گرفته شد چنانچه بملاحظه مسوولان احصائی واردات آن درین اواخر افزایش یافته و یقین است که با ثابت نگه داشتن نرخ منسوجات داخلی و استقرار نرخ منسوجات توريدی مشکلی ایجاد نگردد. اگر هم وطنان گرامی شش ماه قبل مشکلات بی اندازه مردم را مقابل بسوزان صحن سفید در بازارها بغاظ داشته باشند تصدیق مینمایند که این اقدامات از نتیجه کار موثر کارکنان اداری بود باینکه قبول خساره از این مدرک قلم درشت را تشکیل میدهد. گامگام ماده مهمی در رفع ضروریات معنوی و مادی کشور مامیباشد که تا حال در داخل تولید نگردیده بلکه کاملاً از خارج وارد میشود و برای آنکه در عرضه و قیمت آن به مقایسه تحولات دنیا تغییر فاحش رخ ندهد مورد توجه حکومت قرار گرفت و در محصول وارداتی آن

تصمیم قاطع ، خلیل ناپذیر ودوامداریک ملت میتواند اورایه هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

همان طوریکه خوانندگان نهایت عزیز مجله ژوندون اطلاع دارند ، ژوندون برای حل وراه یابی مشکلات وپرابلم هائیکه در بسیار از فامیل های ماوجود دارد در حدود ده میزمدور رایر نمودکه پیرامون موضوعات مختلف فامیلی صحبت های شد وپیشنهادات و نظر یاتی هم عرضه کردند . که به نظر ما بسیاری از این نظریات مقبول وصاحب هم است . زیرا تلاش ما اینبود تا اشتراک کنندگان (میز مدور در خدمت خانواده ها) اشخاص خبره وصاحب نظری باشند تا با نظریات وپیشنهادات ایشان بتوانیم معضلات فامیلی را که يك گوشه بزرگ از اجتماع است از میان برداریم و تا حد اقل رهنمایی درین مورد کرده باشیم .

یازدهمین دور میز مدور مامربوط به مشکلات محیطی بود که در عرضه وسیع تر مباحثه ومصاحبه در آن صورت گرفت ومیز مدور ژوندون از محدوده خانواده برآمداین دور میز مدور در اطراف مشکلات شهر وبناروالی وطرق حل این مشکلات بود که اشتراک کنندگان میز مدور اتفاقا داتی در امور شهری نموده ونظریاتی برای صفایی وبهبود وضع شهر در حدود امکان مالی وشرايط موجود بناروالی ارائه کردند در دوازدهمین دور میز مدور نوبت از مسئولان بناروالی بود که پیرامون سوالات وپیشنهادات شهریان که در میز مدور اشتراک ورزیده بودند ، صحبت میکردند . ولی مصروفیت های زیاد بناروالی وکار های متداوم عاجل که قبل از جشن بیست شش سرطان بر سر ای بناروالی پیش شد ، ما نتوانستیم میز مدور زادر زمینه مسایل شهری دنبال کنیم . بهمین ترتیب مراجع وموسسات دیگر نیز باگرفتناری های که داشتند ، نتوانستند در میز مدور ژوندون اشتراک ورزند .

خوانندگان گرامی مجله ژوندون از اینکه چند دور از میز مدور ژوندون به تعویق افتاد بر ما خواهند بخشید . البته مجله ژوندون پس از سپری شدن اولین سالگرد فرخنده جمهورییت دوباره بحث های مختلف اجتماعی وپرابلم های محیطی را با در نظر داشت شرایط موجود دنبال خواهد کرد وبه علت یابی مشکلات ووجستجوی راه ها ووسایل حل این مشکلات خواهد پرداخت .



شماره ۱۶۱۵ شنبه ۱۵ سرطان برابر ۱۶ جمادی الثانی مطابق با ۶ جولای ۱۹۷۴

اتحاد فکر و عمل

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم خطاب به فارغان پوهنتون ننگرهار گفتند :

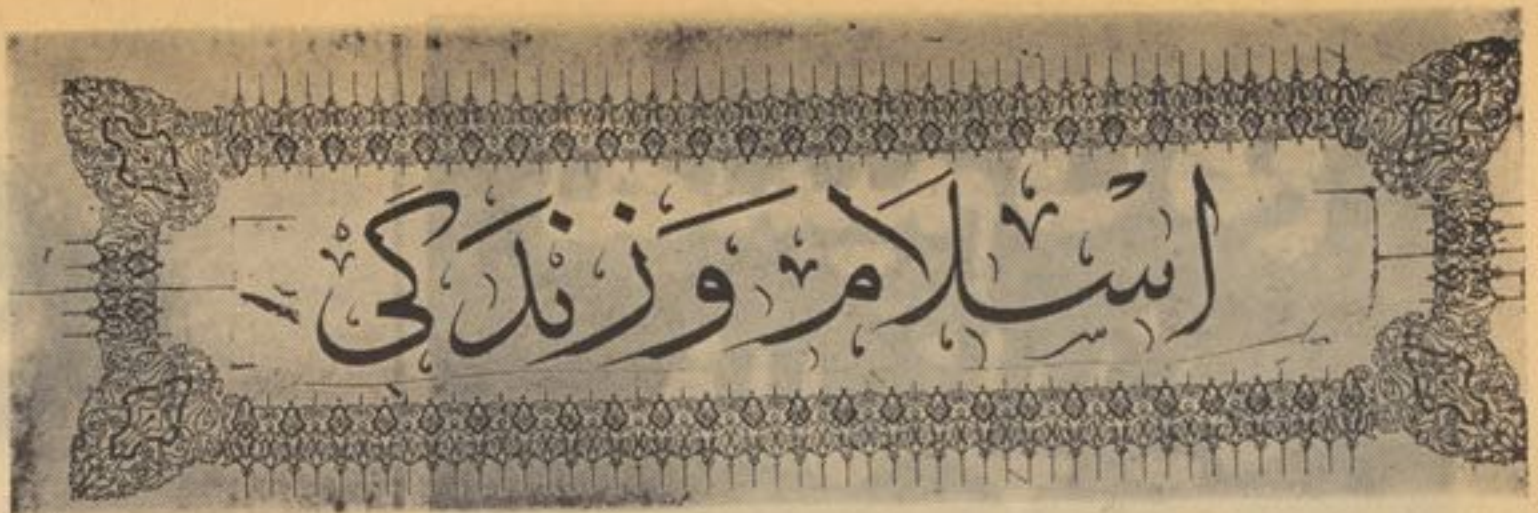
«عمران وپیشرفت عمومی يك کشور جز از طریق وحدت ملی ، وحدت فکر و وحدت عمل میسر شده نمی تواند.»

افغانستان بحیث کشور يکه تازه در شهر اهی ترقی وعمران گام نهاده است ، نیاز مبرمی به کار و فعالیت تمام افراد وطنپرست ، بخصوص جوانان روشنفکر و تحصیل کرده دارد . برای تحقق بخشیدن آرمانهای ملی ومردمی و برای نیل به هدف از همه اولتر اتحاد نظر تمام افراد يك کشور ضروری است تا در پرتو وحدت فکر و نظر ، وحدت عمل ایجاد گردد و در طریق پیشرفت و اعتلای کشور گامهای استوار و تزلزل ناپذیر برداشته شود .

برای ایجا ذاتحاد نظر شناخت درست و درك واقعیت های اجتماعی که در جامعه وجود دارد اهمیت زیاد دارد با درك این واقعیت ها است که وظیفه ومسئولیت تمام کسانی که احساس وطن دوستی در آنها موجود است ، روشن میشود و با يك تصمیم راسخ در راه انکشاف و ترقی کشور تلاش میکنند .

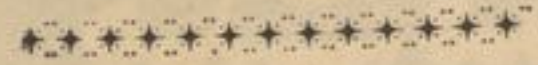
از میان برداشتن مشکلات و دشواری های گونا گونیکه فعلا بان مواجه هستیم وجستجوی راه بهتر که این مشکلات هرچه زودتر زوده شود ، وسایلیکه ما را به هدف رساند ، فقط از طریق تلاش و اتحاد و همبستگی میسر خواهد بود برای تفهیم مشکلات و درد های اجتماعی اصل تبلیغ وتفاهم به منظور گسترش اتحاد نظر وظیفه است حیاتی که در تقویت آن با یست پیوسته کوشا باشیم .

جوانان تحصیل کرده ایکه تازه روزه تعلیمی را به اتمام رسانیده اند و در عمل داخل فعالیت میشوند مسئولیت بس گرانی بدوش دارند که عبارت از کار و خدمت صادقانه به هموطنش است . آنها از همان روز های نخست باید مسئولیت های را که در برابر اجتماع ومردم خود دارند تعیین نمایند تا راه شناختن و روشن کردن هدفمند بودن وتلاش ورزیدن از خصلت مردمان آگاه است که حس وطن دوستی در خودشان عین است ونوع د وستی از خصلت انسانی او منشا میگیرد . چنین انسانی با اراده است ومصمم .



ع، هبا

آزادی



اساسی آن برائیم بوضاحت در میبایم که یگانه مبداء و سر چشمه آزادی ها و بطور خاص ، یگانه منشاء آزادی فکر و عقیده، همانا دستورات جهانی و انسانی آئین اسلام و اساسات بشری است که متون عمده این دین را تشکیل میدهد .

اسلام بانسان آزادی میدهد ولی این آزادی را در شکل بی بندوبار و لجام گسیختگی اش نمی پذیرد و حدودی برای آن مقرر مینماید و مزایایی تعیین میکند، برای مثال، قلم را تا آنجا آزادی میدهد که نویسنده مصالح اجتماعی را در نظر گرفته و آنچه می نویسد مستلزم اجرای فضیلت و اخلاق خواننده شود و در داخل حفظ امنیت و تامین حقوق و کرامت بشری صورت گیرد و بر هیچ نویسنده حق نمیدهد تا هر چه دلش خواست بنام آزادی بیان و عقیده بروی کاغذ بریزد و یک مشت کلمات و مطالبی را که اثری سودمند اجتماعی در آن سراغ نمیشود تحویل خواننده بدهد .

اسلام قاعده ای کلی و عمومی ای دارد بدینگونه که (تحمل ضرر و تحمیل ضرر در اسلام موجود نیست) یعنی این یک قانون کلی اسلامی است که هیچ فردی از افراد انسان نباید بر دیگری ضرر برساند و یا ضرری را از جانب شخص دیگری بر خویش بپذیرد و ازینرو هر گونه تمایل و طرز العملی را که بر آزادی دیگران مضر و اخلال گر تمام شود نمی پسندد و آنرا خلاف روش های اساسی و فلسفه حیاتی اسلامی و انمود میکند .

این قرآن است که برای استحکام بخشیدن آزادی و تفهیم اهمیت موضوع آزادی عقیده و فکر، انسانها را خاطر نشان میکند که جبر و اکراه در دین اسلام وجود ندارد و هیچ کسی را نباید به اکراه و زور وارد دین اسلام نمود. اکنون اگر نگاه منصفانه در پیرامون ژرف دید اسلام درینباره افکنیم و ارزش جهانی و حیاتی آنرا مورد مذاقه قرار بدهیم، دیگر این قضاوت با ما خواهد بود که اسلام، بلی تنه دین اسلام است که روح آزادی را با تمام ارزشی ها و متمیزاتش در دنیای بشریت ایجاد کرد و قانونی وضع نمود که تاج جهان باقی و بشریت هست، همچنان در حمایه آزادی و حریت کار کند و پایه های متین آنرا در قبال حوادث ، از تزلزل محفوظ و در امان داشته باشد .

باینگونه نقطه های تاریک ، روبرو نمیشویم و بلکه کلیه امور فردی و اجتماعی در نظر اسلام روی پایه های متین علم و دانش استوار است ، زیرا همه مکلفیت ها و ارزش های اسلامی بر مبنای آزادی فکر و آزادی علم و دانش استحکام یافته و آنچه را علم و دانش حقیقی بپذیرد از آن در میگذرد و بطور موزج میتوان ادعا کرد که اسلام یگانه آئینی است در جهان که آزادی بتمام مشخصات و مفاهیم عالی و انسانی اش در سایه آن تبارز و تشکل مینماید .

این از گفته های دانشمند معروف فرانسه گوستا لوبون است که ، «آزادی فکری و عقیدوی که امروز در میان ملل شایع و عام گردیده، اگر در جستجو و شناخت منبع اصلی و

دین مسیح (ع) می آمیختند و آنرا در افکار مردم جامیدادند .

هرگاه دانشمندان در نوع اجتماعات نظر علمی ای را خاصه در پیرامون کاینات ابراز میداشتند ، از آنجائیکه پدیده های علمی همواره در برابر خرافات و مظاهر غیر واقعی آن ، جهت و جنبه امعین و مشخصی دارد، بر ضد این دانشمندان قیام آغاز می یافت و هرگونه شکنجه و فشار، درباره ایشان روا داشته میشد که ممکن نیست تمام فجایع و عملیات ضد انسانی را که درین مورد صورت گرفته طی یک مقاله و دو مقاله گذارشی داد .

اما بالمقابل وقتی سری بتاریخ اسلام میزنیم در تمام ادوار و مراحل دعوت های اسلامی و مبارزات آن،

عبدالرحیم (عینی)

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت مصعب بن عمیر (رض)

مبداء و زندگانی بی بند و بار جوانان نقریش را بظلمت و تاریکی تشبیه نموده میگفت. من بعبادت خدایی علاقه دارم که کاینات را آفریده و دین او را حضرت محمد (ص) معرفی کرده است حضرت مصعب (رض) با مهاجرین نخستین بحیثه هجرت نموده سپس در جنگ بدر استراک و رزید است.

وی روزی با اباس زو لیده حضرت پیغمبر اسلام را دید و گفت من از خداوند خیلی را می شناسم رسول خدا برایش گفت تو جوانی هستی که رغبت در رضای خدا و رسول او حال ظاهری ترا به فقر و فاقگی کشانید.

مصعب (رض) با گروه بیعت عقبه اول یکجا گردیده به یثرب هجرت کرد و سپس بمکه باز گشت.

پیغمبر اسلام وی را بعد از عقبه دوم جهت تعلیم و فرائد قرآن به مدینه فرستاد و او در آنجا ب مردم تعلیمات دینی را می آموخت بقیه در صفحه ۵۶

این شخصیت بزرگه اسلامی مصعب بن عمیر فریش عدوی معروف بوده از اصحاب جلیل القدر رسول خدا و فضلاء شان بحساب می آید متانت و ثبات وی در راه قبول و نشر دین بین اسلام در صفحات تاریخ اسلام بظطر جسته درج گردیده است.

مصعب بن عمیر (رض) قبل از اسلام اور دانش در زمره خانواده های ثروتمند محسوب گردید ، از نعمت دنیا و سیرت نیکو بهره کافی داشت زما نیکه به دین اسلام گرایید علاقه خود را از دارایی قطع نموده همه را یکسو گذاشت و محض به رضا و عشق خدا و پیغمبرش به دین اسلام مشرف شد و از فرط زهد و تقوی پوست بدنش مانند پوست مار ریخت .

وی خلاف سایر جوانان قرین به دارم بن ارقم یعنی جاییکه پیغمبر اسلام جهت نشر اسلام اجتماع می کردند می آمد و به نصایح و گفتار پیغمبر اسلام گوش

آزادی و داشتن حق خود ارادیت، صفتی است مثل ماهیت واقعی و اصلی انسان و آنجا که عقاب آزادی و حریت ، شهبیر سعادت آفرین خود را نکسترد و وطنین آزادی در سراسر زندگانی ملی و مفاهیم واقعی بشری، بخش نکرده بدون تردید، دیگر مفهوم و ارزشی در آن زندگی موجود نخواهد بود .

انسان از نگاه فلسفه واقعی اسلامی موجودی است که با داشتن امتیاز آزادی بدنیآ آمده و در تمام ادوار زندگی اش این امتیاز با او همراه بوده و آزادی جزء معنای انسانیت است، زیرا اسلام در آغاز بانسان آزادی و اختیار و اراده میدهد و سپس مسئولیت ها و تکالیفی را در مسیر حیات بردوش او میگذارد و هر نوع مسئولیتی را بیرون از چوکات آزادی بی مورد و غیر عادلانه و انمود میسازد.

واقعا بزرگی و عظمت این نگاه عالی اسلام زمانی روشنتر و برارنده تر جلب نظر میکند که بدانیم ترقی و پیشرفت های شکفت آور امروز محصول و پدیده ای از همین آزادی ها و داشتن حق ارا دیت و حق آرا ده و تصمیم است .

در تاریخ با برخی از حالات و اوضاع اجتماعی انسانها بر میخوریم که در آن بشر در عالمی از بدبختی ها و ناگواری هادست و پا میزده، یگانه دلیل و علت آن بوده که انسانها در آن روزگار، اصلا از مز ایای زندگی انسانی خبری نداشتند باین معنی که علم و دانش مجال تبارز نداشت و برای دانشمندان آزادی ارائه نظرات علمی داده نمیشد، چنانچه در اروپا حتی در چند قرن قبل، اربابان کلیسا یک مشت خرافات و مطالب دور از حقیقت را با تعالیم حقیقی و اساسی

سومین بازدید و مذاکرات برژنیف و نکسن.

مذاکرات خود را با برژنیف دوام داد. و درین مذاکرات طرفین روی بعضی از مسایل مربوط به سلاح ذروی به موافقه رسیدند که عبارت است از محدود ساختن مرمی های ذروی ضد با لستیک که سلاح دفاعی است - محدود ساختن آزما یشهای ذروی زیر زمینی و محدود نمودن ذخایر ذروی.

بعقیده مبصرین موضوع مهمی که بانیستی روی آن موافقه صورت میگرفت عبارت بود از راکت های بین القاروی و مرمی های دارای چند سر گلوله ذروی که سلاح تعرضی میباشد و در یک وقت هر سر گلوله آن جهت خاصی را اختیار کرده و ساحت وسیعی را به تباهی و خرابی می کشاند.

اما طوریکه گفته شده است درین زمینه چند مشکل موجود است یکی اینکه اتحاد شوروی از نظر داشتن راکت های بین القاروی نسبت به ایالات متحده امریکا مقدم تر است و دیگر اینکه ایالات متحده امریکا با داشتن راکت های دارای چند سر گلوله نسبت به امریکا قدامت دارد البته اتحاد شوروی و ساییل و زمینه هایی قبلا در اختیار دارد که از ناحیه مرمی های دارای چند سر گلوله هم نسبت امریکا سبقیت جوید و در نتیجه در زمینه سلاح اتومی ستر اثریک به کدام موافقه نرسیده اند.

بهر حال مسافرت نکسن به اتحاد شوروی و مذاکرات وی با لیونید برژنیف از یک طرف دینانت بین شرق و غرب را مجدداً تحکیم مزید بخشید از جانبی هم بدون شک در راه تفاهم بین دو قدرت بزرگ تأثیر بسزائی وارد آورده است. چنانچه لیونید برژنیف خود هنگام اعلام موافقتنامه مربوط به تحدید

تغییرات قابل ملاحظه ای در جهات مختلف روابط دو کشور ایجاد شده است. بطور مثال با امضای موافقتنامه راجع به جلوگیری از جنگ ذروی زمینه آنرا مساعد ساختند که هر دو جانب با روح آزامت در مرا حل سایر مسایل ذات الیینی و مسا ئل جهانی بپردازند.

در مسافرت امسال - سران شوروی و امریکا طی دو روز اول مذاکرات خود در مسکو علاوه بر آنکه در مورد مسایل مهم سلاح ذروی مذاکراتی انجام دادند یک سلسله موافقتنامه هایی را در مورد: مورد - صحنه - خانه سازی - مسایل محیطی باهم امضاء کردند چنانچه در پروگرام صحنه امسال مسایل تحقیق راجع به قلب مصنوعی شامل

خارجه امریکا بر اعراب بی تألیس نبوده است. بنا بر این موافقتنامه ای که نکسن از مسافرت خود در شرق میانه بدست آورده است باز هم موفق بهتری برای خود احرار کرده است. صرف نظر ازین مسایل از نقش ملاقاتها و دیدو باز دید های سران کشور ها مخصوصاً کشور های باین سویه در حل مسایل جهانی و حل معضلات بین خود شان به هیچ وجه نمیتوان انکار کرد.

مذاکرات برژنیف و نکسن طی سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ اگر نتوانست سبب ایجاد موافقتنامه هایی در مسایل مهم دو کشور روی سلاح ذروی و ستر اتیز یک دروی به کدام نتیجه قاطعی برسد حداقل راه را

ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا برای ملاقات و مذاکره با لیونید برژنیف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونسست اتحاد شوروی برای یک مسافرت رسمی بتاريخ ۲۷ ماه جون وارد مسکو شد. این سومین سال پیهم است که رهبران دو کشور بزرگ جهان باهم ملاقات نموده و روی مسایل مربوط به مذاکرات می پردازند و نکسن خود این دیدو باز دید ها را یکنوع دیدو بازدید عنعنوی خوانده است. مسافرت نکسن در اتحاد شوروی بتاريخ چهار شنبه سوم جولای خاتمه پذیرفت.

مسافرت نکسن به اتحاد شوروی هنگامی آغاز یافت که یک روز قبل از آن سران کشور های عضو پیمان ناتو در بریسل اجتماع نموده و موافقتنامه جدید آن پیمان روی تجدید اسنا سهای پیمان مذکور را امضاء کردند که این امر در حقیقت نکسن را با موقف نسبتاً مطمئن تری مبنی بر پیمان ناتو در برابر برژنیف قرار میدهند چه قبلا در پیمان ناتو چه مقدر بر ایجاد هم امنگی و در همی بین اعضای پیمان جریان داشت - اینکه امضای اصول جدید ناتو چه مقدر بر ایجاد هم امنگی بین اعضای ناتو میشود این موضوع را بجایش میگذازم.

همچنان مسافرت نکسن به دنبال سفر تاریخی وی در شرق میانه صورت میگیرد - که بدون شک این موضوع هم در مذاکرات نکسن و برژنیف بی تأثیر نخواهد بود چه در حالیکه قبلا اعراب ایالات متحده امریکا را تنها همکار نزدیک اسرائیل فکر میکردند در مسافرت شرق میانه خویش موضوع همکاری های بین امریکا و اعراب نیز مطرح شد و در بعضی جا ها قسماً سو تفاهمات رفع گردید. و از همه گذشته فعالیت های صلح کیسنجر و زیس

بررسی مسایل روز

میباشد.

نکسن و برژنیف برای دو روز دیگر مذاکرات خود را در یالتا انجام دادند - در انجا بطور عموم هر دو جانب مذاکرات مطول و مشکلی را روی محدود ساختن سلاح ذروی انجام داده اند. در حالیکه در ختم مسافرت نکسن به یالتاوی خود عازم منسک شد تا به کشته گان و قربانیان قوی نازی در جنگ دوم جهان احترام بگذارد.

وزری خارجیه دو کشور بسوی فراهم ساختن زمینه مذاکرات مزید دو رهبر به مسکو عزیمت کردند و آنجا به مذاکرات پرداختند.

نکسن بعد از بازدید از منسک بتاريخ اول جولای به مسکو باز گشت و بروز دوم جولای مجدداً

برای آن باز نمود که درین زمینه کار ها آغاز شود و مذاکرات و مطالعاتی صورت بگیرد تا آنکه احیاناً زمینه حل و فصل کلی آن میسر گردد. در ملاقاتها و مذاکرات دو سال گذشته نکسن و برژنیف بر استحکام مزید بین شرق و غرب تأثیر مثبت و بارز وارد کرده اند - همچنان در نتیجه این باز دید ها زمینه مساعدات تجارتي مساعد گردید چنانچه پیمان تجارت بین اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۷۳ به یک اعشاریه چهار پلین دالر رسیده است که به تناسب یک سال گذشته آن دو چند میباشد.

هر دو کشور در نتیجه این دیدو بازدید ها زمینه های مبارزات علمی و همکاری فضائی را مساعد ساختند. مختصر اینکه طی دو سال گذشته

آیرلند شمالی

نوشته «بوب پوردی» ترجمه «وز»

بخش دوم

سرزمین بیقرار

روز یکشنبه، عید «ایستر» سال ۱۹۱۶
مراجعه دفتر مرکزی پوسست در (دبلین)،
توسط دسته یی از مردان مسلح کسه
یونیلور مهای خاصی به تن داشتند، اخلاص
شدند. اعضای این دسته مراجعه را از
دفتر پوسست بیرون کشیدند و پنجره ها را
شکستند.

در همین روز دسته دیگری از مردان
مسلح در (سنت استیفن گرین) پایگاه می
بنا کردند. دسته دیگری به (دبلین کاسل)
حمله بردند و دسته های دیگر در بخشهای
دیگری مواضعی به دست آوردند. بدین -
صورت، جمهوری سال ۱۹۱۶ در آیرلند
تاسیس شد.

دسته های انقلابی با وجود کار بسرد
التمند ترین تاکتیکهای جنگهای گوریلا یی
شهری، وضعیت نوین را نتوانستند
نگهداشت و قیام در هم شکست.

واکنش آنی توده های آیرلند در برابر
این رویداد شگفتی و حیرت بود.
رهبران این انقلاب ناگام دستگیر شدند
و یکی پس از دیگری توسط محکمه نظامی

به اعدام محکوم گشتند و تیر باران شدند
از جمله، (جیمز کونولی)، در حالی که
زخمهای بسیاری بر داشته بود، در همان
دفتر مرکزی پوسست تیر باران شد.
وضع مردم آیرلند ناگهان دگر گونسه
گشت و شور شیان در نظر آنان به قهرمانان
بزرگ مبدل شد. این دگر گونی معنای
مهم سیاسی داشت:

مردم به جمهوری روی آوردند.
شاید ظاهرا چنین به نظر آید که کشته
شدن رهبران قیام همدردی مردم را نسبت
به قیام جلب کرده بود. در واقع، کشته
شدن این عناصر انگیزه پیدایی رویداد های
شش سال آینده بود.

لیبرالهای انگلیس بر پایه و عده های
یک انون یا ملیون آیرلند همست بودند.
این وعده تنها روی کاغذ وجود داشت. در
انتخابات سال ۱۹۱۰ حکومت لیبرالها ناتوان
شد و آنان ناگزیر گشتند قانون دیگری را
از پارلمان بگذرانند. این قانون در طبقه
مسلط بریتانیا شعبانی به وجود آورد.
ولی همچنانکه پیش از این دیده شده
بود، این انشعاب در خاک آیرلند تیار ز
کرد.

لیبرالها، به رهبری (لاید جیورج)،
استرا تیزی پیچیده یی را انکشاف داده
بودند. بر مبنای این استرا تیزی بسسه

ناسیو نالیستهای بورژوا در آیرلند امتیازاتی
داده میشد. (لاید جیورج) از حمایت
ناسیو نالیستهای آیرلند برای در هم کوبیدن
رقبایش در درون طبقه مسلط بریتانیا
استفاده میکرد. رقیبان (لاید جیورج)
مجلس سنا را در دست داشتند و (لاید
جیورج) برای درهم کوبیدن آنان لایحه یی
را از مجلس عوام گذرانید.

محافظه کاران سخت در اضطراب افتادند
آنان وضعیت گذشته را ترجیح میدادند و
میترسیدند که مبادا کارگران بریتانیا
توده های آیرلند دست به دست هم بدهند
و قیام متحدانه یی را به راه اندازند. با
 مطرح شدن سومین لایحه مربوط به آیرلند
محافظه کاران باشتاب شگفتی انگیزی بسسه
حمله آغاز کردند.

نخستین واکنش در شمال و جنوب
آیرلند این بود که مردم خود شان را برای
تطبيق آن آماده میساختند و در صدد بودند
تا با بهبود یافتن روابط بین بریتانیا و
آیرلند، مسایل طبقاتی را مطرح کنند و
شعار مبارزه خود بسازند. اما در مقابل،
محافظه کاران در (بلغاست) به (لاید
جیورج) شریک زدند. آنان آشکارا بسسه



«بلغاست» «ولندن دیری» ازین صحنه بسیار دیده است درین تصویر سپاهیان جیورج بریتانیا در حال فعالیت دیده میشوند.

پشتیبانی یکی از پروتستانهای ارتجاعی به نام (کارسون) پر داختمند . (کارسون) برای در هم شکستن لایحه مربوط آیرلند شمالی مبارزه می را به راه انداخته بود . در بخشهای شمالی آیرلند بورژواهای پروتستان برای در هم کوفتن افشار کاری از اختلافات مذهبی استفاده می کردند . کارگران پروتستان بر پایه تبلیغات سیاستگران بورژوا خود شان . بدین منظور بودند که دشمن اصلی انسان کلیسای روم است . سر مایسه داران و زمینداران شمال در اثر لایحه مربوط به آیرلند زیان میدیدند . بدین اساس . محافظه کاران و سر مایه داران شمال مبارزه وسیعی را سازمان دادند و (نیروی داوطلبان الست) را به میان آوردند . این نیروها سلاحهای آلمانی مسلح شدند . دریم آن میرفت که با قیام مسلحانه یی حکومت را بر اندازند .

پاسخ جنوب

رویداد های شمال، جنوب را به جنب و جوش انداخت . در برابر (نیروی داوطلبان الست) ، (داوطلبان آیرلند) سازمان داده شد و بدینصورت یک نیروی مسلح بوده یی برای دفاع از لایحه مربوط به آیرلند به میان آمد .

در پشت سر این (داوطلبان آیرلند) سازمان (برادری جمهوری آیرلند) کار میکرد ولی به ظاهر آمر رهبری (داوطلبان آیرلند) را (جامعه گیلیک) به عهده داشت . با انکشاف بحران این اندیشه به میان آمد که تجزیه آیرلند راه حلی میتواند بود یعنی بخش شمالی آیرلند بایستی از بخشهای دیگر جدا شود .

بحران آیرلند با آغاز جنگ بین بریتانیا و آلمان متوقف شد ، عناصر طبقه مسلط بریتانیا اختلافات خودشان را کنار گذاشتند این وضع تا زمانی ادامه یافت که آلمان شکست خورد - شماره بزرگی از مردم دسته داوطلبان به میدانهای جنگ اروپا گسیل شدند .

طرفداران بریتانیا در آیرلند میگفتند که پشتیبانی از بریتانیا در جنگ ، انگیزه آن خواهد شد که بریتانیا امتیاه ذات بیشتری به آیرلند بدهد .

ولی عده یی از مردم آیرلند با ایسن سخنها فریب نخوردند . این مردم میخواهند از موقعیت ، بهره برداری کنند و ضربتی کاری بر بریتانیا وارد آورند .

سازمان (برادری جمهوری آیرلند) خودش را برای قیام آماده میساخت . و رویداد ها چنان آمد که سازمان نامبرده بایستی با نیروی دیگری همبست شود که در تشکیل سببهای آنروز گار و حادثه ها و سیاستهای امروزی آیرلند نقش برجسته دارد .

سپاه باشندگان آیرلند :

در سال ۱۹۱۳ کارگران (دبلین) علیه کارفرمایان و حکومت انگلیس مبارزه شدیدی را به راه انداخته بودند . اعتصاب عمومی (دبلین) نمودار آن بود که کار به حدی عامل قدرتمندی در جامعه آیرلند پدیدار گشته است . این اعتصاب از طرف اتحادیه عمومی کارگران رهبری شد و رهبری اتحادیه عمومی کارگران را (جیم لارکن) و (جیم کونولی) که سازماندهندگان توانایی بودند ، بدست داشتند . اتحادیه عمومی کارگران برای دفاع از اعتصاب ، یک نیروی دفاعی را به میان آورد . ایسن نیرو ، (سپاه باشندگان آیرلند) نام گرفت .



سپاهیان بریتانیا در برخورد با آزادیخواهان آیرلند زخمی یا کشته میشوند .

به زودی رهبری این سپاه را (جیمز پدرفرت) و شامل شورای جنگی سازمان (کونولی) به دست گرفت . وی بدین سپاه انضباط بخشید و نیروی انگیزنده سیاسی داد . با انکشاف بحران لایحه مربوط به آیرلند ، (کونولی) دریافت که امکان تجزیه آیرلند به وجود آمده است . او پیش بینی کرد که تجزیه آیرلند به تبارز ارتجاع در شمال و جنوب خواهد انجامید . رویداد هایی که بعدا به ظهور رسید ، درست پسوند اندیشه های (کونولی) را اثبات کرد . او بدین باور بود که طبقه کارگر باید داعیه ملی را داعیه خویش تلقی کند و مبارزه ملی را با مبارزه صنفی پیوند بدهد . نقشه او این بود : در حالی که انگلستان سرگرم جنگ با آلمان است ، ضربت خودشن را وارد کند .

درین هنگام سازمان (برادری جمهوری آیرلند) از ترس، آنکه تحریکات (کونولی) مبدا اقدامات آن سازمان را افشاء سازد ، (کونولی) را اختطاف کرد و از او خواست که با این سازمان کار کند . (کونولی)

خودشن را با بریتانیا قطع کند . ایسن استر اتیزی خواستار آن بود که نمایندگان آیرلند به پارلمان بریتانیا در (وست منستر) تروند برای خود شان در آیرلند پارلمانی تشکیل کنند . این پارلمان بایستی اداره ملت آیرلند را به دست گیرد . در انتخابات سال ۱۹۱۸ سازمان (شین فین) بغیر از شش ناحیه یی که اکنون آیرلند شمالی را تشکیل میدهد ، در مناطق دیگر آیرلند تقریبا تمام آراء را بدست آورد . نمایندگان گانی که درین انتخابات بر گزید ، در دبلین جلسه یی تشکیل دادند و اعلامیه جمهوری سال ۱۹۱۶ را تأیید کردند .

مردم آیرلند از پارلمان خود شان از برابر ضربت های انگلستان حمایت کردند . (سپاه جمهوری آیرلند) در مقابل نیروی نظامی امپراتوری بریتانیا سخت پایداری کرد و بریتانیا مقاومت مردم آیرلند را در هم توانست شکست . بدینصورت ، بریتانیا در یافت که از راه های نظامی به هدف نمیتواند رسید .

ناچار راه های دیگری را پیش گرفت تا مساله را بر مبنای تجزیه آیرلند حل نماید .

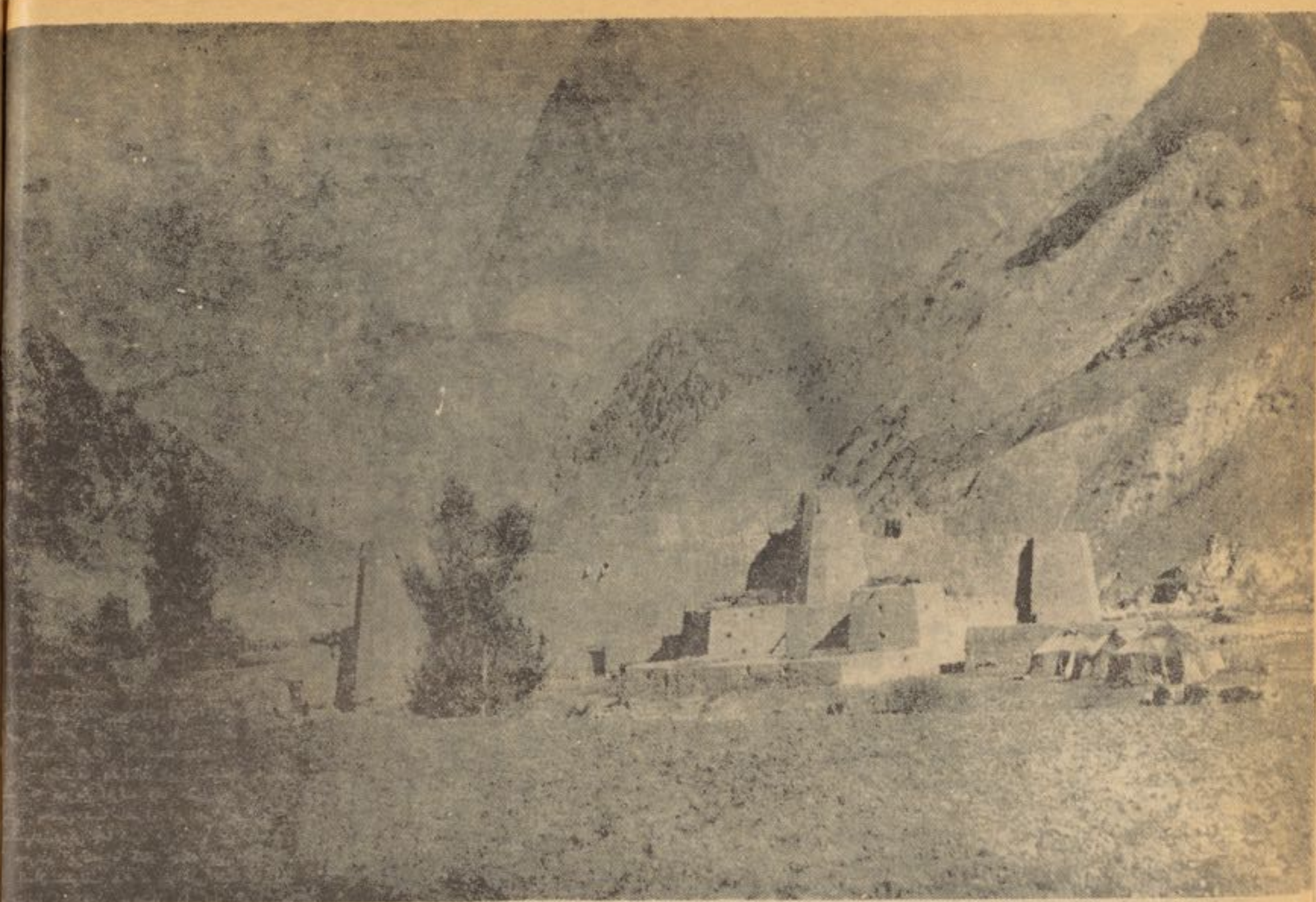
جنگی را که بریتانیا بر مردم آیرلند تحمیل کرد ، جنگی بود طاقت فرسا . این جنگ هر دو جانب را بسیار خسته ساخت . و هنگامی که (لاید جیورج) در نامه یی از رئیس جمهور آیرلند خواست که به کنند ، حکومت جمهوری آیرلند این دعوت لندن برود تا از طریق مفاعله راه حلی پیدا را پذیرفت .

آیرلند شمالی پدید آمد . در سال ۱۹۲۰ پارلمان بریتانیا لایحه حکومت آیرلند را به تصویب رسانید . بر اساس این لایحه دو پارلمان دیگر در آیرلند به میان میاید : یکی در آیرلند شمالی دیگری در آیرلند جنوبی - بدینصورت تجزیه آیرلند عملی میشد - سازمان (شین فین) ازین لایحه استفاده کرد و درین انتخابات را به راه انداخت .

پروتستانتهای شمال اگر چه تما یلی به آزادی داخلی نداشتند ، با ایتم با آغاز شدن مذاکرات (حکومت آیرلند شمالی) را به وجود آوردند که پس از آن به حد است . یک عامل در سیاست آیرلند نقش بازی کرد .



ملکی ها نیز از صدمه محفوظ نیستند .



گزارش: از سلطا نعلی دانشور

وضع گلیم و برگ بافی در ولایت بامیان

ولایت بامیان را با همه مناظر و زیبایی های طبیعی، آثار و ابدات با عظمت تاریخی اش همه دیده اند. در ولایاتی از کشور عزیز ما همان طور یکه از لحاظ موقعیت جغرافیایی تفاوت و تغییراتی وجود دارد، بعضی تولیدات و فرآورده های محلی بخصوصی نیز از طرف مولدین محلی بصورت بدوی عرضه میشود که از نگاه اهمیت اقتصادی دارای ارزش فراوان است.

ولایت باستانی بامیان که روزگاری روغن زرد آن در بازار های مرکز بوفور یافت میشد و امروز حتی در

خود بامیان بندرت دستیاب میشود تولیدات عناتی محلی آن که عبارت از یافتن برگ های پشمی گو ناگون گلیم های رنگه و سیاه سپید و بعضی تولیدات دیگری میباشد علاقمندان زیادی دارد. نگارنده این سطور در دوران اقامت خود در بامیان که با مولدین محلی از نزد یک در تماس بوده، طی این گزارش پیرامون بافت گلیم، برگ، گلدوزی و خامکدوزی و غیره روشنی خواهد انداخت و با بعضی از این مولدین صحبت های نیز بعمل آمده است که ذیلا از نظر تان میگذرد.

مردم این ولایت در دو موسم اول سال مصروف زراعت و مالداری، و متباقی ایام سال را اکثرا در بیکاری سپری مینمایند، بیش از نود فیصد زارع و باقی مالدار است. مشغولیت قوای بشری در موسم بهار و تابستان مشخص میباشد، مردان همگی در پی زراعت و کشت و کار، ذخیره محروقات و علوفه برای موسم سرما میباشند. آنده ای که زارع هستند، مجبورند مواشی هم نگهداری نمایند. علاوه بر آن که از کود حیوانی در کشت و زراعت استفاده مینمایند، از روغن، شیر، پنیر، ماست و قیماق و قروت مایحتاج روز مره خویش را تکافو میکنند و از

پشم آن بعد از پشت سر گذاشتن موسم گرما در زمانیکه کشت و کار بخود را جمع آوری نمودند، محروقات و علوفه حیوان را ذخیره و تهیه کردند مردان تمام موسم زمستان را در بیکاری بسر میبرند و در واقع ارزش نیروی بازوی توانای شان در طول این ایام بهدر میرود، طبقه انان با اینکه در تمام دوران کشت و کار دوش بدوش مردان در همه امور همکار و یاور است. علاوه باینشیردن امور کارخانوادگی و خانه داری، نگهداری گاو شیری و تهیه علوفه تازه برای آنها رسیدن پشم، یافتن جوزاب، دستکش، پتیان پشمی، در اوقات فراغت دوران بهار، در

مؤلدين كسور به هر سو يه و پيمانه ايكه باشند قابل تمجيد و در خور تحسين اند



اگر وضع بافت گلیم رنگه ، سیاه ، سپید و برک بافی در بامیان اصلاح شود بازار عرضه و تقاضای آن در داخل مملکت رونق بیشتری خواهد یافت

چرا عده گلیم بافی را حرفه دایمی خود قرار داده نمیتوانند؟

پشم گوسفند منبع اصلی صنعت قالین و گلیم بافی است .

میشود و اول رنگ آمیزی میگردد، به اصطلاح محلی (چوغ) میگویند . یعنی گلیم از چوغ یا تار پشمی تناب و بافه بافته میشود . تناب و بافه توسط شانته های چوبی صورت میگیرد .

اصلا گلیم بافی و یا برک بافی از خود کدام کارگاه مخصوص ندارد، ذریعه چهار دانه میخ چوبی که در چهار گوشه آن بزمین کوبیده میشود تارهای تناب گلیم بدو چوبیکه بر گلیم بدین معین شده ، تناب گلیم دوآنده یا بیچانده میشود و هر دوسر چوب توسط ریسمانهای مستحکم به میخ های چوبی کوبیده شده ، بسته میشود ، تار های تناب فوقانی و تحتانی ذریعه چوب دیگری که بنام (دمکش) یاد میشود ، یکی از دگری طوری گذارنده میشود که باهر پس و پیش (دمکش) تار بافه که بچوب نازکی بیچانیده شده و بنام (چاو بیچک) یاد میگردد ، از بین تار های

قیمت ترین نوع گلیم ، گلیم رنگه ایست که نقشی بافته شده باشد ، درجه دوم گلیم رنگه خط دار و درجه سوم گلیم سیاه و سپید در بازار خریداران زیادی دارد . وقتی از زن مسن گلیم با ف میبوسم که این گلیم رنگه را بچه منظور میبافد ، باآه سردی که در آن يك جهان رنگ و تالم نهفته است چنین جواب میدهد :

— بوسم ، تو خیر نداری که روزگار ما با داشتن دو جریب زمین خیلی سخت میگردد .

وما مجبوریم از حاصل همین دو جریب زمین گذاره یکساله خود ، را کنیم اگر هر ساله يك يادو جوره گلیم نبافتیم ، اصلا باید لباس نبوشیم بخاطر همین است که از قیمت فروش همین گلیم هایك يك جوره لباس برای اعضای خانواده خود از تکه های وطنی تهیه میکنیم ، در خانواده ما هشت نفر نان خور است .

از وی سوال میکنم در صورتیکه چنین است ، چرا همیشه گلیم نمیبافید ، زهر خندی میزند و میگوید: — کاشکی میتوانیستیم همیشه گلیم ببافیم ، در این صورت هیچوقت بچیزی احتیاجی پیدا نمیگردیم ، بدست آوردن پشم گوسفند و بسز

ایام زمستان موسم خزان اکثریت زنان مناسط مختلف بامیان به گلیم و برک بافی بلدیت و اشتغال دارند . در یکی از روزها که برای تماشای گلیم بافان رفته بودم و میخواستم در باره طرز بافتن گلیم با ایشان صحبت نمایم ، زن مسنی را یادو دختر جوان که در سایه دیواری مشغول بافتن گلیم رنگه بود توجه ام را جلب مینماید ، نزدیک رفته با دلچسپی خاصی طرز بافتن گلیم را تماشا میکنم ، دختران جوان با حجب و حیای روستایی همچنان مصروف و سرگرم کار خود هستند ولی زن مسن که در واقع مربی و مادر گلیم بافان جوان میباشد ، باچهره آفتاب سوخته و چروکیده اش در حالیکه لبخند کمرنگی در لبانش ظاهر میشود ، با مسن احوالپرسی میکند .

او اینکه علاقه ام را پیرامون بافتن گلیم می بیند ، میگوید : «بیش از ده روز است که هر سه ما مشغول بافتن این گلیم رنگه هستیم ولی هنوز هم بنصف آن نرسیده ایم .» میگویم چرا ؟

در حالیکه چشمان بی فروغش را با طرز خاصی بطرفم میدوزد ، میگوید: — بشما معلوم نیست که يك گلیم رنگه خصوصاً که نقشی با فته شود و خطخط بافته نشود بسیار مشکلات



او اینکه علاقه ام را پیرامون بافتن گلیم می بیند ، میگوید : «بیش از ده روز است که هر سه ما مشغول بافتن این گلیم رنگه هستیم ولی هنوز هم بنصف آن نرسیده ایم .» میگویم چرا ؟

در حالیکه چشمان بی فروغش را با طرز خاصی بطرفم میدوزد ، میگوید: — بشما معلوم نیست که يك گلیم رنگه خصوصاً که نقشی با فته شود و خطخط بافته نشود بسیار مشکلات

در حالیکه چشمان بی فروغش را با طرز خاصی بطرفم میدوزد ، میگوید: — بشما معلوم نیست که يك گلیم رنگه خصوصاً که نقشی با فته شود و خطخط بافته نشود بسیار مشکلات

(وحیده رحمان) صحبت

میکنند

وحیده رحمان میگوید:

به من پیشنهاد شد که نقش مادرو را
در برابر «امیتاب بچن» بازی کنم
ولی نپذیرفتم



وحیده رحمان با آشو کمار

آخرین بازی که به دیدن (وحیده) مطمئن هستم .
رحمان) رفتم ، دیدم که در باغ خورش در واقع ، پس از شش ماه ، باغ
کار میکند ، در بحال با نوعی اعتماد (وحیده رحمان) با گلنهای بتونی ، بته
گفت : های گلاب ، درختهای پر شکوفه کال
- با تمرین بیشتر ، در کار باغبانی کتوس و سبزه های پیرا سته ، باغ
بهتر میشود ، درین مورد گا - خرابی بود ، اکنون این باغ مایسه



«وحیده رحمان» در پوز معروفش: معصوم و دخترانه

دلخوشی (وحیده) است .
از فراز دیوار های باغ دربار ، قایق
های ماهگیران و خورشید در حال
غروب رامیتوان دید ، وقتی (وحیده)
به خانه باشد ، هرگز تماشای غروب
آفتاب را از برنده عمارتش ، فراموش
نمیکند . این کار برای او یک
تجربه (زیبا شناسی) است ، من
چندین بار غروب را با او تماشا
کرده ام در اینحالات خود ، ورا هم
زیر نظر داشته ام . درین لحظه هاوی
خاموش و بیحرکت میایستند ، انکاربه
فکر عمیق فرو رفته باشد - نسیم
شامگاهی با موهایش بازی میکند ،
چشمایش بزرگتر میشود . مثل
اینکه با چشمهای گشادتر مقدار
بیشتری از منظره را میخواهد ببیند

سر انجام آخرین لحظه فرا میرسد
(وحیده) میگوید .
- نا بدید شد !
سپس میخندد :
- تا فردا دیگر دیده نمیشود .
به نظر (وحیده رحمان) غروب
گذشت زمان را به یاد آدم میاورد .
(وحیده) شاعر نیست ، خودش عتراف
میکند :
- سرودن شعر خوب از دستم بر
نمیاید .
ولی ، دو ستانش میدانند که
(وحیده) ساعتی بازی در
اتاق خودش سپری میکند و شعر را
و میخواند ، این دوستان او میدانند
که هر گاه فرصتی دست دهند ،
(وحیده) شعر هایی را با آواز بلند

ژوندون



«وحیده رحمان» با «لتامنگیشکر»



«وحیده رحمان» همراه با «پران»

سرایید. همچنان میدانند که پاری، در دل شب بیدار شدو از ارسی اتاقش مهتاب چارده شبه رادید های مهتاب چنان براو اثر گذاشت که از به هر کس میرسد، از مهتاب بگذاشته سخن میگفت وبانفس بوختگی دخترانه قصه میکرد که شتاب دزدانه به دیدن او آمده بود ششزاده بی که زیبای خفته را بوسه می بیدار ساخته بود .

بار دیگر دوستانش به یار دارند میانه تابستان بود. باران به شدت میارید و آذرخش در آسمان آتش افروز وخت. غرش رعد همه جا را لرزانید .

بیتحال (وحیده) به سوی ارسی برید . ارسی را باز کردو به تماشای آسمان پرداخت . شکفتی زده بود. خودش گفت :

همه چیز خیلی زیبا بود. اینطور نیست؟

من گفتم :

به نظر من هیچ زیبایی نداشت برای اینکه من از رعدو برق خوشم نیاید من پیش گفتم : که هر وقت آواز رعدو برق زامیشنوم ، سرم را بر زیر پشت میکنم .

باری مادر سالون او نشسته بودیم من روی قالین دراز کشیدم رویه ریم ، تابلو بی که (وحیده رحمان) نشان میداد ، برد یوار آویخته بود - (وحیده) جوان ، ملایم و مصوم .

عناصر کوچکی در ساختمان شخصیت آرام (وحیده) نقش دارد. آنشب ، خانه او عطر (کیکو) که

عطر دلخواه وی است ، شنیده می شد در گوشه بی کتاب (باد های تنگ) افتاده بود گلها در گلدا نها جلوه میفروختند . (وحیده رحمان

در حالی که پاهایش را زیر ماکسی پیش پنهان کرده روی کوچ افتاده بود ، آبی یکی از رنگهای آرمانی است خنده اش با سر به عقب شاده ، دندانهای سپیدش رانمایان ساخت - باری به کله (دیوانند)

فتاد که این دندانهای را . . .

نگیز) بخواند . نا وقت شب بود هوا اندکی سردی داشت . شب خاموش و آرامی بود. از آن شبها بی که رازها را نشاء میسازد و پرده از آرزو های پنهان بر میدارد . (وحیده) مثل آن که میخواست سخنوی خودش را

بقیه در صفحه ۵۶

ګریستوف کلمب د تار یخ ډیر لوی کاشف

● هغه ما ج راغو بنټونکی چه له
اوقیانوس څخه و نه ویرید، هند ته
در سیدو په لاره کښی یی نوی خاوره
کشف کړه او د اسپانیایی د پاره یی ډیره
لویه استعماری خاوره منځ ته
راوستله.

● کلمبوس دخپلی نقشی د عملی
کولو په لاره کښی ډیر ځله له خندو نو
اوموانعو سره مخامخ شو، خو
هیڅکله یی له خپل عزم او ارادی
څخه لاس وانه خیست او خو کاله
وروسته یی خپله اراده عملی کړه.

کلمبوس به دوو ورځو کښی به
ټوله ټاپو بانندی ګرځی او د دغی
ټاپو د بومیانو له اشارو څخه پوهیږی
چه د دغی ټاپو پاتی پرڅه دلویدیځ
خواته اوږدیږی دی چه دخپل
انتظار په خلاف خان د سرو زرو کڅوړو
او د چین، هند او جاپان د درملو سره
دمخامخ کیدو په خای دیو شمیر
لوڅو اولغرو بومیانو سره مخامخ
وینی، تصمیم نیسی له دغی ټاپو
څخه چه دده په غلط گمان د (سلیپانگو
یا جاپان په جنوب کښی پرته ده
د چین اصلی خاوری ته لاړشی. دهم
دغه مقصد دپاره شپږ تنه بو میان
دلارښود په نامه له خانه سره اخلی
او د اکتوبر د ۱۴ نیتی په ماسپینین
حرکت کوی.
د دغه سمندری سیاحت په ترڅ
کښی، کلمبوس یو خونوری لو بی
سره څو تنه ماڼو گان ټاپو ته د تگ

دپاره لیږی. لیږل شوی کسان په
ټاپو کښی دننه ۶۲ میله وړاندیځی
او کله چه راستنیږی دغه رپوټ ور
کوی. دغه ټاپو دنورو ټاپو گانو په
نسبت ودانه او حاصلخیزه ده. دلیری
او نژدی لویدلو کلیو او بانډو نه
علاوه، پولوی کلی هم شته چه تقریبا
یوزر تنه او سیدونکی لری. خلک یی
د دغی سیمی دنورو او سیدونکو په
شان لوڅ نفر دی، مگر تر نورو هو-
بنیار او زیرک معلومیږی، د دوی غذا
یوډول ریښه ده، غنمو ته ورته یو
شی چه (مایز) نومیږی، میده کوی
او خوری یی، په دغی ټاپو کښی څلور
بولی نشته، یوازی یوډول کو چنی
سپی او یو راز سوی شته. هغه وایښه
اودانه چه مونږ یی نن جوار بو لو، له
هغو دانو څخه دی چه له امریکي څخه
دنړی نورو برخو ته رسیدلی دی.
د امریکي پخوانی بومیانو هغه (مایز)
بلل او کرل یی او کرسټیف کلمب
لومړنی څوک ؤ چه (مایز) یی دارو پا
دپاره سوغات یووړ او هلته یی د هغه
کرنی ته رواج ورکړ او په مقابل کښی
یی د امریکائی بومیانو دپاره غنم
سوغات یووړ.

کلمبوس چه هری خواته د چین او
جاپان په سرو زرو پسې ګرځی، د
بومیانو له اشاری څخه گمان کوی
چه (کوبا کابان) یا منځنی کیوبا په
نامه یوه خای کښی ډیر سره زړشته
اوپه دی تصور چه کوبا کابان د چین
پایتخت دی (رود ریگو واګر سپی)
(د دوتو رس) عربی ترجمان په ملګرتیا
دښه نیت د سفیر په عنوان د سوغا-
تونو او ټو لو اکمنی الیزابلی د پیژند
لیک سره یوځای هلته لیږی. مګر
دښه نیت سفیران په منځنی کیوبا
کښی هم د یوی دلی بومیانو سره
مخامخ کیږی. کلمبوس دخپلو خا-
طراتو په پاتو کښی په دغه باره کی
داسی لیکي. (دښه نیت سفیران د را
ستندیدو په وخت کښی داسی خلک
وینی چه روښانه خراغ یی په لاس



واوله یوه وایښه څخه یی لوگی ر
ایستل. دغه عبارت د سمونیل مو-
ریسن په قول، باید د تنباکو سره
یوتن اروپایی لومړنی مخامخ کیدل
وگڼل شی. ځکه څرنگه چه سفیران
وینی، څو تنه د تگ په وخت کښی د
خان سره یوه پانه لری چه په هرڅنم
کښی هغه د خراغ په اور رو ښانه
کوی او هر یو دزی یا څلور ځله هغه
کشوی. د خراغ ساتونکی یو ماشوم دی
چه تل هغه روښانه ساتی.
په ځینو اثارو کښی لیکل شو -
یدی. (که د تصادف له مخی دکر -
یستف کلمب پیږی په پنځلسم
میلادی پیږی کښی داوقیانوس ټاپو
گانو ته نهوای تللی، دنړی په هیڅ
یوه برخه کښی به د تنباکو له وښو
څخه څوک نه خبریده. د ۱۴۹۲ کال
د اکتوبر په میاشت کښی دلومړی
خل دپاره ؤ چه ولیدل شو بومیانو څو
پیچلی شوی پانی ولکولی، لوگی یی
ننه ایستل او هغه یی دخپلو پزوله
سوریو څخه دبانندی را ایستل. له
دی امله د سگرت اوسیکار څکولسو
ناوړه عادت چه نن ورځ نړی ورسره
اخته ده، د امریکي له بومیانو څخه
پیدا شوی دی. داخبره دښتیا ده چه
د امریکي له ډیرو ګټورو سوغا تونو
لکه جوارو او پتاو څخه نړی وال
برخه وردی، مګر د هغه خای له زیان
رسوونکو سوغا تونو څخه هم نړی
بی برخه نه ده چه هغو له جملی
څخه سفلیس او همدغه تنباکو دیاب-
دونی وږده.)

لوازم راغونم کړ او دنورو په شان د (نینا) بېړی ته ولیږد او نو موږی بېړی یی خپل سر نوشت ته پسر ینموده .

دبلی ورځی په گهښخ دامریکی په تاریخ کښی لومړنی پانه واوښتله ځکه چه کلمبوس خپل ملگری را غونډوی او وایی- (بنه بوهری چه د (نینا) بېړی یوازی نشی کولا چه ټول اسپانیی ته را ستانه کړی زه یوشمیر داوطلبان غواړم چه دلته پاتی شی او یوه کلا جوړه کړی او په کافی اندازه غذایی موادو سره یو کال دلته پاتی شی. زه به دخپل کشف زیری پاچا او ټولواکمنی ته ورسوم او بیاپه دیو مجبزه کروان سره ستاسی دبیرته را گسر ځولو دباره راشم. داو طلبان دی لاسونه پورته کړی- ټول لاسونه پورته کبیری کلمبوس ۳۹ تنه پاکي او (دیگودو- هارنا) ددوی دمشر او سرپرست په حیث دروی. دکلا د جوړښت کارله سبا څخه شروع کبیری اولس ورځی دوام کوی. کلمبوس دکلا دبرج دیاسه څو ټوپونه هم دروی او دکلا نوم (لاناویداد) پریږی دی او پاتسی شو کسانو ته لار ښودنه کوی چه دده (پاتی په ۲۶ مخکښی

لویښو او ختو بانندی ولاړ وینی . سمدستی (لاکسا) او څو تنو نورو ته لار ښو دنه کوی چه بېړی مخلفی خواته وچلوی، مگر دوی دغی لار - ښودای ته په بی اعتنایی سره په ماگو گانو کښی سپریری او ځانونه دنینا بېړی ته رسوی .

بېړی دسمندر دختلو او را پر یو نلویه وجه هره شیبه زیاته په ختو بانندی کښینی اوله سوری څخه یی هم او په راننوځی. کلمبوس دبېړی دسپکولو دپاره دغی لاتخلیه کولو امرکوی. د(کوا کانا گاری) سلطان او بومیان یی چه په ساحل کښی را غونډ شوی او په خوا شینی سره دغه صحنه وینی ،دمرستی دپاره وردانگی او د (سانتا ماریا) ټول مالونه او مال انجاره دلینا) بېړی ته انتقالوی او دغه مرسته په دو هره صداقت او امانت داری سرته رسوی چه کلمبوس لیکي . (حتی دپوت یو بند هم غلا نشو). آرمسترانگ سپری په دغه بازه کښی لیکي . (بېړی هره شیبه دپوښده او ماڼو گان هم دنینا بېړی ته تښتیدلی و. کلمبوس چه د سانتا ماریا بېړی له لاسه وتلسی وگڼله، په چټکی سره یی خپلسی نقشی، یاد داشتونه او سمندر یی

د(کاراکل) په خلیج کښی د(کوا - کانا گاری) پایتخت ته دبېړیودرسیدو مانع گرځی . په نتیجه کښی دشپي په یو ولسوبوجودواړه بېړی د(لیموناد) په گورز کښی دتپرو په څنډه کښی درېږی او دکمپېڅ په انتظار پاتی کبیری ماڼو گان له دی امله چه بومیانو د تیری شپي په میلستیا کی دگبون په وجه یی خوبه دی. زر وید بېړی او کلمبوس هم چه له ۴۸ ساعتوراھیسی یی خوب نه دی کړی دبېړی قوماندانی (دسانتاماریاکوزا) نو می ساتو ونکی منصبدر ته سپاری او پخپله دخوب دپاره ځی. مگر (کوزا) چه له دسپلین څخه گټور نه دی اوله پلي خوا خوب وربانندی بری موندلی دی، دبېړی واك یووړوکی هلك ته سپاری .

لږه موده وروسته دکرپوکرپو آواز اوریدل کبیری . دبېړی دسپرلیو دخوب په وخت کښی دسمندر جر- یان سانتا ماریا وربانندی بیایی اوتر اویولانندی دیوی تیری سره یی په کلکه لگوی. په دی ډول چه د بېړی لاندنی برخه سوری پیدا کوی او ښکته، خواته ځی. وړوکی هلك چه د خطر احساس یی کړیدی، چیغه وهی. کله چه کلمبوس له خوبه را پاڅیږی ،بېړی له خلیج څخه په

سمو نیل موريسن به دغه باره کښی لیکن، (په اروپا کی دسفلین لومړنی نېمه په ۱۴۹۲ کال کښی هغه وخت ولیدل شوه چه فرانسوی لښکر ناپل ته راغلل او پیرته ستانه شول. کلمبوس دغه راز دیوی اندازی دوا گانو په راټولو پیل وکړ تر څو زاپته کړی چه د آسیا شاو خوا ته رسیدلی دی.)

لږه موده وروسته بومیانو د(بایک) ټاپود سرو زرو دکان مرکز معرفی کوی. (مارتین الوانز وپینزون) چه دغه خبره منی، دسرو زرو دلاس ته راوړلو دپاره پانگی کبیری او د(بیتا) په بېړی کښی هغی خواته درو می. کلمبوس زیات خواشیننی کبیری او وروسته د(سانتا ماریا) او نینا سره دختیڅ په کرښه وربانندی ځی اودشپي په لومړیو وختوکښی د(هاتین) دبندر بېرته رسبیری .

دسناقبر د ۲۴ ورځی په گهښخ ، (سانتا ماریا) او (نینا) د(اکول) د خلیج په نیت له هایتی څخه روانیږی او ماڼو گان د(کوا کانا گاری) په دربار کښی چه د کلمبوس په گمان باید دجاپان امپرا طوری، دیسوه شانداره کرسنس دتیرولو په هیله خوبښی کوی . مگر یو سخت توفان

د. ا. پ. ن. له خپرونو څخه دن جلالی زبانه

اته کلنه کمپوزره

ددی عنوان معنی داننده چه گنی آسیا مینا کیان دانو کالو رایه دی خوا کمپوزونو جوړوی او موسیقی ترتیبوی بلکه لکه څنگه چه په عکس کښی وینی ددغی هنر مندی دژوکیدونه تراوسه پوری ددور دټولو کلنو شمیر ترانو زبانیری یعنی آسیا هیناکیان اته کلنه نجلی ددور له پلوه نه دهنری ابقی له پلوه!

دشوروی ارمنستان دمركز ابروان دښوونځی اته کلنی شاکردی آسیا مینا کیان تراوسه پوری تقریبا دپرش دموسیقی ، پیسونه، سوناتونه، نغاوی او سندرې تصنیف کړیدی. ددغی هنر مند نجلی دموسیقی استعداددپرڅو وخته پیژندل شوی دی کله چه دداری کلنه وه دبیانو په غږولو یی پیل وکړ اوچه څلورکلنه شوه خپل لمړنی هنری اثر چه یو کوچنی دموسیقی پس دی تصنیف کړ.

اوس پیغله آسیا دلمړنی ټوونځی په دوهم ټولگی سبق وایی او دموسیقی په څلورم ټولگی دموسیقی زده کړه پرمخ بیایی. اوپه ټولو مضامینو کښی ممتازه نمره اخلی. ددغی تنکی اوزلمی کمپوزری وروستی آثار یوه پسته مواجه سندره اویو آهنگ لرونکی والس دی. چه دښځو دین المللی ورځی په مناسبت یی خپل مورته اهدا کړی دی .

دارمنستان نامتو کمپوزر گومونی جیت چان دآسیا مینا کیان په باب داسی عقیده لری چه ددغی نجلی دموسیقی استعداد او موفقتدپر کیدی شی چه په آینده کښی ډیره ستره موسیقاړه شی .



نمی اومخ په انکشاف دی. اوکه چیری ددی استعداد به سالمه اوسمه تومه انکشاف وکړل او ور وزل شی . موسیقاړه شی .

زلزله و عواقب و خیم آن

کره ارضی که ما در آن حیات به سر می بریم با این همه زیبایی و منابع سرشار طبیعی که برای بشر ارزانی کرده است خالی از خطرات و بلاهای آفاقی نبوده دایما بشر را تهدید میکند یکی از این بلاها زلزله میباشد که زمین در ظرف یکسال کمتر از میلیون تکانهها را نصیب شده است. یک مقدار کم آن باعث فاجعه و تغییراتی در سطح و قشر زمین شده و بسیاری از آنها ضعیف و زود گذر بوده اند که زلزله شناسان تقریباً یکصد هزار آنرا ثبت نموده اند

تاریخ بشر نشان میدهد که دایما احتزازات و ارتعاشات زلزله هزاران نفر از افراد بشر را تلف، صدها شهر قریه و آبادی را ویران و بسامد نیتها معدوم و نابود شده اند. زلزله موجب بعضی از آتش فشاها، تند بادها گردبارهای سختی میشود که مهمترین آفت طبیعی آن بشمار میرود که این هم بنوبه خود باعث بر بادی بشر و مدنیت های آنها میگردد. احصائیه نشان میدهد که در ظرف صد سال اخیر کم از کم ۵ میلیون از مردمان جهان در اثر تکانه های زلزله از بین رفته اند و بعضی از منابع دیگر تعداد آسیب دیدگان این بلای بزرگ را سه مرتبه زیاد تر قلم داد کرده اند.

قطع نظر از معلوماتی که در این باره راجع به قشر سیاره ما و تکانه های زلزله روی زمین بدست آمده است مطالعات و تحقیقات تکانه های طبیعی زلزله دایما موضوع مورد علاقه علمای سیموگرافی بوده و جهت پیشبرد توسعه آن استیضاح های تحقیقاتی تکانه های زلزله در جهان تاسیس گردیده است. مقصد این تحقیقات بر علمای آن پروبلمی است بزرگ این پروبلم تا حال بطریق درستی حل نشده ولی از جانب دیگر تا حال تا اندازه ای نتیجه خوبی داده است.

بعضی از تعریفات و احصائیه های ناشی از زلزله

زلزله عمل دائمی آزار کردن قوه میخانیکی بمقابل یک ساحه در داخل زمین که بنام (کانون ارتعاشات زلزله) یاد میشود صورت میگیرد این تکانه ها زمانیکه کشش و قوه انبساط کانون زمین سرحد مقاومت مواد سخره ای را در ساحه مذکور عبور کند تولید میگردد. یکی از خصایص مهم زلزله آنست که دفعتاً واقع شده و تأثیرات تخریبی آن در روی زمین در ظرف یک ثانیه بوقوع می پیوندد.

نواحی ای که مستقیماً بالای کانون ارتعاشات در روی زمین قرار گرفته اند بنام اپی سنترال یاد میشود که

در آن قوتترین تکانه های زلزله حس میشود. زمانیکه زلزله بوقوع می پیوندد در اطراف کانون مواد سخره دایما کناررفته و خساره مند میشوند و خود ارتعاشات در کانون، علت فرستادن موج تکانه های زلزله میباشد. نظریه قوه عمق تکانه ها در سطح زمین، تکانه های عمودی که در اثر آن سنگها و عمارات به هوا پرتاب می شوند تکانه های افقی که تماماً آبادی ها در اثر حرکت افقی ویران میشوند و همچنین مانند سکتگیهای تکوینی که با مقدار حرکات تولید میگردد نیز به وقوع می پیوندد.

زلزله های کوتاه از چند ثانیه تا چندین دقیقه و تکانه های شدید بعضی اوقات مدت طولانی، چند روز و حتی چندین ماه ادامه پیدا میکنند. (۱)

کانون یا مرکز زلزله در عمق مختلفه از سطح زمین قرار گرفته که عمیقترین آن به عمق هفتصد کیلو متر میرسد. هر زلزله مرکزی دارد که ازان امواج نیرمانندی بیرون میرود هر قدر از مرکز دور شود به همان اندازه از سرعت و خساره آن کاسته میشود.

آله ای که بنام سیموگراف یساز میشود کیفیت زلزله را توسط آن معلوم کرده اهتزازاتیکه بر قشر زمین پیش میشود و از حمل وقوع



۲- در اینجا ملاحظه می کنیم که بعد از زلزله آگست ۱۹۵۲ گرن کونتی واقع ایالت کلفورنیا، تونل خط آهن ویران و تباب خورده است.

۳- ویرانی و تلفات شهر قدیم ترکیه بعد از زلزله سال ۱۹۷۰.

بهر طرف انتقال می یابد توسط آن سمت حرکت اهتزازات مذکور معین میکند هم چنین مراکز تحقیقاتی زلزله شناسی بین المللی نیز وجود دارد که احصائیه های زلزله را از تمام جهان جمع آوری و بقیه نشرات و بلوتین ها توضیح میکند. نظر باینکه این مراکز مواد بیشتری و مختلفه ای با ماشین های حسابی سریع در دسترس خویش دارند میتوان که با احصائیه های یکساله خویش معلومات چندین ساله را ارایه کرد. لذا معلومات و احصائیه هاییکه از طرف این مراکز داده میشود میتوان وضع زلزله را در سالهای گذشته و آینده قیاس کرد.

در اثر زلزله معروف سان فرانسیسکو که در سال یکهزار نهصد شش بوقوع پیوست، طول آن به ۴۳۵ کیلو متر، عمق آن به بیست کیلو متر و عرض آن به چهار متر میرسید.

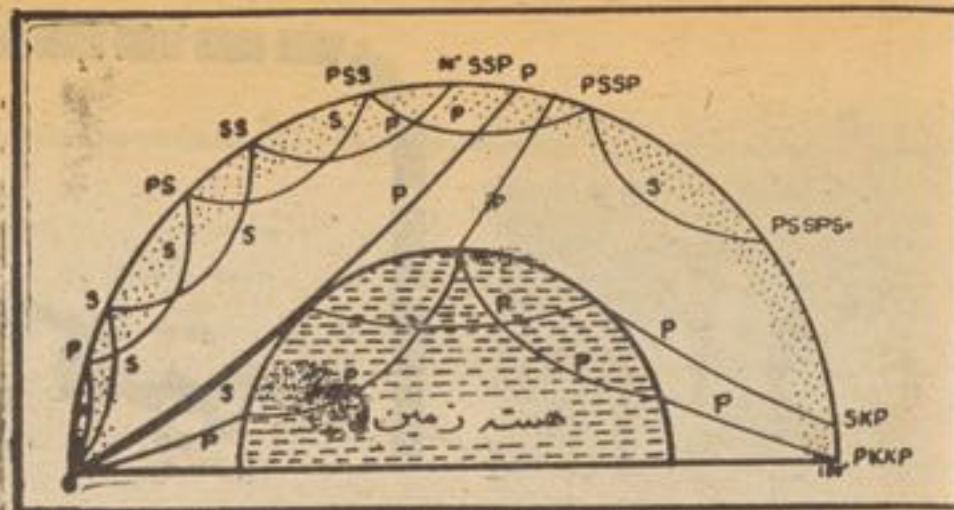
زلزله شدید یکی در یکهزار هشتصد و نود هفت آسام دیده شد، مرکز آن کوه حاذی و گارو بود که بیست و سه هزار کیلومتر مربع را ویران و عده تلفاتی که از این زلزله در ناحیه مذکور رخ داده بود به یکهزار و پنجمصد و چهل دو نفر بالغ میشد.

یکی از زلزله هائیکه در سپتمبر یکهزار هشتصد و نود نه واقع الاسکا بوقوع پیوست، اهتزازات عمودی آن به ۱۴۵ متر امپلیتود میرسید. همچنین در آلترا تکانه های زلزله های اعماق ابحار امواج مد و جزر آب و ویرانیهای فوق العاده زیادی رابوجود میا و رند که بعضی اوقات تا چهل متر ارتفاع بسطح زمین بلند میبرایند.

جهت رسته بندی قوه تکان های (۱) تکانه های زلزله ناحیه المندات ۲۸ می ۱۸۸۷ شروع و تقریباً مدت سه سال دوام کرد به صد ها حادثات دلخراشی را تولید و تباها را در آن منطقه بوجود آورد.



۱- یکی از جاده ها سان فرانسیسکو بعد از زلزله ۱۹۰۶ که زلزله مذکور پوسته سطح زمین را بصورت عمودی وافقی چین داده است .



ارتعاشات بعضی از امواج تکانه‌های زلزله در داخل قشر زمین

زلزله مقیاس معین و مخصوصی به کار برده‌اند که بنام مقیاس (مکنیتود) یاد میشود .

جغرافیای زلزله

در نوشته های باستانی و مصری های قدیم بسیاری از حوادث تکان های زلزله مذکور است که عین قوه و کشش امروزی را دارا بودند همچنین علمای مکتوب یونانی ، حوادث و پرو بلم های تکانه های زمین را نیز در نوشته جات خویش نشان داده اند .

در دوره تمدن یونانی شاگردان و اطراف کتابخانه الکساندری جمع شده و شروع به تهیه کتلاک وقایع زلزله نمودند که توسط ملاحان یونانیکه تماما ممالک را دیدن کرده بودند تهیه شده بود . ولی متاسفانه مشهور ترین این آثار که توسط پوزیدونیوس تهیه شده بود در حریق کتابخانه از بین رفت و لی آخرین معلوماتی که راجع به تکانه های زمین در کشور های بحیره مدیترانه ابهار و شرق نزدیکه بوقوع پیوسته بود در بزرگترین کتاب (جغرافیای استرابون) که در زمان فتح مصر توسط اوگو ستوسی تهیه شده بود درج می باشد .

مشاهدات بسیار قیمتی و جامع را راجع به زلزله شناسی کتاب (تاریخ طبیعت) اثر پلینیوس کبیر است موصوف وقوع تکانه های مختلفه زمین در کتاب خویش قلمداد کرده و همچنین از خسارات آبادیها ، وجود ویا از بین رفتن بعضی چشمه ها با تغییرات خطوط ساحلی ابهار ، بوجود آمدن جزایر جدید ، تغییرات توپوگرافی روی زمین وامثال آن نامبرده است .

با ساس احصائیه های قبل از قرن بیست میتوان ثابت ساخت که در نواحی بحیره مدیترانه در تکانه های زلزله آن کدام تغییری نه در تجمع امواج وقوه تکانه ها و نه در حالت و

منطقه دومی سواحل امریکایی شمال غربی و امریکای جنوبی رادر برگرفته بحرا لکاهل راز شمال ، شرق و غرب احاطه وحلقه بسیار وسیع و غیر محدودی را تشکیل داده است که با منطقه اولی یکجا میشود . تنها چیزیکه نقشه مذکور کمبود داشته همانا تکانه های زلزله اببحار بود که بعداز تکمیل مراکز تحقیقاتی جهانی امکانات آن نیز بر آورده شد در سال های اخیر هاك ، بسا می ، گونتن برگ و غیره نقشه ایی سنترال تکانه ها را در تمام جهان ترسیم گردند که از نقشه های مذکور چنین بر می آید که نواحی مجموع تکانه زلزله در کره ارضی یکسان و منظم نبوده بلکه بیشتر در نواحی بزرگ سینگلین (مقعر) یعنی اطراف پاسیفیک و بحیره مدیترانه تجمع شده اند . در پاسیفیک که مراکز مهم زلزله

های تحت البحری بود و تکانه های آن فوق العاده شدید و عمیق میباشند و تکانه های منطقه مدیترانه طوری موازی به عرض البلد قرار گرفته که از گیونمای جدید بطرف غرب ساحه آن دویده از اندونیزیا ، برما شمال هند ، افغانستان ایران ، قفقاز ، آسیای صغیر گذشته و بحیره مدیترانه میرسد که دارای کانون عمق متوسط میباشد .

علاوه بر مناطق فوق نواحی دیگر زلزله وجود دارند که با مناطق فوق ربطی ندارد مثلا کمربند تکانه های بحر اتلانتیک که تا نیرات زیادی بالای الیسند و خط استوا یا بخرهند دارد که تکانه های زلزله در این نواحی بصورت عموم ضعیف و خفیف اند .

درجه بندی زلزله

بصورت عموم قوه تکانه های زلزله رابه دوازده درجه و مرتبه بندی کرده اند که این اسکیل را مار کالسی یزبرک بکار برده است ، والبتنه به قوه لرزش با سرعت نهایی ارتعاشات وانتقال امواج در موقع زلزله می باشد . درجات مذکور عموما به ارقام رومی نشان داده میشوند . اینک دوازده درجه زلزله با خصایص آن که در مراکز تحقیقاتی شهرهای بزرگ بکار برده میشوند .

درجه ۱- (بسرعت ۲۵ میلی متر مربع فی ثانیه) صرف توسط سیسوس-گراف شناخته میشود .

درجه ۲- (بسرعت ۶۵ میلی (به متر مربع فی ثانیه) توسط بعضی اشخا صیکه در طبقات بلند عمارات

وقتیکه ما نگاه می کنیم

چه چیز را دیده نمی توانیم

از شبکیه چشم به دماغ یک عده
اشارات الکتریکی ارسال گردیده
و عکس را شایفه می نماید. ارگان
دماغی عکس های مذکور را
دی شایفه می نماید .

وقتیکه آفتاب طلوع می کند . در
سیاره زمین جریان امواج الکترو
مقناطیسی پراکنده می شوند .
چشم های ما فقط آنها را مانند نور حس
می نماید . این راهم باید متذکر
شویم که ما فقط یک قسمت بسیار کم
دیازون اشعه آفتاب را قبول کرده
می توانیم . درعین زمان حشرات
در حالت خوب تری نسبت به ما قرار
دارند . بطور مثال چشمان زنبور ها
در مقابل اشعه ماورای بنفش حساس

به چه شکل معلوم میشوند .
خواهی نخواهی نقاش باید با استفاده
از رنگ هائیکه ما به آن عادت گرفته ایم
این رنگ را واضح سازد .

حقیقتا دیدن اشعه ماورای بنفش
به زنبور عسل بیپوده داده نشده
است . مگر درعین زمان این را هم
باید متذکر شویم آنچه چیزی را که آنها
در ساحه اشعه ماورای بنفش نصیب
شده اند مگر در انجام دیگر سپکتر
آنرا از دست داده اند . زنبور عسل
نمی تواند که نه رنگ سبز و نه رنگ
سرخ را ببیند . چمن های سبز رنگ
برایش به رنگ خاکی مجسم میشود .
مگر چیزیکه بسیار مهم است اینست
که رنگ های خودشان در صحن
رنگ سبز به بسیار وضاحت و خوب
تر فرق میشوند .

اتاق سحر آمیز ویلان آن که علت
بوجود آمدن موهومات را تشریح
می نماید .



در چشم میباشد. مگر در اینجا یک موضوع دیگر بمیدان می آید. چشم زنده جان و کامره امبسکور تبدیل گردیده است. این قسم يك سوراخ بسیار كوچك در عمق (انجام) آن يك عكس كوچك محیط اطراف بدست می آید. حقیقتاً کامره امبسکور مانند يك صناو ق بسته نیست که دارای سوراخ كوچك میباشد. در کامره مذکور عكس پیدا شده و معکوس به نظر میخورد.

با چشم این زنده جان طبیعت به مشکلاتی مواجه شده است. زیرا با این قسم يك سوراخ بسیار كوچك عكس بسیار واضح به نظر می رسد. مگر عكس مذکور ضعیف به نظر میخورد. اگر سوراخ كلانتر باشد عكس روشن تر بوده مگر وضاحت آن خوب نیست.

بقیه در صفحه ۵۶

که ذریعه اشعه تحت قرمز بدست آمده است. دیده میشود که در روی سرک يك نفر نشسته است فعلا نفر مذکور در آن محل وجود ندارد. مگر بكمك اثرات حرارتی میتوان بصورت دقیق تعیین کرد که انسان به کدام شکل در روی زمین قرار گرفته بود. قبول این قسم عكس ها ذریعه چشم شاید سردرگمی رادر تمام عكس های در چشم انسان قبول می نماید بوجود بیاورد. و بدین شکل برای همیشه معلوماتی که از نظر ما غایب میشود در ذهن ما باقی می ماند.

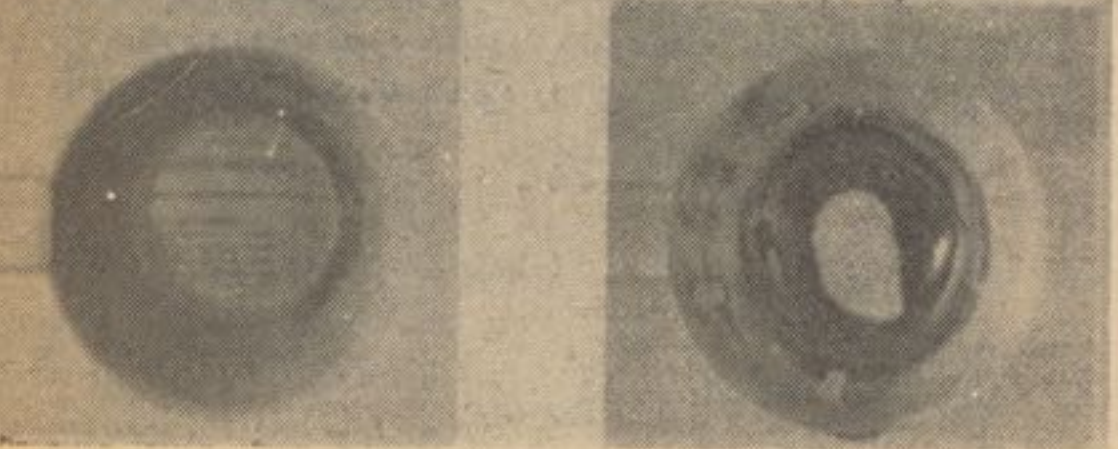
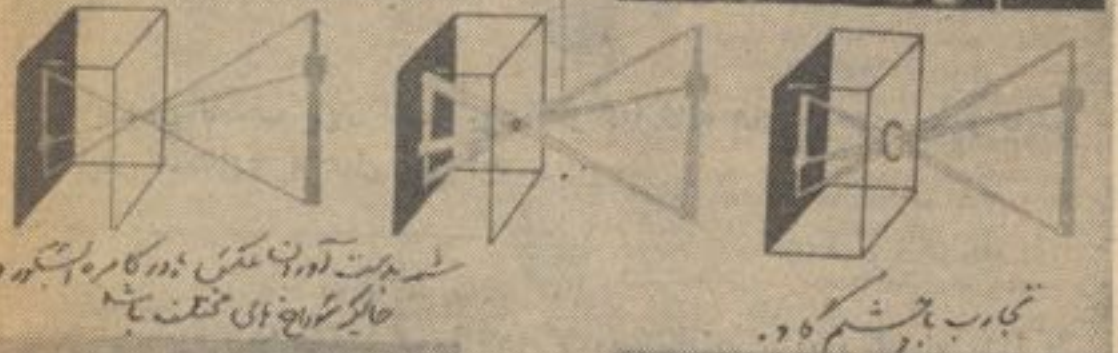
راهی که در طبیعت برای دیدن طی شده هنوز بسیار مجهول است مگر بازحمات و کوشش زیاد می توان تا اندازه آن را تسخیر کرد. تماما این هاز حجرات ساده حساس در مقابل نور شروع شده است. بطور مثال گرم خاکی دارای چشم نمی باشد و اگر آن را از زیر خاک بیرون کنیم، گرم خاکی مذکور از همان لحظه کوشش می نماید که در يك تاریکی نجات دهنده خود را برساند. این عكس العمل مذکور در نتیجه فعالیت حجره حساس در مقابل نور که در وجود آن است بمیدان می آید. در صورت جمع آوری چندین حجره حساس می توانیم حساسیت آن را بلند برد. در نتیجه جمع آوری يك داغی بوجود می آید که نقطه خود نور را ثبت کرده به شکل و یا حرکت منبع آن عكس العمل نشان نمیدهد. وقتیکه این قسم لکه های بیننده برای محافظه خوب تراخضرات در چقوری رفته و در اعماق كوچکی جا بجا شوند يك تفوق جدیدی بدست می آید. سایه از يك کنار چقوری به کنار چقوری دیگر نظریه موقعیت منبع نور می افتد. در اثر حرکت منبع نور سایه از طریق تمام لکه بیننده عبور می کند.

حالا شما سوال خواهید کرد که چشم حقیقی که قادر به تفریق شکل و قیافه باشد چه قسم بوجود آمده است؟ در اینجا مایکی از باشندگان بحری را مطالعه می نمایم. ازین زنده جان بحر. اطراف چقوری قابل دیدن بسیار نزدیک شده و فقط يك سوراخ بسیار كوچك به نظر می رسد. البته این قسم بسیار خورد شدن شاید مربوط به نیفتیدن مواد خارجی

دو اثر است که در طول آن مختلف نظری است. خارج از آن قیامت نمودن در کج و در جل و خاکی سوراخ را هیچ می نماید که در آن کج و در جل و خاکی سوراخ را



در این تصویر می بینیم که در آن کج و در جل و خاکی سوراخ را در آن کج و در جل و خاکی سوراخ را در آن کج و در جل و خاکی سوراخ را



تجارب چشم ۵۶

دید اشعه قرمزی یعنی قا بلیست قبول اشعه حرارتی در طبیعت به ندرت به نظر میخورد. بحیث ترتیبات معاونه البته دید اشعه قرمزی موجود است. بطور مثال در مار های زنگی بكمك این شعاع از طرف شبخوردن خود را جستجو می نمایند. برای انسان این طریقه رویا مشکلات زیادی رابار می آورد. برای روشن شدن موضوع به عکسی نگاه کنید

تدویر سیمینار ملی انکشاف

رپور از : مریم محبوب افسری



بناغلی نعمت الله پژواک و زیر معارف حین ایراد بیانیه در افتتاح سیمینار

مخفل بعد از خواندن سرود ملی ، نظر گرفتن شرایط موجوده میباشد. دکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف دوم : نویسنده چطور غرض ضمن بیانیه ای اظهار داشت : این سیمینار به منظور تدوین کتب مفید تشویق گردد و مسایل حق الزحمه برای مکاتب و تشویق عادت به مطالعه و انتشار مواد خواندنی دایر گردیده است .

سوم : عادت مطالعه در اطفال و موثریت خواندن باید در کودکی در شاگرد خلق شود .

چهارم : تهیه مواد درسی و ممد درسی : البته برای آن عده اطفالیکه مواد ممد تدریسی را جذب کرده بتوانند و این مواد بکدام پرنسیپها نوشته شود ، محتویات آن چه باشد؟ پنجم : هدف اساسی این سیمینار دایر قراری روحیه همکاری بین تمام موسسات نشراتی و نویسندگان و مؤلفین تشکیل میدهد .

ششم : کتابخانه ها چطور با پرو گرام های درسی ارتباط داده شود که بصورت دایمی و منسجم بوده و بطور پر آکنده نباشد .

از پوهندوی انتظار پرسیدم : اعضا این سیمینار کسانی اند که به تمام موسسات دولتی و غیر دولتی به طبع و نشر کتاب و مواد خواندنی سرو کار دارند و همچنین استادانی که یک عده زیاد از معلمین صنوف ابتدائی را تربیه میکنند و هم معلمانی که در صنوف ابتدائی مضمون پبستووردی را تدریس میکنند دعوت شده اند .

پوهندوی دوکتور احسان انتظار رئیس تالیف و ترجمه در مورد این که هدف اساسی از تدویر این سیمینار چیست ؟ چنین پاسخ داد .

« منظور از دایر کردن این سیمینار در مرحله اول به سویه ملی در نظر گرفتن پرابلم های مهم انکشاف کتاب و طرق حل آن با در

در تشویق عادت مطالعه و بلند بردن سویه علمی شاگردان وزارت معارف از بودجه دولت و هم به کمک مالی و تخنیک موسسات خار جی به تاسیس کتابخانه ها اقدام کرده است اما با وجود سعی و تلاشی زیاد دیده میشود که اکثر مکاتب مخصوصا مکاتب ابتدائی فاقد کتابخانه میباشد .

با کمال تاسف باید گفته شود که از کتابخانه های موجوده بطور بایده شاید استفاده به عمل نمی آید .

کتب درسی مخصوصا دوره ابتدائی طوری تالیف گردیده که نه تنها از آن شاگرد چیزی نمی آموزد که بندرش بخورد بلکه کلمات و عبارات آن آنقدر مقلق و پیچیده است که شاگرد را از همان سال های اول دلسرد میسازد .

برای اولین مرتبه سیمینار انکشاف و مطالعه بهتر شاگردان ، در مکتب کتاب غرض استفاده بهتر و خوبتر تخنیک ثانوی دایر گردید .

از کتابخانه های موجوده مو طرق عادت سیمینار با تلاوت چند آیه از و خواندن در اطفال و برای تشویق قرآن عظیم الشان افتتاح شد در این

کتاب غرضی و رشد زهنی

و فکری کودکان



یکی از شاملین سیمینا در حین گفتن موضوع مورد نظر



اعضای سیمینا در حالی که از مطبعه دولتی و مواد قابل نشر در کمپیا نو انیس دیدن میکنند .

اعضای این سیمینا از کسب م
شعبات دیدن کرده و منظور از این
مشاهدات چیست ؟
«شاملین سیمینا برای بهتر تهیه
کردن مواد درسی و مدارس از
مطبعه دولتی و اداره دیکمپیانو انیس
صنوف ابتدائی مکتب جمال مینه .
مکتب تجربی دارالمعلمین کابل ،
شعب مدیریت عمومی نصاب تعلیمی
و شعبه نشرات، کتابخانه مکتب
ابتدائی محمود و کتابخانه عامه کابل
دیدن کردند و در نهایت ارزیابی و
نتیجه گیری از این مشاهدات خود
بعمل آوردند .»
وی گفت :

«مطالعه و بررسی وضع کتابخانه
های مکتب مستلزم رسیرج و تحقیق
است اکثر امکاتب افغان نستان خاصتا
مکتب ابتدائی ، فاقد کتابخانه بوده
و آن لیسه های که دارای کتابخانه
می باشند مواد خود ندنی در این
قسمت محدود بوده که شاگردان و حتی
معلمین از آن استفاده کرده نمیتوانند
مواد خوانندنی این کتابخانه هایابه
زبان بیگانه است و یا این که مطابق
ذوق و احتیاج و سویه شاگرد نیست
حتی در بعضی کتابخانه ها کتابدار
موجود نبوده کتاب های مفید در
تحویلخانه ها و قفسه ها قفل میباشد
اگر ما مکتب ابتدائی را مورد بررسی
قرار بدهیم و بر داشت شاگردان را
در این دوره از مکتب مطالعه کنیم
می بینم که کتاب به سویه اطفال و
کودکان اصلا وجود ندارد در حالیکه
در همین دوره است که شاگرد و
ذهن آن آماده برای مهارت ها و موثر
بودن خواندن و مطالعه است.»

پوهندوی انتظار می افزاید :
«از کتابخانه ها و شکل متنظم
کتاب شان فهمیده می شود که از کتاب
های مکتب استفاده لازم صورت
نگرفته که این عدم استفاده عوامل نیز
دارد که ذهنیت و طرز تفکر نادرست

روزنه‌ای بسوی تاریخ‌ها

کتی، با طلاق بیشتر ذهن میکشاید
وبیشتر مرا در کام خود فرو میکشد
نگاهم را بصورت محسن خان
میدوزم، چشمانش ثابت و یخزده بین
خیره شده است.
انگار که تمام حرفهایش را زده
است و دیگر چیزی ندارد بمن بگوید
این من هستم که باید معنای حرفهایش
را فهمیده باشم، این من هستم که
باید به آن حرفها عمل کنم.

تنم چنان داغ شده است که خودم
از گرمای آن وحشت میکنم. از
محسن خان فاصله میگیرم، درست
در لحظه‌ای که میخواهم خودم را روی
میلی بیندازم، آقای (ص) دستش
را روی شانه ام می اندازد میگوید:

لیلا!.. مثل.. مثل اینکه.. از
اینجا خوشت نیامد... بیا برویم
بیرون... روی صفا... من حویلی
بزرگ و قشنگی دارم.

منتظر موافقت و یا مخالفت من
نمیشود و همانطور که سنگینی
شانه اش را روی من انداخته است،
لکات خوران مرا با خودش بیرون
میبرد. محسن خان تادم در اتاق
سالمون دنبال ما میاید. من لبخندی
در صورتش میبینم، لبخند تهوع
آوری که عالم را بهم میزند.

حویلی آقای (ص) واقعا زیبا است
عطر ملایم گلپای گونه گون در هوا
بخش شده است. آقای (ص)
خوشحال است اما، من احساس
دلتنگی میکنم، دلم میخواهد در
گوشه‌ای بخزم و تاجان دارم گریه کنم.

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

است و هر توفعی داشته باشند میتواند
بوسیله من برآورده سازد.

در همین شب است که در مییابم
بهره برداری از من آغاز شده است
و محسن خان بدون جهت و بدون در
نظر داشتن منافع آینده، روی من
سرمایه گذاری نکرده است.

درک این واقعیت شوم چنان اندیشه
و فکرم را در چنگال میگیرد که دیگر
تلخی تهوع آور مشروب را احساس
نمیکنم و سرمستی و بیخیالی یکباره
از وجودم میگریزد. يك لحظه چشمانم
را روی هم میگذارم و خودم را میبینم
که در باطلاق پر از تعفنی فر و
رفته ام که با هر جیش و با هر حر

خودم در اختیار خودم نیستم شخصی
مثل محسن خان زندگی را در اختیار
گرفته است. موثر بمن بخشیده
است. خرج، خوراک و لباسم را
میپردازد، نه تنها از من بلکه مخارج
سیمما خواهرم را نیز بعهده گرفته
است، بیش از حدی که دونفر
میتوانند خرج کنند، بیش از حدی که
نیاز زندگی شان را بر آورده سازد
علاوه بر آن پنجاه هزار افغانی بی که
روزهای اول پر داخته است و دست
جواد را از دامن کوتاه کرده است.

شاید باور نکنید اما، این اولین
شب یعنی در واقع اولین باری است
که حقایق را اینطور برهنه و عریان
در برابر خودم میبینم و میبینم که من
یعنی وجود من در گرو شخص ثالثی

بی اراده میپرسم:
محسن خان قول داده است؟
بیش از اینکه آقای (ص) حرفی
بزند، محسن خان با عجله میگوید:
بلی من قول داده ام!

خنده ای میکند و دوگیلاسی را که
تقریبا پر کرده است. یکی را بمن
میدهد و دیگری رامیان انگشتران
لرزان آقای (ص) فرو میکند و آن
وقت نگاه پرسنده بصورت من می
اندازد و میگوید:

حرفی داری لیلا؟
من که از لحن خشونت بار
او شگفتزده شده ام میگویم:

نه... چه حرفی باید داشته
باشم؟

بسیار خوب، پس در اینصورت
لازم نیست هر لحظه نقش یک دختر
چهارده ساله را بازی کنی و یا هر
وقت دلت خواست نظم مجلس را بهم
بزنی اول معنای حرفهای محسن خان

دلمی فهمم، واقعا نمیفهمم، اما
لحظه بعد، فقط چند لحظه که به مغز
فرسوده و ز کار افتاده خودم فشار
میآورم، در میابم که محسن خان چه
میخواهد بگوید؟ میخواهد بگوید که:

من دیگر آن لیلای منزله و پاک نیستم
و در منجلا ب آلودگی و فساد غوطه
نخورده باشم. دختر سیه روز مثل من
نباید ناز بفروشد، نباید در قالب
دختران پاک در آید که هیچ حادثه
دامان شانرا لکه دار نکرده
باشد. از طرف دیگر، من

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

هم میتوانست.
بهمین جهت من این نامه را نوشتم
که انسان نباید زیاده احساساتی
شود و یکطرفه قضاوت کند و بیسن
لیلا و جواد تنها جواد را گناهکار
بداند...

نمیدانم قضاوت من چه انعکاسی
خواهد کرد ولی من آنچه را که نوشتم
عقیده من است و بدان استوار خواهم
بود.

عقیقه از کوه سنگی

لیلا اگر باندازه جواد گناهکار نباشد
در حد خود گناه زیادی مرتکب شده
است، گیریم که جواد مرد دیو صفتی
است که به دختری مثل لیلا رحم
نکرده است، حالا بیائید که از لیلا
ببر سیم چرا پس از آن خودش به
خودش رحم نکرده و با در منجلا ب
بد بختی گذاشت.

آیا نمیتوانست پس از آن حادثه
شرا فتمندانه زندگی کند و ژوندگی
خود و خواهرش را تامین نماید.
به نظر من می توانست و خوب

آقای دید بان!
از شروع نشر یاد داشتها ی لیلا
من این سلسله را به علاقه و دلچسپی
خوانده ام و نامه هایی را که
خوانندگان گان شما نوشته اند نیز
مرور کرده ام چو نکه در این نامه
ها چیزی که بیشتر جلب نظر میکند اینست
که خوانندگان ژوندون در قضاوت
های خود جواد را که بنظر من هم
انسان بدی است محکوم میکنند و
لیلا را بیگناه و معصوم جلوه میدهند
در حالیکه اگر قضاوت واقعی باشد

ولی آقای (ص) مجالم نمیدهد، از اول خیال میکنم که دلش میخواهد روی سبزه ها قدم بزند، اما وقتی پله های سپید رنگی را میبینم که آنطرف تر به طبقه دوم وصل شده است، در می یابم که او باید منظور همینطور نیست ؟

دیگری داشته باشد. همین طور هم هست وقتی نزدیک پله ها میرسیم آقای (ص) خنده ای میکند میگوید: مثل اینکه تو طبقه دوم را ندیدی

حرفی نمیزنم. خنده اش بلند تر میشود. این بهترین فرصت است. که من میتوانم همه جای خانه را به تو نشان بدهم. (نا تمام)

دستم را در دست میگیرد و مرا بطرف گوشه حویلی می کشاند.



علیشیر نوایی

تا این جای داستان

بهار شهر زیبای هرات و اطراف آن خاصه بخشیده است . شاعر حلوا فروش - مولانا ترابی، دوستان فضیلت پرور خود زین الدین و سلطان مراد را از مدرسه گوهر شاد نزد خود فرامیخواند و خیربازگشت علیشیر نوایی را با اطلاع آنها میرساند . این خبر توام با خبر انتصاب او به حیث مبردار دولت، چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند .

مولانا فصیح الدین که روزگاری سمت استادی نوایی را داشته است، تصمیم میگیرد این عهده بزرگ را بوی تبریک بگوید .

سلطان مراد پلاد رنگ خود را به ایوان خانه

رسانید درست در همین موقع اکثر آناییکه در خانه بودند و از جمله مولانا فصیح الدین بیرون آمدند. چشم همگان به سخن پرداخت حویلی بزرگ دوخته شده بود .

سلطان مراد شاعر را در میان چند تن

از اهل مغرور سرای که چین هایی بایخین های زردوزی شده در برداشتنه، مثل اینکه **قبلا دیده باشد بزودی شخصی داد و هیزمان**

پایان مسرتی بی پایان در جشنانش برقراره. شا عر دستار سفید با گلاه آبی رنگ نوکدار بسر داشت . چین حریر ساده پوشیده و بالای آن چکن ماهوتی برنگت خاکستری تیره در بر نموده بود. گرچه نوایی از سی سال بیشتر نداشت، با آنهم از لحاظ سن بزرگتر بنظر میرسید. قامتی موزون، بلندتر از متوسط، انگشتان دراز و نفیس، ریش سیاه کوتاه و سیبیل های خوش

نما، پهن و لشم داشت . استخوانهای دورخسارش اندکی برجسته بنظر میرسیدند.

از چهره بازش معنی واقعی تفکر، قدرت **ممنوی و نوعی خستگی** ... نمودار بود .

از چشمان کشیده اش در زیر پلکهای برجسته بادامی، یکجا با تفکر و خیال، فروغ اراده ای نیرومند میدرخشید .

نوایی در حالیکه تبسمی جدی از لب و چشمانش پدیدار بود، با حاضرین یکی بعد دیگری مباحثه کرد. مولانا فصیح الدین بسا

شاعر احوال پرسی نمود و بعد از آنکه با صمیمیت هیجان آمیزی او را تبریک گفت . با انگشت سوی سلطان مراد اشاره کرد. رنگ سلطان مراد از شور و هیجان اندکی بسفیدی گسراشد و دست بر سینه نهاده بشاعر نزدیک شد

و بعد از آنکه اندکی خم شده دستش را گرفت یک گام بمقب رفت .

فصیح الدین میاهات کنان گفت :
- از شاگردان این کمیته واستمدادی کم نظیر است . بنده تردیدی ندارم کسه او

سلطان مراد با وضعی متواضعانه گفت :
- میتوان بشما نیز تبریک عرض کرد، زیرا روزی جناب علیشیر از نور معرفت شما نیز بهره برده اند .

در چشمان مولانا فصیح الدین فروغ شادمانی موج زد. سلطان مراد دوام داد :
- این شاگرد اخلاص کیش . میخواهد آرزویی را که در دل دارد، بمرض رساند . فصیح الدین با جدیت بروی او نگاه کرد .
- چگونه آرزویی ؟
سلطان مراد پاسخ داد :
- آرزوی اینکه استاد گرانمایه را تا حضور شاعر بزرگ، چون سایه دنبال نمایم ؟
مولانا فصیح الدین چشم بر زمین دوخته، در سکوت معنی داری فرورفت . شاگرد از اینکه استاد خود را در تردد افکنده است، احساس تألم نمود .
فصیح الدین این شاگرد خویش را که از استمدادی درخشان برخوردار بود، خیلی دوست داشت و پیوسته شهادت و دانش او را میستود . در حقیقت هم این نوجوان شایستگی آرد داشت . تا با خاطر اومتحمل تکالیف بیشتر گردد . او برای یکی دو ساعت تدریس سلطان مراد ، هفت هکتب گوناگون را در خانه زیور و میگرد و آمادگی میگرفت، بنابراین دانش نخواست آرزوی این دانشجوی پر استعداد را ناپراورده بگذارد ...

ناگهان چشم از زمین برداشته ، بالبان پراز تبسم سوی او نگاه کرد :
- حالا دیگر موقع آن فرارسیده است تا با تمام زوات بزرگ خراسان از نزدیک ملاقات کنی، درست است ، پاماییا .
مدرس و شاگرد ، هر دو از مدرسه بیرون شدند .

بوعلی سینای زمان خود را خواهد آمد .

سلطان مراد دستباز ابره نهاده، با چهره ای خندان گفت :
- استاد گرامی ، در حق این شاگرد کوچک خویش ، بغایت مبالغه فرمودند .

نوایی با تبسمی دوستانه و حرارتی صمیمانه روبه سلطان مراد نموده، راجع به اینکه وی از کجاست و تا کتون چه علمی را آموخته است و پیرامون او شوعاتی از زمین قبیل، سوالاتی کرد. سلطان مراد بدون آنکه حقیقت را پنهان دارد، علمی را که عمیقاً فرا گرفته بود، با کمی فروتنی، همه را یکایک بیان داشت . برخی از استادانی هم که آنجا گرد آمده بودند و سلطان مراد را می شناختند چیزهایی درباره او گفتند .

نوایی با خرسندی او را مخاطب ساخت :
- هیچگاه دامن همت و شهادت را از کف ندهید . مردم مابه ذواتی چون شما سخت نیازمندند . باید درخت دانش را نیکو پرورش دهید تا در اعناق سر زمین ماریشه دواند و لمر فراوان بیار آرد . اکنون که با هم آشنا شدیم، انتظار داریم تا همیشه سراغ ما را بگیرند .

سلطان مراد با صدای لوزان پاسخ داد :
- در برابر این لطف بر کسران شما، از ازمیم قلب سپاسگذارم . تصور سعادت بی بزرگ ، همیای بهره مند شدن از دریای دانش و فضیلت شما، بعید از امکان است ...

نوایی سلطان مراد را با خود بدرون خانه برد و به نشستن در صدر خانه تکلیفش کرد، اما او معذرت خواسته کمی پایین تر نشست . از چهره آناییکه نمیتوانستند بقلب و روح نوایی بی پیرند، علایم حیرت و تعجب خوانده میشد . شاید آنها درین باره می اندیشیدند که چرا باید طالب العلم جوان و تبسمتسی چون این پسر بچه که چینی فقیرانه در بر دارد، اینهمه مورد لطف و توجه عمیق قرار داده شود . سلطان مراد که این حیرت را در بعضی چشمها بوضاحت میدید، سیمای نوایی در

تصورش بزرگتر از پیش جلوه گر شده . محبتی که در قلبش نسبت بوی موج میزد، گرانه نداشت .

شاعر بصفت مبردار دولت ، شاید از رهگذر اینکه صاحب خانه بو دویاز رهگذر فروتنی خود، پائین تر از همگان نشست . او نخست در اطراف چگونگی وضع مدارس مختلف هرات، زندگی طلاب و مدرسین و چگونگی امور اوقاف در صحبت باز کرد .

نمختان هر کس را بدقت شنید، بعدا گوشید تا در باره آثار علمی و دواوین خود کوچکی که طسی سالهای اخیر در خراسان بوجود آمده بود، معلومات مفصل حاصل کند. هر گاه سخن پیرامون یک رباعی یا یک بیت و یا مضمونی هم که توسط شاعر ناشناس سروده شده بود دور میخورد، نوایی استفسار جدی بعمل می آورد . محفل چنان گرم شده که همگان را بشور و طرب آورد .

سلطان مراد چنان به چهره نوایی چشم دوخته بود که گویی می پنداشت بار دیگر او را نخواهد دید . او در سیمای نوایی، یکجا با تواضع، غرور واقعی بزرگ منشانه اما عاری از کبر و خودخواهی ، و در حرکت دستهای او، در جنبش لبان او هنگام سخن گفتن و در تبسم و آواز او، نوعی نفاست، نزاکت و لطافت آهنگ احساس میکرد .

ملازمان، خوان گسترده در پیشروی مدعوین انواع حلویات، پسته، بادام و دیگر اقسام میوه های خشک بمقادیر فراوان نهاده شد . سپس در کاسه های نفیس چینی شوربا و در لگن ها گوشت و قرصهای ملایم نان آورده شد .

در پایان دعوت، کهنسالترین اهل مجلس وفاتحه خواند و در حق صاحب خانه دعا کرد و حاضرین با سپردار وداع نمودند .

شعله شمع که در طاق میسوزد ، در پرتو درخشان ماه که از دریچه نیمه باز بدرون میتابد، بر نقشهای رنگین قالین نشسته ، مناظری لطیف و خیال انگیز ایجاد میکند . نسیم ملایمی که گاه گاه میوزد، شعله فروزان شمع را هر طرف مایل میسازد و اوراق کتاب بزرگ قطوری را که بحالت باز، روی کرسی نهاده شده، زیر و رو میکند و مثل اینکه تحت تأثیر افسون آهنگی که شاعر از تنبیر بیرون میکشد قرار داشته باشد، ناگهان به آرامی میگراید .
... نوایی که هرگز موسیقی را جدا از شعر نمی پنداشت، در فن صداهای زیبا عمیقاً وارد

سلطان مراد با وضعی متواضعانه گفت :
- میتوان بشما نیز تبریک عرض کرد، زیرا روزی جناب علیشیر از نور معرفت شما نیز بهره برده اند .
در چشمان مولانا فصیح الدین فروغ شادمانی موج زد. سلطان مراد دوام داد :
- این شاگرد اخلاص کیش . میخواهد آرزویی را که در دل دارد، بمرض رساند . فصیح الدین با جدیت بروی او نگاه کرد .
- چگونه آرزویی ؟
سلطان مراد پاسخ داد :
- آرزوی اینکه استاد گرانمایه را تا حضور شاعر بزرگ، چون سایه دنبال نمایم ؟
مولانا فصیح الدین چشم بر زمین دوخته، در سکوت معنی داری فرورفت . شاگرد از اینکه استاد خود را در تردد افکنده است، احساس تألم نمود .
فصیح الدین این شاگرد خویش را که از استمدادی درخشان برخوردار بود، خیلی دوست داشت و پیوسته شهادت و دانش او را میستود . در حقیقت هم این نوجوان شایستگی آرد داشت . تا با خاطر اومتحمل تکالیف بیشتر گردد . او برای یکی دو ساعت تدریس سلطان مراد ، هفت هکتب گوناگون را در خانه زیور و میگرد و آمادگی میگرفت، بنابراین دانش نخواست آرزوی این دانشجوی پر استعداد را ناپراورده بگذارد ...

ناگهان چشم از زمین برداشته ، بالبان پراز تبسم سوی او نگاه کرد :
- حالا دیگر موقع آن فرارسیده است تا با تمام زوات بزرگ خراسان از نزدیک ملاقات کنی، درست است ، پاماییا .
مدرس و شاگرد ، هر دو از مدرسه بیرون شدند .

در خانه ای که علیشیر میزیست، فضای پرطنطنه ای حاکم بود. ملازمان ، استاد ارجمند را با شاگرد ناشناس به اطاق بزرگی که در صدر منزل قرار داشت، هدایت کردند . سطح اطاق باقالین های گلگون فرش شده، سقف و دیوار هایش با نقشهای گوناگون زینت یافته و طاقهای با گلدهای ظریفی از گچ کار شده بود و گروهی از مردم در آن نشسته بودند .

مولانا فصیح الدین را بر صدر خانه نشاندند . سلطان مراد نزد یک دروازه زانو زد . اکثر این آدمها در نظر سلطان مراد آشنا و عبارت از دانشمندان معروف در رشته های مختلف علوم و شعرای سابقه دار هرات بودند . علاوه بر اینها عده ای از صاحبان مناصب عالی، خود را در چین های گرابها پیچیده، با وضعی بزرگ نشانه نشسته بودند و طوری بنظر میرسیدند که از حرکات و اطوار برخی شاعران درویش نمای نا آشنا پارنوم و تشریفات ناراضی اند . سلطان مراد از خلال صحبت حاضرین بی پردکه علیشیر هنوز در سرای است، بنابراین آرام نشست و به صحبت پرمهمه آنها گوش نهاد . هنوز لحظه ای چند نگذشته ، شخصی وصول شاعر را ابلاغ نمود .

باز
نغمه
آهنگ
لحظه
و نا
دریغ
ملایم
های
شنیده
اینکه
خانه
عمر
باقی
س
و
درین
باشند
(۷)
ش
چهار
طوری
تاس
میخورد
میداد
تکلیف
مهر
هیچ
و ش
نیز
خود
اقرار
پس
دوان
مس
از
یک
م
دانش
سی
خر
ها
کر
و خ
بزر
از
شد
او
اس
سوز
سوز
انج
وما
از
خا
بر
بو
تح
با

دوست میداشت . شاعر با چشمان نیم باز و درواج شور و ذوق مینواخت. تارها نغمه خاموش زندگی و راز نهان دل را به آهنگی سحر آمیز افاده مینمودند ... او لحظه‌ای بعد تنبور را به طاق خانه تکیه داد و ناخن را از انگشت بیرون کشیده نزدیک دریچه نشست . درصحن خانه جز آهنگ ملایمی که از بازی نسیم شبنا گاهی باشاخی های درختان بر میخاست ، صدای دیگری شنیده نمیشد . شاعر در اندیشه فرو رفت اینک ، حالا او بار دیگر در هرات ، در خانه خود است . شاید بعد ازین تا پایان عمر درین شهر محبوب و دوست داشتنی باقی بماند ... که میداند ، شاید دست سر نوشت باز هم بوالعجبی های تازه ای رویکار آورد .

حالا دریچها ، هر چیز به نظر وی آشنا و مهربان جلوه میکند . قبلا چنین احساس نمیشد . مثل اینست که روان پدر و مادر درین چیز ها ، تأثیر خود را بجا گذاشته باشند ... مگر روزی غیث الدین کجکینه (۷) در همینجا ، در زیر همین دریچه نشست او را نوازش میداد ؟ هنگامیکه او چهار ساله بود (شاعر گذشته را بزحمت طور مبهم بخاطر می آورد) و ابیات میرزا قاسم انوار (۸) را بزبانی سلیس و روان میخواند ، برای پدر چقدر مسرت دست میداد ! او آدم خوبی بود . انسانی بی تکلیف ، راستگو ، منصف ، دلسوز و مهربان بود ... مادر مرحوم چطور او را هیچگاه مادران رفقای خود را در مهربانی و شفقت ، همپایه مادر خود نمیداشت . او

بیز زلی بی پیرایه ، مهربان بفرزندان خویش بود و همیشه با همسا یگان و آزارب ، رویه ای نیکو داشت . هنگامیکه در پنج- شش سالگی ، پس از تعطیل مدرسه ، دوازده ساله در خانه میرسید ، فورا او را در آموزش میفشرد و برایش شیر ، نان روغن و حلویات میداد ، و چون در سپاهی را که از استاد محترم گهتسال آموخته بود ، یکایک از بر میخواند ، از شادمانی بخود میبا لید و آرزو میکرد تا روزی پسرش دانشمندی بزرگ پار آید .

مدتها بعد در جریان بی نظمی های سیاسی که با وفات شاهرخ میرزا در خراسان روی داد ، با عده زیادی از خانواده

ها بخاطر حفظ جان ، بسوی عراق هجرت کردند و در طول راه پادشواریهها ، سرگرمیهها و خشنودیها مواجه شدند .

طی این سفر بود که ملاقات با شرف الدین یزدی «۹» روی داد ... موقع با شرف الدین از سفر ، شب هنگام در اثر غلبه خواب از اسب بر زمین افتاد و چون صبح بیدار شده ، در صحرای خشک و بی پایان ، جز او شخصی دیگری بنظر نمی رسید بناچار اسب خود را که مشغول چرا بود بزحمت سوار شده ، تنه و گرسنه در صحرای سوزان به جستجوی راه پر داشت ، و سر انجام به محل اقامت کاروان رسید . پدر

و مادر که از شدت اندوه بخود می پیچیدند از دیدار او بسی خرسند شدند ... این خاطرات و خاطراتی امثال اینها ، یکی بعد دیگری برابر چشما نقش گنشتند .

بیاد آورد ، هنگامیکه هشت - نه ساله بود و با حسین باقرا در یک مدرسه تحصیل میکرد ، چطور با مطالعه (منطق

۷» پدر نوایی .
۸» یکی از شاعران بزرگ آن زمان بود .
۹» مؤرخ معروف که نوایی در شش سالگی پای ملاقات نمود .

المطرب) فریدالدین عطار ، مجذوب تصورات اسرار آمیز و اندیشه های آتشین این شاعر گردید ، این دل بستگی بعدی شدید بود که رفته رفته با خوش و تفریح و خواب و خوراک و ادع گفت ، پدر و مادر بیچاره که از دیدن این وضع بهراس افتاده بودند ، ناگزیر خواندن اثر مذکور را بروی قلمن نموده ، کتاب را بشدت از دستش گرفتند و پنهانش نگاه داشتند ، اما او که سراسر کتاب را بخاطر سپرده بود ، از آغاز تا انجام آنرا تکرار مینمود ... نظیر این خاطرها ، بسا خاطرات تلخ و شیرین دیگر

در حافظه او زنده شدند . نوایی بر ای اینکه قلب خود را از فشار هجوم نوعی تأثرات تپه بسازد ، آهی بیرون کشید ... آنگاه چنین پنداشت که هیجان شیرین آمیخته با رنج و دشواری نخستین تمرین شعر و نخستین ایجادش درباره زنده شد و جان گرفته اند . آیا ممکن است خاطره لفظانی را که پدر هنر دوست ، از وجود فرزند شاعر خویش بخود میبا لید ، و شعرای بزرگ هر یک با اظهار جملاتی او را تشویش میکردند و سر انجام او موفق شد پس از تأملات دور و دراز تخلص های (نوایی) در

(فانی) را برای خویش بر گزیند ، خاطره ملاقاتی را که با مولانا لطفی بزرگ روی داد و اوج بلندی را که او به اشعارش قایل شد ، بیاد نیاورد ؟ آیا میتوان تمام اینها را فراموش کرد ؟ ! اینها همه وقایع و لحظاتی اند که آمیخته با عشق و هیجان در قلب و مغز وی نقش بسته اند ...

سیس سالهای غربت و مسافرت ... حیات هفت - هشت ساله در مشهد را که در بقعه های خراب و حجره های تنگ و سر و مدرسه میگذرانید ، بخاطر آورد ... روز ها از حجره بیرون نمی رفت تا در پرتو بقیه دره نوحه ۵۵



سگرت بکشیم



از سالیان دراز به این طرف دانشمندان در صدد آنند تا یک نسخه پاتنت برای تمام کسانی پیدا کنند که میخواهند اعتیاد به سگرت را ترک کنند. اگر چه تاکنون چنین چیزی میسر نشده با اینهمه بازر تلاش و تحقیق یک مقدار امکاناتی بوجود آمده میتوان آنرا گاهی بسوی انصراف از ادامه دود کردن سگرت پنداشت درین رپور ما تمام مطالب و معلوماتی را که باید شما به آن آگاهی پیدا کنید شما که تصمیم به ترک سگرت دارید بدانستن آن احتیاج دارید جمع آوری کرده ایم.

سگرت کشیدن امکان دارد باعث بروز سرطان در لبها - حنجره معده و روده ها بشود.

سگرت کشیدن باعث اختلال عمل اعضای ذیل می شود. جگر - گرده ها - معده - چشمها و تمام سیستم دوران خون - اورگان های نیمه و همچنان به پیمانه بسیار سبب اختلال فعالیت سالم شش ها میشود.

اگر کسی از کشیدن سگرت دست می بردارد این خطر است را بصورت فوری و تاحد زیاد تقلیل می بخشد. جلد مقبولتر میشود. زیرا جریان خون زیر پوست بهتر تنظیم میگردد. بطور عموم شخص بشاش و سالم جلوه نموده بسه طاقت کارش می افزاید.

آیا بطور قطع با ترک اعتیاد سگرت شخص چاق می شود؟ وقتی یک شخصی سگرت را ترک میکند احتمال این خطر میرود که انسان چاق بشود. اما آدم میتواند با بکار بردن بعضی چالها از آن جلو گیری کرد. معتادان بسه سگرت نسبت به آنانی که سگرت نمی کشند به انرژی بیشتر نیازمند هستند. علت آن اینست که انرژی باثر وجود نیکوتین در خون بسه حالت خماری در می آید و مرتسب به یک مقدار بیشتر کالوری احتیاج پیدا می شود. علاوه آن نیکوتین از طریق غیر مستقیم باعث تخریب

علل آن که اعتیاد سگرت را ترک گفت میتواند متنوع باشد. مثلا یک نفر میخواهد سگرت را ترک کند تا بتواند در آینده پولی را که در راه خرید سگرت از دست میدهد جمع آوری نماید. یا اینکه شخصی معتاد میباشد که اگر سگرت را ترک کند با نیرو و طاقت بیشتر میتواند کار کند. اطبا اغلب معتادین بسه سگرت را از ناحیه ابتلا به کدام ناخوشی خاص بر حذر میسازند. هرگاه توصیه یک طبیب در مورد شخصی شما هم همینگونه باشد فوراً از او اساسی تحقیق کنید. که چرا سگرت کشیدن در مورد شما تا این حد خطرناک باید تلقی شود. اگر ادامه کشیدن سگرت واقعاً در سیر ناخوشی موثر باشد در چنین وضعی برای شما ساره تر است که تصمیم خود را در کشیدن سگرت دنبال کنید.

هرگاه شما به علت ابتلا به یک ناخوشی جدی از ناحیه کشیدن سگرت بی توجه مانده به آن ادامه میدهید، در آنصورت حقایق آتی را در نظر داشته باشید.

کشیدن سگرت خطر حمله قلبی را از ریه ها می بخشد. صرف در حدود ۱۰ فیصد عوارض سکته قلب در انسانها اصلاً مربوط به دود کردن سگرت نمی باشد. سگرت کشیدن ممکنست باعث بروز ناخوشی سرطان در شش شود و صرف ۵ فیصد کسانی که به مرض سرطان شش مرده اند، در زندگی هیچگاه سگرت نکشیده اند.

از معتادین سگرت توصیه دکتر برای اجتناب از کشیدن سگرت کفایت نمی کند. اونها تحت شرایط و حالات خاص حاضرند مصارف تدابیر خاص را متقبل شوند.

بهر حال در مورد مشکلات اکثریت از معتادین سگرت که باید سگرت کشیدن را ترک کنند غلو می شود. در حدود هفتاد و پنج فیصد تمام معتادین سگرت از لحاظ روانی تابع کشیدن و تاثیر سگرت نبوده و لهذا هیچ مشکل غیر قابل عبوری وجود ندارد که نتواند از آن رهایی یابد.

دکتر روانشناس انگلیسی راسل به کمک یک تست (که در صفحه مقابل در چوکات چاپ شده است) را بکار برده که اکنون از طرف عده بیشتری از محققان و اطبا مورد استفاده قرار گرفته است. درین تست هر شخص باید به چهار ده سوال جواب «بله» یا «نه» بدهند.

و هنگام بدست آوردن نتایج تست باید دید که شخص یک سگرتکش عادی است یا برایش یک عمل شده یا اینکه بصورت شوقی گاه گاهی سگرت میکشد. پس از نتیجه گیری میتوان معلوم کرد که برای ترک اعتیاد سگرت چه مشکلاتی سر راه اشخاص وجود دارد.

در تمامی موارد معالجات بمنظور ترک اعتیاد چنین نتیجه به دست آمده است که باید تارکان سگرت در آینده بدانند که چرا دیگر میل به کشیدن دود کردن سگرت ندارند این فهم برای ایشان کمک خواهد کرد تا در تصمیم شان باقی بمانند.

برای مدتی دراز تاثیرات سگرت کشیدن از طرف دانشمندان به نظر بی اهمیتی دیده میشد و به آن ارزشی چندانی قایل نبودند اعتیاد به دود کردن سگرت یک عادت بی آزار تلقی میشد که هرات از معتادین به آن می توانند هر وقتی خواسته باشند آنرا ترک کنند و این کار بدون کدام اشکال و ایجاب خاصی میسر است اما ایند و تصور درین اواخر تر دید شده است. بدین معنا که: سگرت کشیدن زیاد خطری برای صحت و سلامت افراد معتاد محسوب میشود. وجود هم روزانه به یک مقدار نیکوتین عادت میگیرد و اگر یک وقتی این مقدار نیکوتین مورد نیاز وجود نرسد در آنصورت وجود برای یک مدت معین به اختلال های ضعیف و یا شدید مواجه میشود. برای بعضی از معتادان سگرت، ترک آن چنان گران تمام میشود که علاوه از محکومیت ممکن جسمی یک محکومیت روحی نیز پیدا میکنند. چنگ زدن به سگرت نزد معتادین شدید رابطه بسیار نزدیکی با بسا از نمود های سلوک و عادات شخص میداشته باشد که با در نظر داشت این ملحوظ تنها خواستن یا نخواستن برای ترک سگرت کفایت نمیکند.

پروفیسر دکتر کارل هاینس ویوبر از آخن که از سالها به اینطرف پیرامون امکانات ترک اعتیاد سگرت مطالعات علمی بعمل می آورد و کورس های مخصوصی را برای رسیدن به هدف دایر میکند بصورت متواتر مشکلاتی را سد راه مریضان خود مشاهده مینماید:

برای هر سگرتکش که به اعتیاد سگرت گیر مانده خوبختانه در حدود بیست و پنج فیصد صرف میباشند که ترک اعتیاد مفهوم آنرا دارد که باید به زندگی شان تغییری وارد کنند.

همچنان کسه بیماران در خلال اینمدت دریافته اند که برای بسیاری

هور مون ها ميگردد و در نتيجه يك مواد غذايي از طريق تشبيه يكي از مقدار مواد غذايي هضم نشده طرح ميشود . گذشته از اين اعتياد به سكرت باعث بندش اشتها در اشخاص سكرت گش ميگردد .

وقتي آدم از كشيدن سكرت منصرف شود احتياج وجود به انرژی تقليل مي يابد و همزمان به آن اشتها بيشتري ميشود . رويهم فته ميتوان آثار گرسنگي را بطور محسوس در يافت اين موضوع ثابت شده كه با افزايش تقاضاي مواد قندي در وجود تارك سكرت اشتهاي شخصي بيشتري ميسازد .

هر كان در دو هفته اول ترك سكرت بطور كلي از خوردن شيريني بابت پر هيز بعمل آيد (مانند قند خوراكي بابي كه از آرد تهیه ميشود كچالو) در آنصورت اشتهاي سي كاذب بوجود نمي آيد . در عين حال شخصي هر قدر مواد قندي كمتر بگيرد به ارزش لاغري شخصي تمام ميشود .

براي روز هاي اول كمك ميكنند يك خطري كه براي تغيير شكل اندام مواد قندي بشمار ميرود . زيرا پس از ترك سكرت عموماً بعوض آن به اشخاص خوردن شيريني توصيه ميگردد . براي بسياري از مردم سهل است كه سكرت را ترك كنند و در عوض چيزي ديگري را در دهان داشته باشند .

آيا شما هم همينگونه شخصي هستيد ؟ اگر چنين باشد پس چه بهتر يك دانه خسته آلو يا زردآلو را بدهان بيندازيد يا اينكه ساچق بجويد البته براي كساني كه به مرض قند مبتلا هستند توصيه مي شود تا ساچق هاي بدون شيريني را از دو خانه هابدمت آورند .

شما پيش از آنكه تصميم به نشكيدن سكرت ميگيريد و ميخواهيد آنرا عملي سازيد لازمست دو نوع دوا را بخريد كه شما ميتوانيد به كوكب آنها ۱۴ روز اول حتى الان عوارض ناشي از ترك سكرت را ميتوانيد خنثي سازيد در مدت ويتامين ث و ويتامين ب۱ .

ويتامين ث بايد گرفت زيرا وجود پس از ترك سكرت در حال تغيير عادت به آن احتياج متصاعد ميشود . اگر روزانه ۵۰۰ ميلي گرام ويتامين ث بگيريد اين مقدار به گونه عادي اضافه از پنج برابر احتياج روزانه وجود به آن ميباشد .

ويتامين ب عدم تعادل عمل حجره هاي عصبی را كه بالا سر گرفتن نيكو تين از طريق دود کردن سكرت بوجود آمده مرفوع ميسازد . نيكو تين اساساً خصوصيت نفوذی را در ممبران هاي حجرات عصبی تقويت ميبخشد . با اين تغيير وجود شخص معتاد دچار يك حالت رخوت ميگردد . و هرگاه نيكو تين دفعته به هريك از سلول نرسد آنگاهست كه سلول اعصاب براي يك مدتي دراز به حالت عصبی مواجه

همزمان تبارز ميكنند به كوكب ويتامين ب۱ سر يعتر مرفوع ميشوند . زيرا پرده هاي حجرات زود تر پيش مي آيند . از آنجايكه گرفتن مقدار پيش از اندازه اين ويتامين كدام خطري را متوجه شخص نمي سازد لهذا ميتوان از اين ويتامين زياد گرفت . توصيه مي شود كه بهتر خواهد بود روزانه ۵۰ ميلي گرام از ويتامين ب۱ خورده شود .

فشار خون شان نسبت به كساني كساني كه به سكرت عادت دارند كه سكرت نمي كشند بلند تر مي باشد . هرگاه شخص د فعته از كشيدن سكرت منصرف ميشود فشار خون پايين مي افتد . در روز هاي اول آدم احساس كسا لست و مانده گي مي نمايد تا اينكه وجود



شده ووقتي تسكين ميشوند كه پرده هاي حجره ها مجدداً بسته شوند . براي تارك كان سكرت اين موضوع چنين معني ميدهد كه : و ناراحت است عصباني است و تمايل به عرق كردن دارد . گاهي هم از ناحیه قبضيت رنج برده و نظم خوابش علي رغم مانده گي برهم ميشود . اين عوارض نا راحتي كه نهايت يكي دوتاي آن رويهمرفته

خود شما با فشار خون جديد تطابق دهد . اين وضع را ميتوان چاره جويي كرد به اين معنا كه شخص همه روزه دو بار به نوبت دوش آب گرم و سرد بگيرد . زيرا توسط آن دوران خون به شدت قميچين ميتواند شد . توجه داشته باشيد كه در روز اول بدون سكرت كشيدن نوشابه صرف كنيد (البته غير الكو ل)

هميشه و قتي ميل كشيدن سكرت در شما پديدمي آيد در آنصورت يك كيلاس شربت بنوشيد يا شير يا يك نوع دگر نوشابه مانند كوكا كولا يا سودا و آتر وغيره . صرف نوشابه براي شما دو نوع مفيد است دارد : نخست تلاش براي كشيدن سكرت از شما رفع ميشود و دگر مقدار نيكو تيني كه در وجود تان هست با گرفتن مايعات زود تر طرح ميگردد .

وايستگان و همكاران را از تصميم خود باخبر سازيد و به او تها بگويد كه هيچ كدام شان به شما سكرت تعارف نكنند . اگر شما خواسته باشيد كه بايك تن از اعضاي خانواده و يا دوستان مشتركاً سكرت را ترك كنيد در آنصورت قرار بگذاريد كه شما متقابلاً هم دگر باشيد .

براي هر سكرت كشي كه تازه ترك عادت كرده سومين يا چارمين روز سخت ترين و صعيب ترين روز بشمار مي رود . شما خود را براي استقامت درين روز آماده داشته باشيد . و خود را به چيز هاي مشغول سازيد كه شما را ميتواند سرگرم سازد .

اگر شخص مورد نظريك ميرمن باشد ميتواند در آن روز به يك طرح جديد آرايش موي يا لباس خود را مشغول سازد . البته رفتن به سينما يا تياتر براي هردو جنس براي وقت گذرني ميسر است .

يا مثلاً در همان روز به خريد چيزي اقدام كنيد كه مدتيا در آرزوي آن بوديد . اما از رفتن به رستورانها دوكان هاي پر سروصدا مخصوصاً در چنين روز هاي حساس بپرهيزيد . آخرين سكرت را چه وقت بايد دود كرد ؟

بهتر آنست كه ترك سكرت را در يك روز رخصتي عملي سازيد . در شام بيشتريك چنين روزي بسا فهم موضوع و آگاه از اينكه فردا تركش ميكنيد دود کرده آنتهاي آنرا نابود سازيد و قوتي سكرت را بازي بين ببريد يا اينكه آنرا به يك نفر ديگر ببخشيد و خود را از شران خلاص سازيد .

بقيه در صفحه (۵۸)

گونا گویا و جالب خواندنی

ترجمه : سید برهان‌الدین جاهد

شهر جدید علمی

در شصت کیلو متری شهر توکیو، یک شهر جدید علمی ساخته خواهد شد گفته میشود که این شهر بزرگترین شهر علمی جهان خواهد بود این شهر را بنام تسمه کوبه اکادمیک استت مسمی کرده‌اند. درین شهر چهل وسه انستیتوت سروری و تنبغات علمی و یک یونو ورستی برای ممتاز ترین شاگردان در رشته های مختلف اعمار خواهد شد. همچنان درین شهر دوصد هزار نفر سکونت خواهند پذیرفت که همه آنها دانشمندان و دانش آموزان بافامیل های خویش بوده - مصروف تنبغات علمی خویش خواهند بود.

متخصصین که اعمار این شهر را پیش نهاد کرده‌اند، احداث شهر مذکور از پیشرفت - تخنیک و علوم در جاپان موثر میدانند در عکس مودل شهر مذکور را که بزودی ساخته خواهد شد مشاهده مینمائید.



کاغذ بجای رنگ



در نیمه دوم سال جاری در جمهوری فدرال آلمان یکنوع تیت (کاغذی که عوض رنگ بر روی دیوار هانصب میگردد) بمعرض فروش گذاشته خواهد شد. این تیت بنام ابریشم شیشه ای مسمی گردیده است. تکنالوژی مدرن آلمان از الیاف شیشه ای این نوع تیت رابافته و بوجود آورده است. این تیت در نوع خود بیسابقه بوده دوم آن بیشتر است و زیبایی آن بشکل دوامدار تری تضمین میگردد.

موتورهای مخصوص مسابقه

جورج باریس طراح و تولید کننده معروف امریکائی موتورهای عجیب مسابقاتی را تهیه میکنند این مسابقات که اکثرا دایر میگردد از پنج الی پنجاه هزار دالر امریکائی خرج دارد و در آن فقط اشخاص متمول و گستاخیکه خواهان شهرت هستند شرکت می نمایند. درین اواخر جورج باریس رقاباتی در فرانسه و سایر کشور های اروپائی پیدا کرده که مانند اوموتر های مسابقاتی تولید میکنند در عکس جورج باریس را با یکی از موتورهایش مشاهده میکنید.



اسرار قطب جنوب



پنج نفر اعضای انستیتوت هایدرولوژی بیولوژی لنینگراد به سر پرستی افگینی گروزوف مصروف تنبغات در ساحات قطب جنوب اتار - کتیک می باشند. آنها زیاده از دوهزار ساعت رادرمق شصت متری زیر قشر ضخیم یخ در آزمایشگاهی بنام صلح سپری گردنند این گروه زیاده از چهار صد نوع حیوان و نبات مخصوص آن ناحیه را کشف کردند که این حیوانات و نباتات در شب های قطبی

بغواب فرورفته و در روز های آن با سرعت زیاد مصروف تکتش وانکشاف خود میباشند در عکس یکی از غواصان قطبی شوروی را مشاهده میکنید.

سرمایه ملی تانکانیکا



در سال ۱۹۴۱ موقمی که تانکا نیکامستعمره افریقای شمالی بریتانیا، آزادی خود رابدست آورد فقط دارای یک منبع سرمایه ملی بود. فعلا تانکانیکا دارای هفت بار ک ملی است. قله کالیما بحر منبع سرشار مواد معدنی بشمار میرود که بابکار انداختن آن کشور مذکور میتواند بر مشکلات اقتصادی فایق آید ناملته نمائند که تانکانیکا اهلایانکجا شدن با کشور زنگبار کشور جدیدی را بوجود آورده است. در عکس قله کالیما نجر را مشاهده میکنید.

زلزله مدهتس

در سال ۱۹۶۸ در سیسیل غربی پانزده فریه در اثر زلزله از بین رفت که در نتیجه یکصد هزار نفر سکنه آن بی خانمان شد ند آنها تا حال در کمپ ها و در خانه های حلبی که از هرگونه وسایل ضروری از قبیل آب و کانالیزا سیون محروم هستند و بحالت فقر مدتش بسر می برند حکومت ۴۵ ۱۶۳ میلیارد لیر برای اعمار چهارده هزار خانه که بایست اعمار آن تا سال ۱۹۷۱ خاتمه می یافت تخصیص داده بود، ولی هیچ معلوم نیست که پولهای مذکور چه شد چنین بنظر میرسد که تقلب، اختلاس و بیرو گراسی عواملی بوده است که باعث اعمار نشدن خانه های مذکور گردیده است در عکس کمپ سائتا نپا را مشاهده میکنید.



از: نذیر احمد مبین پور

پیوند

زندگی يك آغاز هست.
 آغازی برای يك پایان.
 آغاز زندگی را مانند امواج آرام دریا تصور کن.
 که روی صخره سنگها می لغزد و در بیخ و تپ میسر خود
 چون نهار های آبی می رقصند.

دروست
 یعنی در وسط انجام و آغاز تلا شها و تیش های فراوانی صورت میگیرد.
 میدانی این تیش و تلاش چیست.
 نه... نمیدانی.

برای با یان ما پایانی که هرگز معلوم نیست.
 خوشبختی بار میآورد و یا بدبختی.
 ولی هرچه است تلاش برای آن صورت میگیرد.
 من به خاطر يك پایان میخواهم آغازی را آغاز کنم باتو.
 باتویی که میخواهم آغاز من باشی.
 و هر دوی ما یعنی من و تو پایا ن يك آغاز.
 تا او پسین لحظه انجام همه گر و ا - عاشقانه ببوستیم.
 من بعد از خدا ترا که پایان آغاز من هستی میبوسم.
 و چون بهارانی پر شگوفه د و سست دارم.
 اگر تو بخوای.

و گرنه با هم چنانکه بیگانه هستیم بیگانه خواهیم ماند.
 به امید آشنایی تو و پیوند يك آغاز و يك پایان.



از : دارف پزیمان

جهان

ز نام من چه میبوی
 نشان من چه میخواهی
 مرا شب آفرید و باد
 بگرفت از سر راهم
 انیس روز گماری پناه
 سالها خار بیابان بود
 همه در سنگلاخ زندگانی
 راه ناهموار پیروم
 شبانگاه خواب می دیدم
 که روزی آرزوی تشنه من
 آب می یابد
 مگر باشک بیتابی
 که هر جا انعکاس -
 تشنگیهای خیالم بود
 بروی بیکران یا من
 چون دیوانه خندیدم
 تودرد من چه میدانی
 مگر خورشید میداند که
 پنهان از نگاه او
 و دور از رنگ و رویایی وجود او
 سکوت زندگی
 با چهره زشتی که میگیرد
 جهان -

باسیل اندوهی که میبارد
 برای خانه بردو شان گیتی
 چند دشوار است !!
 توای نیلوفر باغ -
 امید نا امید من
 که روی خوشه مهتاب رویدی
 و شب در پرنیان آسمان
 با زهره و ناهید خوابیدی
 و در بازیگه هستی
 از آن بالا -
 بروی ساقه خشکیده جانم
 بهار اندوده تابیدی
 ازین فرزند ظلمت یاد کردی
 بگو از من چه میخواهی !!
 مرا بگذار با پای پیژمر غصه بارانم
 مگر رنگ تکاهم رانمی بینی
 مگر بخت سیاهم رانمی بینی !

از: (رویین)

ملال

صدای پرپر مرغی میان شاخساری
 نیست
 گویی که نکشت باد شوخ شب آهسته
 می بندد
 برویم پله های کهنه دروا
 من از بارگزان و حشت و تنها بی و
 اندوه بی پایان
 بسوی سایه خود خیره می مانم
 چه می بینم؟
 هزاران نقش ترس انگیز
 هزاران یاد درد آمیز
 بدوش خویش می گیرم نوازشهای دست
 یاد مادر را
 کسی گوید در شاخ بلند هستیم تنها
 نشیمنگاه امید
 کسی گوید در حسرت سرای بسی
 نشانیها
 جهانی ، پرتوی ، دیدی
 ملال خاطر م دیگر پس افروز نیست
 میگویم شرا ب ساغر چشمان من
 چون نیست
 که امشب پس دلم تنگست
 که امشب پس دلم خو نیست

چرا امشب دلم تنگست
 چرا لبهایم از جام شرا ب خنده پیر
 تنگست
 چرا امشب جهان در چشم من زشتست
 زبانیست
 دلم را شور فردا نیست
 دلم خواهد سر ابا از سر شک مگر م
 و آتش را
 جوشمعی تاسحر سوزم
 وزین تلخی جانفرسا
 چراغ دیده را در تیر گیهای خیال خود
 بر افروزم
 درینجا در میان کلبه ای کس نیست غیر
 از سایه من نقش لرزانی
 و می آویزم بر زلف شب سنگینی پندار
 سرود تلخ اندوهی مرا آویزه
 گوشه است
 سرود تلخ اندوهی که خاموشست
 درین تاریکی وحشت نواز شب
 صدای نیست
 داشت
 شب از میانه گریخت
 شبی که ز مز مه رقص بو سه گاه
 تنگ
 سکوت وحشی متروک بی تریارا
 به مهر بانه ترین گفتگوی بو سه
 شکست
 شب از میانه گریخت
 شبی که باغ تنگ
 نسیم نرم و نو از شگری اقا قاسی
 داشت

آفتاب

بیایا که شبم بی تو آفتاب هنوز
 به وسعت همه غمها ستم خراب هنوز
 ز غصه هابه چه امید ایمنی خواهم
 به پیشرو همه جاموج میزند سراب هنوز
 غم توجه اسون گرم داشت ناشناس من آه
 که بخت من ز سیاه است غرق خواب هنوز
 دلم ز درد تو بگداخت ، سوخت مرد ، شکست
 شرار خاطر هایت به پیچ و تاب هنوز
 چه قصه ها ، چه سیه قصه هاست هستی من
 بیایا که شبم بی تو آفتاب هنوز
 رفعت حسینی

تکرار

آرامشی که در نگاه تو آرام خفته است
 آرام بخش هستی پر شورش منست
 ای جلوه ات قشنگ !
 بر تیرگی هستی من گرمتر بتاب
 تابش گنان - همیش -
 از نور از سبیده توبریز کن مرا
 خورشید اوج ها !
 تکرار زندگی من :
 بالبهست
 ای خوب من بخند!

شب از میانه گریخت

شب از میانه گریخت
 شبی که چشم تو ناله سبیده نخلت
 و طرح پیکر بر هت تو
 چونش ریخته ماه روی بستر آب
 میان وسعت معدود دشت سینه من
 به عاشقانه ترین پیچ و تاب می
 رقصید
 و قلب کوچک تو
 ظنین خوا هت صد گونه رنگ مستی
 شماره ۱۵ و ۱۶

دیو

تیرهای سوز ندهی خو رشید
 جوزا ، پوست خشک زمین را پاره
 میکرد . باد گرم و سوزانی که از
 روی خاکها و ریگها تفته بر
 میخاست ، مثل شعله های آتش
 صورت آدم را میسوخت ، در آن
 بعد از ظهر آتشگرفته ی تابستان
 بازار چه تنگ «تیرین» به جهنمی
 تبدیل شده بود ، با آنکه سائبان
 دکانها را کشیده بودند ، تابش
 تند آفتاب ، از آنسوی سائبان ها ،
 گرم و بیحیا بداخل میخزید و
 یکرشته عرق داغ و چرکین از روی
 پیشانی تازیر گردن فروشنده ها
 جاری میساخت .
 گرمای کشنده و این سرو شرر
 ریختن عرق ، از روی پیشانی تا
 زیر گردن ، فرو شنده ها را که
 میبایست چندین ساعت درون یک
 محفظه تنگ و باریک بگذارند ،
 عصبانی ساخته بود .
 شاید همین گرمی لعنتی و سوزان
 بود که در آن بعد از ظهر آتشگرفته
 یکی از فروشنده ها را عصبانی
 ساخته بود که از دکانش بیاید
 پائین و لگد محکمی به پهلوی
 مصطفی بزند و بعد هم دشنامهای
 زشتی حواله او کند .
 اما مصطفی ... مصطفی هیچ
 نمیگفت ، خاموش بود ، با آنکه
 دست چپ خود را روی پهلوش
 که معلوم میشد درد گرفته ، گذاشته
 بود ، ناله یی نمیکرد ، آوازی از او
 بر نمیخاست و همینطور خیره خیره
 و با آشگفتی بسوی دکانداری که او
 را لگد زده بود مینگریست .
 دکاندار که ازین حالت بی تفاوت
 مصطفی بیشتر عصبانی شده بود ،

فریاد زد «برو گمشو چرا اینجسه
 استاد استی ... سیل کو ، اینطور
 طرف مه می بینه که فقط میراث
 بابیشه خورده باشم هر روز که
 تو ... اینجه می شینی ، سودا بروی
 مابسته می شه ، مصطفی باز هم
 همانگونه بی تفاوت مثل اینکه هیچ
 اتفاقی نیفتاده باشد ، ناخن انگشت
 بزرگ دست راستش را زیر
 دندان پیشش روی میجوید و بدکاندار
 که پشت هم فحش میداد ، خیره
 نگاه میکرد .
 دکاندار که از این بی تفاوتی
 تبدیل بیک گلوله آتش شده بود ،
 مثل جرقه ای روی مصطفی پرید و
 با مشتهای سنگین و کلفتش ،
 سر و صورت او را خونین کرد .
 مصطفی از خود دفاعی نمیکرد و اگر
 هم میکرد ، اصلا زور یک بچه
 یازده ساله چقدر میتواند باشد .
 شیار باریکی از خون روی گونه
 های سیاه سوخته ی مصطفی جاری
 شده بود ، دستش را بلند کرد و
 خونهای صورتش را پاک کرد ،
 وقتی دست خود را پائین آورد ، از
 دیدن خون لخته شده حالش بهم
 خورده ، نمیدانم از ترس بود یا از
 بی پناهی خود دلش برقت آمده
 بود ، یا اینکه از دیدن آن خون
 بیاد چیز دیگری افتاد که همانجا
 نشست و بگریه افتاد .
 چند تا بچه یازده شانزده ساله
 که از دور می آمدند ، ناگهان یکی
 شان فریاد زد : «مصطفی ...
 مصطفی سس بدوین ، وقتی بچه ها
 رسیدند نزدیک مصطفی ، دکاندار
 میخواست کشان کشان او را از
 زیر دکانش دور کند ، ناگهان هفت

هشت بچه ریختند روی دکاندار ،
 او را انداختند روی زمین و مشت
 بود و لگد بود و سیلی بود که مثل
 باران بر سر و صورت دکاندار فرود
 می آمد ، تک تک رهگذران که از آنجا
 میگذشتند ایستاده و ناظر صحنه
 بودند ، دکاندار های دیگر رخالتی
 نمیکردند یکی از آنان که خیلی
 عصبانی بنظر میرسید گفت : «خوبش
 میکنن ، کسی که از خدا ترسه و
 یک دیوانی بی آزره لت و کوب کنه
 جزایشی ازی بدتر» دکاندار همانگونه
 زیر دست و پای بچه ها اینسو و
 آنسو میلفزید ، که چند تاپو لیس
 امنیه از دور پیدا شد بچه ها قبل
 از رسیدن آنها یا بفرار گذاشتند .
 مصطفی ایستاده بود و به اینهمه
 زد و خورد و دست به یخه شدن و
 فرار کردن با حیرت مینگریست ،
 گاهی با ناخن های چرک بسته اش
 خونهای خشکیده ی صورتش را می
 تراشید و گاهی هم ناخن انگشت
 بزرگش را زیر دندان می چرید .
 دکاندار با صورت خون آلود و
 لباسهای کثیف از روی زمین بر
 خاست و زیر زبان فحش دادنش
 سخا و تمندانه جاری بود .
 مصطفی در حالیکه با گامهای تند
 از آن محل دور می شد ، آهسته
 زیر لب گفت : «یک دیو دگ» ... یام
 یک دیوس .
 مصطفی بیخس از یازده سال نداشت
 با صورت استخوانی ، اندام لاغر و
 باریک ، چشمهای سیاه و ژاغی و
 درشت ، پوست صورتش از تابش
 آفتاب برنگ مس در آمده بود ،
 موهای ژولیده و بلند ، دستهای کوچک
 و کرسوه پسته ، میوی سر و
 ناخنهایش را مثل آنکه مدتها نگرفته
 باشد بلند و رسیده بود ، جای یکرخم
 عمیق و چرک گرفته روی شقیقه اش
 دیده می شد ، با اینهمه مصطفی
 قیافه ی معصومی داشت ، آدم با
 دیدن او دلش برقت می آمد ، مردم
 ترین و مخصوصا بچه ها مصطفی را
 دوست میداشتند ، درست است که
 او دیوانه بود اما آزارش بکسی
 نمیرسید .
 یکسال بیشتر ازین ، مصطفی
 مثل بچه های دیگر بود ، با آنها بازی

میکرد ، در کناره های ساحل هیرمند
 با دوستانش به آب بازی میرفت
 یکی با هم میله تر بوو خوری پسا
 میکردند ، بچه ها او را دوست داشتند
 و بی او کنار دریا نمیرفتند ، اما از
 یکسال به اینسو ، مصطفی یکتا
 پیراهن ، تابستان و زمستان ، روی
 سرکها ، کنار دکانها و در مغاک
 سگها می خوابید ، با بچه ها بازی
 نمیکرد ، آن مصطفای شاد و خندان
 و باز یگوش بیگ جغد خاموش
 ویر آتشین و گوشه گیر تبدیل شده
 بود ، که گاهی هم این و آن دق دل
 شان را وحشیانه روی او خالی
 میکردند .
 مردم ترین ، یا علت دیوانه شدن
 مصطفی را میدانستند و یا هم اگر
 میدانستند ، جرات گفتن آنرا
 نداشتند ، چه کسی بود که اهل
 ترین باشد و ملادلاور را نشناسد ،
 نیم روستا های ترین از او بود ،
 اولش ملا بود و تعویذ نویسی میکرد
 جن میگرفت و تسخیری بود ، وقتی
 هم که توانست یکی از زنه های
 روستهائی را گول بزند و شوهرش
 را بدست او بکشد ، زن را عقد کرد
 و بعد از تصاحب زمینهایش ، طوری
 او را کشت که گوش تاگوشی کسی
 خبر نشد .
 دیگر او ملا دلاور نبود ، ارباب
 دلاور بود ، ارباب دلاور با شکم باد
 کرده ، اندام بلند و کله بزرگ و
 تاس که یک تار موی روی آن دیده
 نمیشد ، سفیدی های چشمش برنگ
 سرخ بود ، مثل آنکه خون روی آن
 پاشیده باشند .
 وقتی برادر بزرگترش را ، همین
 پدر مصطفی را با مصطفی و مادرش
 بزمین های خود منتقل کرد و چند
 جریب زمین به آنها بخشید ، پدر
 مصطفی فکر میکرد ، برادرش چه
 آدم خدا شناس و روغنی است اما
 قضیه طور دیگر بود .
 هنوز یکسال نگذشته بود که پدر
 مصطفی کشته شد ، کسی ندا نداشت
 او را چگونه کشتند ، صبح او را
 غرقه بخون در پسترش یافتند ، با
 تفنگ چرهئی مغزش را پریشان
 ساخته بودند ، همه میدانستند که
 در آن منطقه جز ارباب دلاور و زدهای



سر گردنه کسی دیگر تفنگ چره نی نداشت .

ضربه‌ی هولنا کی بود ، برای مصطفی‌ی هه ساله که تحمل آن برایش مشکل بود ، وقتی تابوت پدرش را میبردند ، روخاکها ی سیاه و نمناک زمین را پسرش باد کرده بود ، با اینهمه مادرش هنوز زنده بود شبها در کنار او میخوابید ، تنها یش نمیگذاشت و همینقدر هم مایه تسکین او بود و از سنگینی اندوه و آزار مرگ پدرش روی سینه‌ی او کم میساخت .

ارباب دلاور بخاطر حمایت از بیوه‌ی برادرش آنها را در عمارتیکه خودش در آن زندگی میکرد ، جای داده بود ، اما مصطفی از عمویش بیزار بود ، با او مثل دهقانها یش رفتار میکرد ، کینه‌ی مصطفی وقتی به ارباب دلاور و چندان شد که یکروز او را دشنام گفته بود ، و مصطفی او در روی او ایستاده و به عمویش گفته بود : «کاکا جان پدرمه دو نزن او مرده ... حق نداری مرده‌زه‌دو بزنی و ارباب دلاور این گستاخی او را باسیلی محکمی پاسخ داده بود ، مصطفی بعد از آن نسبت به عمویش احساس بیگانه‌گی توأم با نفرت و انزجار میکرد ، یکبار هم به مادرش گفته بود : «مادر جان بیا که ازینجه بریم ، کاکایم پدرمه دو میزنه ... مره سیلی میزنه ، ببی چطور رویمه کبود ساخته .» و بعد گریه کرده بود و دامن مادرش را گرفته بود و زاری کرده که عمارت عمویش را ترک بگویند ، اما مادرش این حرفهای او را نشنیده گرفته و به او گفته بود «بچیم ای گپا بسیر خوب نیسی . کاکایت مثل پدرت است ، سر تو حق داده ، هر چی میگه باید گپشه بشنوی .»

و مصطفی نمیتوانست گفته های مادرش را قبول کند ، هنوز دشنامیکه عمویش به پدرش داده بود ، مثل عقرب زهرش را زیر برگهای او خالی میکرد ، و سوزشی را که از سیلی ارباب دلاور بیخ گوشش احساس میکرد ، آزارش میداد ، با خود میگفت : «اگه پدرم زنده میبود نمی ماند کاکایم مره سیلی بزنه ، او مره دوست داشت هیچکسه نمی ماند مره بزنده ، بیرم سایره خریده

بود جل خریده بود ، اگه پدرم زنده میبود نمی ماند کاکایم او ناره از قفس ایلا کند ، راستی مادرم چرا ماند ؟ البت زورش نمیرسد ، با اینهمه مادرش برای او پناهگاه خوبی بود ، دلش را به او خوش کرده بود ، شبها که پهلویش میخوابید ، برای او آرامش تسلی جویانه نی می بخشید . یکماه ونیم از مرگ پدرش می گذشت ، یک نیمه شب سرد و توفانی زمستان بود که مصطفی از خواب بیدار شد مادرش را در کنار خود ندید ، زعدو برق و باران در بیرون توفان میکرد ، رگبار های تند باران که بروی شیشه ها میخورد ، دل مصطفی را از توس بلرزه می انداخت . از جایش برخاست ، یکبار مادرش را صدا زد ، اما صدایش در تاریکی خاموش و گنگ اتاق گمشد ، از اتاق بیرون شد ، نور چراغ اتاقیکه عمویش در آن میخوابید ، چشمش بقیه در صفحه ۶۱

دستر گو صیادی

چه نصیب می له ازله آزادی ده
 که عالم دغان په شوما شادی ده
 دوصال په شیه حاجت دربار نشته
 خپله مینه په دالارزما هادی ده
 که دبل عیبونه خپل کړی مردخه یی
 که دبل دغان شاکرد که استادی ده
 چه نظریه تقدیر و کرم امید وارشم
 په تدبیری له مراده نامرادی ده
 چه دزلفو په حلقه دزرونو چنگار کا
 ستا دستو سترگو خرنکه صیادی ده
 ستا وحکم ته کردن معزالله و زیو
 چه داهسی محکوم و زنی بیهادی ده

معزالله

سترگی نمناکی

په کنار دبنگوش دی زلفان زانگی
 تل سلام ته دی مدهوش عاشقان زانگی
 چه دی کنیبتودی حلقی پرمخ دزلفو
 په هر تازی بیدلان آویزان زانگی
 خوشبویی دتورو زلفو دصنم ده
 یا که عطر دعطار پردگان زانگی
 دامی زره دی چه دغم پرتال زنگیری
 یا په بحر کنی جهاز دطوفان زانگی
 داسی حسن به بل جیری په جهان وی
 په صفت یی ملاک پراسمان زانگی
 دزره تم خومی نمناکو سترگو وچ کسرو
 دغم او بنگی پربانو دیران زانگی

میران

فراری ده

چه به ما بنگلی بلله هغه مسته خماریه
 آمو و تکه به لاس راغله دهمونو فراری ده
 په سیزده غویدلی دگل خا تکه پری زنگیری
 د خوبونو په نال زانگی او گراوه ، گراوی ده
 سپوزمی هسکوهی پوپونه، دلته داد حسن موده
 داویده او زه یی خار کرم ، دلته خمدل آزادی ده
 دخوانی او خوانی مینی ، یوعجیبه، دنیا جوړه
 گل به گل کو کنی خوشاله، خوری شونای چواری ده
 نه یی مور ورته شهوایی، نه یی پلار وریسی گوزی
 بنگلی لوره تمدن ده پیغله شوی گل واری ده
 ورتزی یی شومه خواته، پتمی خانه سره وویل!
 زه په تاباندی مین یم، درپسی راغلم ناچاری ده
 هر نفس یی بنگته، پورته ازپه کس می له گو گل کا
 هر گوزار یی دهر و سترگو دهر دگوندی گاری ده
 بیان و وریسی تیپ شوم، انگی می ورنه غلا کړل
 زره تسکین شو وینه نه شوه دابه عشق کنیسی
 هو بیاری ده

دوه لاسی می سلام و رکړ، ورنه ولاړم داویده ده
 ما رحلیم ته عشق کنی بیته، هسی رنگ دشیو
 خواره ده

ژوندون



دسترگو تیغ

هغه زره چه ستا د عشق په اور کباب دی
 که مرهم و دبانندی کنی سترگی زهر لواب دی
 حجابونه له اغیارو مناسب دی سب دی
 دیارانو په یاری کنی سرخه حجاب دی
 برله تاجه بنایسته وی بر حساب
 په هغو کنی هم ستا حسن انتخاب دی
 لکه گل چه تر آفتا پوری فجل وی
 دغه هسی ستانر مخ پوری آفتاب دی
 دادمیو خه مستی او سرخی نه ده
 تیغ دسترگویی په وینو کنی غرقاب دی
 زهر حمان به خه خواب کوم و یارته
 وژوند یو تدمریو خه خواب دی

رحمان بابا

خوری خنی

چه دی په ناز راته کتل هغه ادای خه شوه
 چه دی په سرو شو نرو خندل شومو خه کادی خه شوه
 چه دی توری خوری خنی په سینه را پرینودی
 بریسا نه زلفی په سپین مخ هغه بنگلادی خه شوه
 چه دی سوری گری زی شونوی دمین په وینو
 هغه په سترگو کنی دغلابیغله خندای خه شوه
 چه پیمانو کنی دی دسترگو سره شراب مرخول
 هغه دسترگویی خیالی او هوادی خه شوه
 چه ننگیالی ته دی ویل، وفاستا یمه زه
 ستا دی قسم دی بوخل بیاهغه وفادی خه شوه



ددر دو نو دوا

کله خپل پسر دگل غوندي نمایی
 کله کله دبلبل په زبه وایی
 چه هر زمان به هر شکل چلوه کړی
 عجایبه دلریا په خود نمایی
 په یوه وینسته دی نه ارزی دوه گونه
 بغایب لکه گوهر قیمت بهایی
 دخیل درد دوا به زوله چانه غواي م
 چه هم ته محبوبه دردی هم دوايی
 کله نازکله کنخل کړی کله مهر
 له خوشحاله مروړه که پخلایی

خوشحال خنک

نشه سترگی

چهومی لیدی سترگی دجانان نشه نشه
 په سترگو می خودبیکاری داجهان نشه نشه
 اثر دخمار پروت دی ددی شکی په هر آب کنی
 چه گوری په خنجر شیرورته آسمان نشه نشه
 نشه دمیستی گوری دویوی په پلو شو کنیسی
 چه سوخی پری خانونه پتنگان نشه نشه
 نشه دپیار خه پویشی له ما گوره گلشن ته
 بلبل پکنی نشه گرش گلان نشه نشه
 یی خوده پکنی نشی ای هو بیاره محتسبه
 زمان دتشی دیک دلته مکان نشه نشه
 ای بنگلی سانی دابه وی دستار جام اثر
 مغان راته نشه بیکاری دندان نشه نشه

حافظ

دسترگو تصور

چه غمونه دزره نه لگن په شاشی
 تصور ته دی پرو وایه چه راشی
 داژوندون پری الزام شی هله پوه شی
 ستاله دره خه دتلی بینواشی
 زه پری ستا دزلفو مینه ماتومه
 خدای دی نه که چه داتوره شیه سباشی
 زه پری ستا دهر نم غلطو ده
 نادانانو ته داسوی اوبه صباشی
 رانزدی چه شی په مخ یی شلق خواشی
 ماله و رایه چه ووینی په خنداشی
 ستا دسترگو تصور تری نه شم
 کله جام کله غزل کله میناشی

داهی

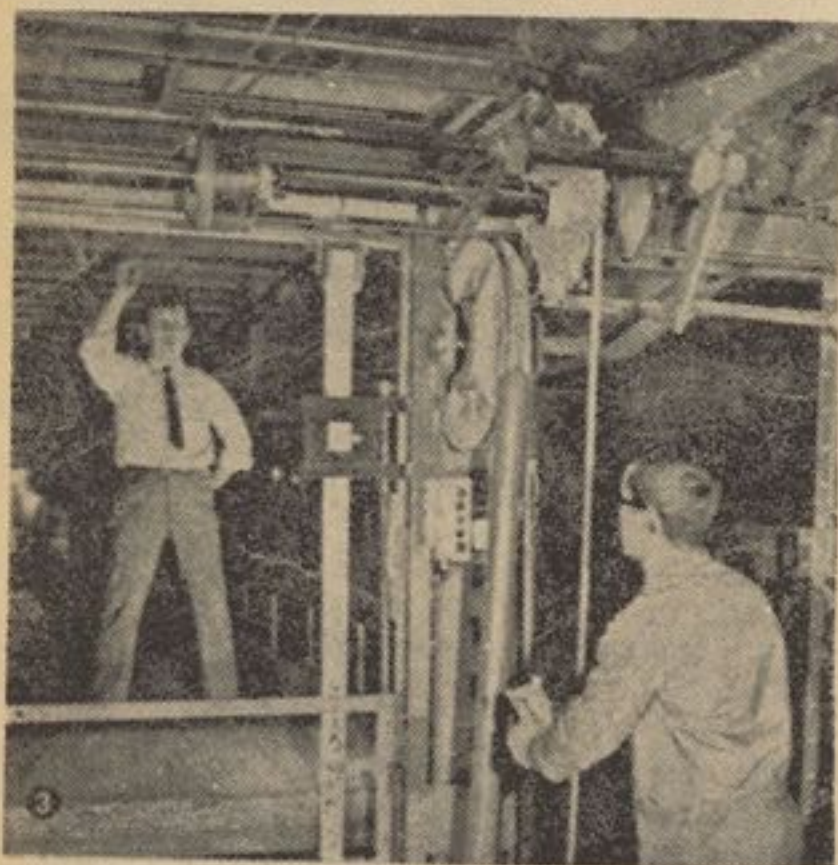


کشف ظروف طلائی

در بلغاریا ظروف طلائی کشف گردیده که عمر آنها به پنج تاشش هزار سال تخمین زده میشود. این ظروف برای تحقیق و مطالعه به انستیتوت شیمی، فزیک و شتوت کارت المان فرستاده شده. تا با استفاده از روش خاصی که مربوط این انستیتوت است، عمر آلات طلائی کشف شده معلوم گردد.

قرار معلوم این آثار باستانی بلغاریا قدیمی ترین آلات طلائی مکشوفه ای هستند که تا حال کشف گردیده. دانشمندان امید دارند تا بوسیله مطالعه آنها اطلاعات دقیقی در باره مبدأ و مراحل اولیه تکنیک فلز بدست آورند.

نطق سناتور جرج مک گارون



از سناتور جرج مک گارون رقیب پرز یدنت نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری امریکا تعریف می کنند که يك روز نامه نگاری از وی پرسید.

شما برای يك نطق پنج دقیقه ای به چه مدت زمان احتیاج دارید تا آنرا تنظیم کنید ؟

دو هفته .
برای يك نطق نیم ساعته چطور .
هشت روز .

پس برای يك نطق دو ساعته به چه مدت زمان احتیاج دارند ؟
هیچ ! من برای ایراد چنین نطقی هم اکنون حاضریم شما فقط جایش را نشان بدهید تا من شروع کنم .

شون کانر علاقمند اسب سواری است



ورزش اسب سواری یکی از رایج ترین ورزشها در انگلیس است و مسابقات اسب دوانی از جمله جالبترین و هیجان انگیز ترین مسابقات در سرزمین برتیا نیاست .

از جمله کسانی که بتازگی بیش از هر شخصیت مشهور دیگری در روزهای تعطیل در میدا نهی مسابقات اسب سواری دیده می شود جمیز بانده کبیر سینما یا جناب شون کانر است .
مثل اینکه کار جالبی ، این هنر پیشه برای مواقع بیکاری خود یافته است .

بگیری دارک در بلژیک

«بگیری دارک» ستاره جوان و زیبائی فرانسوی برای بازی در يك فیلم مشترک بلژیکی و فرانسوی چندی پیش به بروکسل رفت لاژان لوئی ترنیتان» بازیگر دیگر فرانسوی نیز درین سفر همراه اوست ، قرار است این دو هنر پیشه معروف برای بازی در فیلمی جدید . برای مدت نامعلومی در بروکسل باقی بمانند .
از گورستان های شهر ، به گورکنی و حمل جنازه پردازد .

محکومیت

محکمه «کیپ تاون» برای آقای «مایکل هاول» که ۲۸ سال از عمرش میگذرد . و مردی را زیر تأیر موتورس کرده و کشته بود ، جزای تعیین کرد که تاکنون در هیچ نقطه دنیا، سابقه نداشته است .

محکمه «مایکل هاول» را پرداخت ۲۰۰ لیره جریمه محکوم کرد . لیسنس او را باطل کرد و ضمناً او را محکوم ساخت ، که مدت هشت ماه ، در یکی

بخاطر ثروت

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان گلوه» دو بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را میبازد «جان گلوه» که همیشه او را در هر جا که میبند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدتها پیش است و تحت تدای میباید میدهد و میخواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هر چه زودتر آن دختر را ببیند. یک روز داکتر به «فیلمین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند.

و اینک دنباله داستان:



«میرین» در نزد «جان گلوه» در آن این فرشته کی قرار خواهد گرفت؟
من «برایت قول میدهم که از این راه عذرات ما را نخواهد شد.
اما تو در طول روز از من دور خواهی بود...



اینرا مدغم، اما با باز طرف یک فرشته میرین چهل کیلو را آنها را
کو تا ترسخت. والد تو در شان هم میبند خواهد شد. موالی
از من است. زیرا دست زیر استبای استی و در هر اشیاء از تامل
دور تهن لند.



غذاش را تمام میکند و در سالون میرود. نزدیک به تقاضای او را میدهد. اگر این پیشنهاد
خوشتر نماند. من اگر قطعه را میبند و صحبت تو را هم کرد. زیرا در اول امر خوشتر
هر طوری که خواهد شد با شتی صانع کن.

خودش مبلغ «درا نیط» بر میازد!
امان حیثیت را میگویم.



عزیز من هیچگاه از تو دور نیستم. تو در اول روز در هر دوای من هستی.



سپوږمې پوره افق تهرغله ،دنيا روښانه شوی وهر خه ښکلی ښکاریده دښی په سکون کی دښکلا قافلې تیریدی خو دظفر خاوندانو ورته گټه آخسته خو نورو به.. مونږ پدی نندارو کی ځانونه هیر کړی ،خدای پوهیری کی چه په کومه دنیا کښی به اوسیدو ،اود خیال پرواز مو چیرکسه رسیده ؟

سپوږمې وشو میده ،حیایی راغله د وریدو لطیفه پرده بی مخی ته ونیوله ،لومړی یو نیم کښه کتل اوبیانو بیخی پټه شوه مونږ بیاهم په توده تیاره کی پاتی شو، منزل خاوندانو په هغه رنایی خپلو پړاونو ته ځانونه ورسول خو مونږی دجمال په ننداره بیخوده ؤ چه تیاره شوه - نوپوبل ته مو پام شو اوبخوانی خبری بیا رابادی کړی

سپین گیری ته می وویل:
تختگه اوکله دلته راغلی وی ؟
هغه وویل : خبره اوږده ده خو دوه ورځی کیری چه لسی خایه نیم خوخیدلی .
راځه چه شپه لنډه کړو ،خه کیچی چه

دانودلور بیخی وینی می وچی کړی ،دادی چه خدای ته راپښس کړی.
ای باعاطفه انسانه ! تهراته دخدای درحمتونو مظهر ښکاری ،تختگه پدی بیدیا کښی راپیدا شوی.

- (پس له اوسیلنه) دی خبرو پس مه گرځه خو راغلی یم .
- اوسیلنی مه کوه چه اوسیلنی دبی صبری علامه ده ،بی صبری مایوس بیښوی اوما یوس دژوند لویه بلا ده .

- اوس نودبلانه اویستلی خبره ده، ژوند او مرگ راته یوشان دی،خو قدرت خپل کار کوی نه په ژوند یو کښی حساب یم نه به می کښی.

- (خیر خیر کوری) نه،نه بچی داسی مه وایه، استقامت اوحوصیله وکړه خدای به رحم وکړی.

- ښه توکل په خدای کاگا، اوبه دی بس دی
- هو! زوکیه بس می دی.

سزه به کاسه بیرته یوسم ،خکه دا به دکوم شیون نه پاتی شوی وی که سبا بیرته

په همدی کښی مورمی راغله اوزما په غلږه کښی بی لاسونه واچول، لږلی چی چه زویه؟ نادی خدای لری ،گل مکی خولایه،زویه ته یی ونه لیدلی په ارمان لاره...
ستا دکمکی او نازولی خور په زړه کښی سنا ددیدن ارمان پاتی شو او ابدی دنیا ته لاره.

ناخایه می یوه سخته چیغه وکړه چه گل مکی ،گل مکی وای گل مکی !!
گل مکی خوانیمرگه چه زما دملگری هم صغی وهزما دزړه دارزو ریباره هم وه،خو ورځی ناروغه شوه اوبالاخره دمرگ غیبری ته یی پناه یووړه.

دعقی په مرگ سخته ناطاقته شوم ، له کورنه ووتم ، تلم اوژپلی می ...
سترگی می کله آسمان ته وی او کله د غره هغه لوری خوکی ته کوم چه هلته دواوری سپینی غونډی ښکاریدی ...
له خانه خبرنه وم خوتلم پسې
دید یالمنی ته ورسیتم هلته دښی مارغان دکوتگرو په ونو کښی ستردی ویلی

هوا بل شانتي وه دستورو اشاری داسی بریښیدی چه ماخیال کاوه چه زمایه حال خبردی ،دسترگو نه می اویښکی لانه وی وچی شوی چه یوزگیروی می ترغوی شو، آخوا د یغوا می وکتل ،پوه شوم چه دجا آواز و ، د خانه سره می وویل ،دایه خیال وی او گنه دلته دی حارته بیدیا اوتور وشپه کښی خوگه کوی ؟

دناښت آواز بیاجگک شو - چه ښه خبر شوم.
توبه - وای آه ،توبه تری

دمازدیگر زیری لمر دزیرو پلو په زبه زما دزیر رنگ په حال ژپیده، دسیندغیون هم زما داوښکو سره یوځای په ډیره پیړه منډی وهلی زړوبی هم په خپل خورواوژگی راسره دهمدردی ویر غراوه ترور خیال او پریشان فکرونه می دژوند پښو ته زلونی وی.

دښی تورتیم زما د بخت تیاریکی سره جوړه اوغبرگ داروان ؤ غوښتل یی چی زما دارزو وروستی خپریکی ددی توری بلالاندی خندی کړی.

زمونږ کلنی ازموینی هم جاری وی، خو شپی بی خوبی ډیر زهیر اوژوبل کړی وم خو چی پرون گل مکی خور می راته دسپون مسی نامرادی خط راوری ؤ اوبه هغه کښی دمیثی ناکردی او دردناکی قصی کښلی ؤ، زه یی غمچن کړم .

کتاب می ترمرگ لاندی و، خوما دغسم ستردی ویلی ،هرڅه رانه هیر وو، دسیند خپوته می کتل او داوښکسو سیلاو ورسره سیالی جوړوله .

دهاښام تاریکی خوره وړه شوه، زه هم دکلی خواته راستون شوم دامید ډیو می می په آخری سلگو کښی راسره خدای باهانی کوله.

دزړه حرکت می دنورمال له حاله وتلی و،خو دسیخیلنی بهرنا کی راورچنی هیلی بیرته راژوندی کیدی دخیال په ټال کښی می داستقبال خوبونه لیدل ،گورته چه راغلم لاتین می ولگاوه او دریشی سره په گټ کی پریوتم دخانه سره می وویل -
ستا دی قسم وی خوبه راشه

وفاداره پیغله

سخی انتظار

خپله کیسه راته وکړی،
خوب بالکل تهرخی
- هو، رحمان بابا وایی :

خوب خندا په بی غمی کیری رحمانه
په زړه یی دیار غم وی خه به خوب کا
روکیه: زماژوند خورا غم لږلی السنا نه

ده ،پښی می شل دی ،وگوری لاسونه مسی
گوزن وهلی داټول مصیبتونه ځانته کیسی
لری خو دا خبره چهزه ولیدلته پروت یم
ډیره اوږده ده اوژه وپی یم دوپلو توان هم
نلرم.

دعقی غونډی شاته لږه رنایی ښکاری
زه گومان کوم چه هلته دکوچیانو کیر دی
که ما په شاگری او هلته یوسی نوډیره به
ښعشی.

- په دواړو سترگو بسم الله ده راځه
په شامی کړ اوپه مزل مزل کی و چه
دشفق لته سره شوه، کیوویوته لانه ؤ -
رسیدلی چه سیستان مونږ پس غلی اوحملی
کولی ،یوه زړه ښکته چه کانکه تهوتلی و ه

راشی اوکاسه نهوی نو به پریشانه شی: که
اجازه را کوی چه یی همالته یوسم .
- مهربانی ، (دتلو اشاره کوی)

په لاره تلم، اوکاسه می چه ورساوه نو
زه هم پوه شوم چه خومره وپی یم حتی دقلم
وهلو قدرت هم راسره نهو سبا ناری می هم
نه وکړی غرمه چه له پوهنځی نهراتلم د -

سپوږمې غم لږلی لیک چه می ولیدو نو
ډوډی راباندی زهرشو اود شپی دگل مکی
دمرغښ بیخی زهیر کړم خوبیا هم دسپین
میغی خواته لارم خوچه دواړه غمچنان یو
بل سره غم شریکان شو ،په ډیر تکلیف ورسیتم
او خنگ ته یی کښیناستم لږه شیبه نه وه
تیره شوی چه سپوږمې ورو ورو دغره له
خواته رانیکاره شوه ،زما سترگی دسپوږ می
په یاد سپوږمی ته خبری شوی اوپه فکر کی
لارم ،ده ورته دیکلی ډوډی گومان کاوه او
ورته هوسیده.

زه دخانه سره بوتکیدم خوبه یاد می ندی
چه خه به می ویل ،هغه هم ډوډی په یاد -
ورته شخوندونه واهه.....

اوریدل کیده،
خورا غلم لږلی او دردناک ناښت و چه
انسانی عواطف او احساسات یی پارول.
داواز پسې ورو ورو لارم که گورم چی
یوسپین زیری سړی پروت دی دتیرودپاسه
رغری اوخوخیدی نشی، سلام می واچاوه،
سپین زیری - دایه نری اوشلیدی آوازوالیکم،
- کاگا دلته خه کوی ؟خه چل دی؟

ای خواته !زه یوبدبخت انسان یم، چه
دمصیبت افرات دی حدته رسولی یم ستونی
بی بند پوزی.
زه خه خدمت وکړم خه غواړی ؟
- په لاس یی اشاره وکړه یوغرپ او به
راکړه.

زه به منډه منډه اوبویسی لارم ښایسته
لری یوه چینه می وموند په چینی باندی دو لی
یوه ونه ولاره وه اوپه شاوخوا کښی یی یوه
چوتره جوړه شوی وه، چه گومان کوم هلته د
ورځی له خوا شیانه کښیناستل خکه هلته له
کوم شیون نه یوه لرگینه کاسه هم پاتسی
شوی وه په هماغه کاسه کښی می سپین زیری
ته اوبه راو،چه خاځکی اوبه له حلقه تیرشول
نو الحمدالله شکر خدایه یسی وویسل او
کښیناست په یوه تیکه بی تکیه وکړه او وویل
عجب با عاطفه ځوان یی - په انسانانو
کښی هر رنگ خلک پیدا کیری . ځینوی
بودل وینوته تری دی او ځینی بیا دخپلو
وینو په بدل دنورو ژوند حمایه کوی.

دوه ورځی کیری چه همدلته پروت یم
دخو خیدو قدرت نلرم، ولږه خو پریده چه

چه دانشا بشره په تاکښی ووینمه
خوب می نه رانله ،پریشانی سات په
سات زیالیده.
دیاداشت کتابچه می لیدل او دالبوم هغو
عکسونو ته ځیروم کوم چه ما او دسپوږمی
په میلو کښی سره نیولی و.
دسپوږمی یو پخوانی خط می لاس ته
راغی چه په سر کښی یی لیکلی وه

روم بخواب تا ترا مگر بخواب بیتم
کجاست خواب مگر خواب رابه خواب بیتم
زه می ډیر وخورولم ،هغه خاطری رابادی
کړی ،کوم چه دمیثی په ابتدا کښی مودسوز
او سازخبری یوبل ته لیکل دلاټیل تیل
خلاص شو، بیاهم د بخت په گوټکی مسد
دتورتم بلاکوئیده، سگرت می وځکول او د
خانه سره ناستوم چه ناخایه زمونږ په گور
کښی ناری سوری وټښتی ،وار خطا شوم،
حویلی ته ووتم که گورم ډیر خلک راغلی ؤ
خپل خیلوان راټول شوی دخیگان لضاخورا
گوره ووتم

کوچنیان ، پیغلی او انجلی زولی، سپین
زیری پلارمی هم خپل اویښکی په خپل سپین
پتگی وچول.
دا حالات زما پریشانی لا زیات کړو
دپوښتی قدرت راسره نه پاتای اویښکی
می بی اختیاره خکیدي ،دژړا او ماتم په
خپو کښی دغه آواز هم راتله:
خدای دی وښه:
ماویل داخود مرگ مساله ده دمرگ:

سپين يې چغه كړه او خپل زوی يې له خوبه پاڅول چه څه او ددوی سره مرسته وكړه اورنگور كېردي ته راوړه، او بيا لومونځ وكړه.

يو قوی ځوان پهنه راغی اوسپين گيری يې لمانه واخيست او پخپله يې په شاگړه كېردي ته چه لاروپه خورا تاوده مينه مونږ ته هرگلی وويل شو، لومړی يې داوداسه له ياره مونږ ته اوبه تياری كړی، پس له لومونځ نه دوی ټول نراوښتی په خورا مينه مونږ سره لاس وركړ او داسی خوشاله و لکه چه ددوی كوم ډير عزيز راغلی وی، مشران يې مونږ سره په كېردي كې دننه كښينا سل او نوری په مختلفو كارونو كې لگيا شول پدی كې يوه زړه ښځه را ټوټه چه سپين گيری ته خيره شوه، ورته نژدی راغله تپوس يې تری وكړ چه ته نور محمد خان له يې؟

سپين گيری : هوزه نور محمد خان وم خو اوس بدبخت نوری يم

په خټه څوك يې؟
سليمان خيل كوچي يم.

چغه كوی ته خودزوكی ميره يې او زمونږ نژدی تړود يې كنه .

زوكی خپل عبری تاسوته پښلی اودوه كاله كېرې چه مړه شوی ده زما لور بختوره هم دروز كار سرو تودو اود ظالمانو څار ی او نور دخبرو طاقت ورته نهوی پاتی غواړی. نوری هم په زړا شوه او خپل ميره ته يې ، دنور محمد خان دخوانی تور ياليتوب تكلونه او دده دژوند مهمی كارنامی ديانولو په ترڅ كې وويل.

ما اوزركی له وړكټوب نه سره خورولی درلوده، زما او هغی د پيغلتوب خوروی خاطرې هيڅكله نه هيريزی، مونږ زيارت ته يوځای تلو، يورتنگ كالی بهمو كولی، تل به سره يو ځای كښيناستلو او يو ډبل په مصلحت به موخپل كارونه كول هغه وخت چه تاسو زما دكوژدن بندوبست ونيوله، نوزرگه ډيره خوشاله وه، چه زما ژوند تاغوندي يوناميا لي ځوان سره يوځای كېرې په هغه وخت كې نور محمد خان هم دزركی پلارته مركي كېرلی كه زركه دده سره دژوند ملگري شي. نور محمد پخوا ورباندي مين و خودځينو معازيرو له كبله يې دا اقدام نه شو كولی ښه تكړه

ښايسته زلمی و مگر ډير مال او دولت يې نه درلود ، لښه داچه مازركی ته رايه وركړه چه نيگمري يې دنور محمد له نيگمري سره په ځای دی اومورته دی ووايه چه مرگي ته منلی ځواب وركړی، پدی ترتيب دزركی واده په خورا ډې اوشپه سره تپوه شو، پس له واده نه مونږ يو بل سره ندي ليدلی، دادي پس له ډيرو وختو، نور محمد خان سره سو وليدل

آه زوند څنگه زر تيريزی.
يوډی خبری كولی څوما ددی سرگشت پهرنا كې رتگارنگ خوږونه ليدل او په چرتونو كې ډوب وم، يوډی هم داپا څيښه اوزامنوته يې وويل چه بارونه تيار وتی ي چه پس له ډوډی نه له خيره سره گډه كوود كېردي نور غړی په مختلفو كارونو كې لگيا ووځيني غواگانی او ښانی اوميری لوشلی، ځينو په شپږمو يعنی تروی وهلو پيل وكړ. دوی تنی پيغلی تپي ته كښيناستلی

چواری يې پخولی ددوی مشرو چه مونږ سره و غيزی وكړ چی سپوږميه ايملموته بيروی او كوچ وساتی دسپوږ مې دنوم په اوريدو سره سم بيا زما په اعصابو باندي اورولگيده ماته خپله سپوږميه زياده شوه غومره چه مې خو -

صله كوله نكیده دسپوږمې ډيروی يادونو په ياد، دمينی لمبی می په زړه كې لوڅی كولی په چرتونو كې لارم په آخر كې ضعف شوم زه بيا په پوه نه شم چه په ما باندي څه چل وشو څوكله چه می سترگی وغوړو لي بيخي بل چيرته وم، داسی ځای كې چه ما هيڅكله په خوب كې هم نه و ليدل، ټسكنده غومه وه په يوه وړه څيمه كې پروت وم، لږ څه آخوایوه ښايسته پيغله چه دغ شغلی يې دلهر سره مقابلې كولی وپنډوهه، خدا يژه چه دی به دپيغلتوب په نازينه خوب كې څه ليد؟
- موسکا يې په سرو شونډه كېریده داویده وه ..

سترگی زما دزړه قوت او سترگو تسود يعنی سپوږمې غوندي وه نو دسترگو لاندی دخوف اورجا به حالت كې می ورته ليد دی به په خوب كې مسكی شوه او چار قوسا ن خبری به يې كولی - زه پوه شوم چه دی په خوب كې دچاسره مشغولا لری او اوس دخيال پوزر دوصال مقام ته رسيدلی ده، داویده از زه درنځوری په بستره پروت وم چه دخيمي نه دباندی آواز راغی، چه پاروگر صا حسب راڅه رنځورېدی څيمه كې دی مايرته شوه پر كښنی پرخای راکش كړه سترگی می پستی كړی. چه ظاهرا ویده شم څما په زړه كې تيره شوله چه گنې هغوی زماددی پتی ليدنی اودغلاكتلو باندي خبری شوی سو حقيقتا چه لوی گوناگاريم.

څونه دا زما دلكر نيگمريآ وه ، گنې دهغوی سپيغلی عقيدی هيڅكله داسی گومان نه كولو، دده تنه سپين گيری ، يوډی او پارو گر صاحب څيمي ته راغلل ، پيغله وپښه شو، غزولی وكړه اودباندي ووتله پاروگر صاحب راغی زمالاس يې وینو او بيا كتاپ يې بيرته كړ، پس له څو شيبو يې وويل : هغه يې سخت دی اودپيرانو پاچا دده سره څه

قصه نيولی نوڅكه ددی علاج ډيرمشكل كار دی ، يوډی غيزوكې چه :
صاحبه قربان دی شم ددی ځوان چاره وكړه يوه هفته كېرې چه سترگی يې ندي غوړولی يو تعويد يادوا ورته وركړه پيسی په ډيری ډرگرو خیردی مسافردي.
پاروگر : داځوان ستاسو څه كېرې؟

بودی ... زمونږ دسترگو تور ميله دی. مسافردي اوزمونږ كېردي يوه پناه راوړی نو دادبستوكار ندي چه ددی په برخه يې غوړی وكړو كه زمونږ دسره بدل هم دده رنځوری جوړيزی نو قسم دی چه پری صرفه نه كوو پاروگر .. هو داڅو دبستو كاری، اول خدای اوبيا به زهددی چاره وكړم ، څو گودی په شكرانه كې به راته دوه پسونه راكوی. توری - صحيح ده ولی نه په دواړو لكسو سترگو -

نوزه په اړخ واوښتيم اوتوبه می وكړه، يوځل دخوشالی غرونه پورته شول چه ځوان ژوندي شو، زه كښيناستم سترگی می ومغلی

حيران حيران می آخوا دپغوا كتل ، نور محمد خان هم زما بلابلا آخسته او واست څلك خوشاله و، ما وويل زه ډير ډيری يم واته څه خواړه راكړی ، په پيره راته كورت او غوړی او پاستی يووول څلكه ډوډی راوړ ډوډی می وڅوړله نه ساعت وروسته می قدرت پيداشو

پاروگر ډير خوشاله و ويلي وگورې دازماديو چفبركت و کمی تعويد ياشو نيست ورته كولو له مستی نه په څيمه كې له دريدنه ، زهدی ته خیرشم ، سترگی يې شنی وی او نور و پښتان يې سره پښته وه څو زيره يې لكه توره ده.

دواړه پوه نشوم داڅو هغه لوی دښمن دی چه افغانانو لپاره يې ډير زيانونه رسولی دی ماورته وويل چی ته راكړه داكتاب خط لوستلی شي ؟

- نه همداسی يې سيل كوم. ښه، واخله ، لوستل يې ښه ندي څكه چه سری ليونی كوی. تانه دی لوستلی

سما خوځلی لوستلی ډير ښه كتاب دی نودل ليونی شوی نی

څه يې ونه ويل وارخطا غوندي شو، پسوه شوچه زه يې پيژندی يم دتپستی مطه يې نيوله ماويلی ښه به داوی ده سره هراز شم نو په رنځرزی ژبه می ورته وويل - وار خطا كېرېمه زه هم ستا ملگري يم،

زما اوستا وظيفی سره شريكی دی

هغه هم په انگرېزی ژبه واسره وپښه او دخبرو پرتوڅكی وروړو خپل راز يې داسی واوځيرل شپږ كاله كېرې زه همدته دهغېری وظيله اجرا كوم ، مخاېره می دلندن سر ډبه ۱۹ شارت كړی دكټرو پاپا زيارت كښی اوسپين هلته می ډير مړيدان دی او څلك راته پوره عقیده لری.

زه په ملا بزرگ مشهور يم. نوته ووايه چه كله راغلی يې او څنگه وظيله اجرا كوی ؟

مادخان سره كړوكې چه زما انگرېزی نی وويل

لېچه خوږل شاته ده نه چه پوه نشی او پيا می راز دهغدی وطن يم اوبيا يو تعليمی كنه زلمی يم مگر ستاسی نامېنده موهن لاله سره پيژنم او دهغه تنخواه به وجه داخدمت كوم

نوموړی پوره يقين وكړ او ماسره دواړگي يادی كړی نو بيا اخره می ورته وويل چه دا كوچيان غريبان دی او ماسره يې خورا ښه روپه كړی پاید داپيسی او پسوله چه دوی تاته دكوی قبول كړی ، سر پير پورتي - يوه اندازه پيسی هم په يو چال چلته او په هغه هنر چه ته پوهيزی دوی ته وركړه او بيا به مفصلی خبری لپاره به زه گډو بابا ته درشم. نو بيا



قربانی

پول

قسمت دوم

اگر او دختر سا لخورده ای نبود و کوشش میکرد که مردی جوانی را بدام - ببندازد و بغاطر مرد جوان او این کارهای احمقانه را میکرد ضعیفش میشدم و منی توانستم یا تمسخر می فراموش کنم ولی اگر دختر جوان تندوست و پشانش عقب من بیفتد چی معنی داره؟ دختری مانند ماریا نمیتواند شوهری بیافتد کته اگر کسی به زیبایی ماریا نتواند برای خویش شوهری پیدا کند پس دخترهای کلان سال چی خواهند کرد؟ آیا ماریا در من چی دیده است گاشی من میدانستم.

الکار قون بغیا ل میت میگد شت و سر خود را تکان میداد و بطرف خانه درحالیکه بالای شن های نرم سا حل قدم میگد اشت روان بود گر چه با احتیاط تمام روان بود ولی گاه گاهی پایش در ریگ های نرم فرو میرفت و با خود میگفت :

چی حماقتی را مرتکب شده ام و عهده باو دادم مزاج مزاج است و چیزهای را که بمن گفت همه آنها مزاج بود ولی بگمرد نباید بسیک مزاج قول و فایده و نسیاید قسم بغور چیزهای را که یک شخص بدون فکر میکند مخصوصا که ماریا مرا می گوید که من برایش نویدی داده ام : لعنت به اینکار!

پس از گفتن کلمات فوقه میت برای لحظه ای ساکت شد ولی دوباره ادا می داد:

هر قدر بیشتر در باره او فکر میکنم بهما ناندازه نسبت به او تنفرم بیشتر میشود یکدختری که گوشش گند خود را تلک کردن گمش کند و دستهای خود را به گردن کسی بیندازد آه: متعجبم این همه حقه بازی را از کی یاد گرفته است دختر غریبی هم است:

میت قدم هایش را تند تر نمود و به طرف دهکده تاریک کنار سا حل روان شد ماریا نسبت به میت عمیقتر بفکر فرو رفته بود چند صد قدم را بدون اینکه به عقب نگاه کند دوید در حالیکه تند تند نفس می کشید لحظه ایستان و به عقب به شیخ مرد جوان که در عقب پته های کنار سا حل میرفت نظر انداخت و چند دقیقه بعد جوان از نظرش ناپدید شد ماریا تنها در کنار پته ها که بدست هایش تماس می نمود ایستاده بود.

قلب پر اشتیاق اش خوا هش داشت افکارش را بکسی بگو ید لذا بغور صدای زد ماریا : ماریا سر خود را تکان داد و خواست تبسمی کند ولی گوشش روی بسپوده بود با خود به استی گفت:

ماریا تو چی کردی؟ تو چه می کنی؟ احساس نموده که جسمش سنگین می نماید لذا بالای سنگ مرطوب در کنار راه نشسته به مو هایش دست می کشید و شالش را روی شانه هایش جمع و جور نمود دو - دستانش را به سینه اش فشرد و با خود گفت:

من میخواهم او از آن من باشد از من! من باید از خود شرم منده باشم برای دقیقه صورت خود را با شال خود پنهان نمود ولی دو باره سر خود را بلند نمود و ادا می داد:

چرا من باید شرم منده باشم؟ بر ای کی میتوانم این حقیقت را جز او اظهار کنم هیچکس بغیر از او - من بسالای او بسیار اعتماد دارم حتی حاضر م رو ح زنده می خویش را برایش بدهم تنها برای او... آیا مرد دیگر مردی مانند او؟ یا - صورتی مانند او حرف زدند مانند او قلب روف مانند او، جسمانی و ریش مانند او قوی و جسور مانند او پیدا کرده میتوانم نه نه هیچکس مانند او نیست :

مردان دیگری هم وجود دارند ولی مانند او نیستند بر علاوه آیا دختری مانند من چنان دین مردان دیگر را دارد؟ کجا میتوانم مردی مانند او را پیدا کنم . کسانی را که من می بینم آنها را برای سالیان درازی دیده ام و در میان آنها مردی مانند میت نیست.

ماریا از جایش برخاست ولی دو باره بجایش روی سنگ نشست و با خود اندیشید :

من میخواهم زن قانونی میت باشم و این یگانه ارزوی من است پروای ندارم که چی واقع میشود مردان دیگر .. مردان دیگر هم وجود دارند مردان مختلف تمام مرد های بزرگ و هوشیار عالم ها :

زن قانونی اش .. زن میت این یگانه ارزوی من است زیرا از راه راست و مرد دلخواه دور شدن خیلی خطرناک است دور شدن از راه راست خیلی آسان است اما برای من که بیگس و تنها هستم هیچکس مرا دوست ندارد و نه کسی پروا و غم مرا دارد

هیچ دوستی ندارم . کسی نی را که می شناسم همه دروغ گویند و مرا مسخره می نمایند اوه نه : من نمی توانم در دنیایها باشم ترجیح میدهم بلی تر جیح میسی دهم...

ماریا از سر تا به پا لوزید و از جا برخاست پرنده از میان پته ها پرید و از صدای پرواز آن ماریا ترسید و پا قسم های تند که بدین شباهت داشت از آنجا دور شد.

روشنی ضعیفی از لابلای درختان نمایان گشت. ماریا بیک خانه کوچکی که در کنار درختان سبز قرار داشت رسید خانه توسط مالکش کاپیتان پسال اندرسن اشغال شده بود. کاپیتان اندرسن مرد متمول پیرمچورد بود و از شغلش نسبت مر یفی تقاعد نموده بود سه چارسال قبل این خانه و گمی زمین را خریده بود که ماریا از خزان تا کنون به حیث مستخدمه و آشپز کاپیتان کار میکرد کار های خارج خانه توسط من دور آن اجرا میشد و کاپیتان با داشتن همه چیز تنها بود هیچک از اقا ریش بدید نوی نمی آمد تنها کسی که یگان وقت از وی دیدن می نمود میت بود و او یگانه ملاح خوش خلقی در آن نواحی بود.

ماریا از پله ها دوید و به آهستگی داخل مطبخ شده دروازه را عقیش بست اما با وجود این آمدنش بداخل خانه سرو صدای - انداخت آواز مر تعش مردی از عقب دروازه نزدیک مطبخ بگوش رسید :

ماریا : او با هر چیز را می بوید و آهسته ترین آواز را می شنود . در حالیکه ماریا زیر لبها او را دشنام می داد شالش را به شانه هایش انداخته و به طرف اطاق مطالعه کاپیتان رفت .

چهره کاپیتان اندرسن زرد و گمان می رفت باجن و جروک صورتش او پیر صد ساله است سرش موی آبدشت و دستایش میلرزد لبانش از تعاش دا می می داشت و گمان می رفت که موی می خواهد لبانش را ترکند دانه از موی در ویش مشا هده نمیشد او هنوز پنجاه سال نداشت اما اگر کسی او را میدید گمان میبرد که یکپای او در گورد است.

اندرسن بیچاره معتاد به مور فین بود و بعد از واقعه در کشتی فرار هدایت دا گستر استعمال مور فین شروع نموده و مانند هزاران نفر دیگر در پنجال این عادت زهر آگین آمده بود شغل رانست صحت بابی از دست داد و برای اینکه صحت بیاید مجبور به اختیار این جای گو شسه گردیده بود اندرسن هر روز با خود عهد می نمود که غمش را ترک بگوید ولی - هیچگاه می خوش نداشت که ذخیره مور فین کم شود. او مخفیانه مقدار دیگر مور فین از پتسیر گ تدارک میدید و در خواست فرستادن آنرا می نمود . زما نیکه او خواهش کم نمودن استعمال مقدار مور فین را در یکماه نموده احساس میکرد که مقدار مصرف مور فین اش در آن ماه زیادتر میگردد . وی با صدای پر هیجان در حالیکه می خواست مهربان باشد پرسید :

خوب ماریا باز کجا بودی ؟ - کجا بودم کجا میتوانستم با شرم بد هکده رفتن تا از آنجا تخم بخرم .

من بیاد ندارم که خوا هش خرید تخم رانموده باشم . ماریا در حالیکه میدانست دروغ می گوید اما یقین داشت که اندرسن یا د - فرا موشی دارد گفت:

بلی شما فرمایشش خر یداری تخم را داده بودید امروز صبح و قتی دانستید که در خانه تخم موجود نیست شما امر گردید که من آنرا باید تهیه کنم .

خوب خوب تخم ها کجا ست ؟

من نتوانستم در دهکده تخم پیسدا کنم . در حالیکه آواز خنده استیزا امیز اندرسن در اتاق پیچیده بود با چشمان از حد که برآمده گفت:

میدانم که تخم نیا فتی اما وقت یافتی میت را ببینی . - بو همیشه از او یاد مینمایی . اندرسن پا نکشت بطرف وی اشاره نموده و گفت:

ماریا! ماریا! بیا این جا! بیا میدانم که بدین میت رفته بودی . - چیزی بدل ندارم ولی تو چیز های میسازی که درست نیست .

اندرسن پا استیزا گفت : - زود این جا بیا. تو معا که میشوی از خود پیروده دفاع کن .

ما ریا بابی میلی بطرف اندرسن رفت . اندرسن از پیش بند ماریا محکم گرفته او را به پیش خود کشید . - تو میت مخفیانه با هم فیصله کردی اید که مشب برای آخرین بار یکدیگر را ببینید همین طور نبود ؟

او بطرف ر خسار کلگون ماریا نگریسته و در خسارش را آهسته لمس کرد ما ریا وقتی که اندرسن میخواست با دستان لوزان و درشتی بدن او را لمس کند سر تا به پا پا از تنفر میلر زید میگردید ایند فعباز وقتیکه انگلستان اندرسن را بر خسار خود احساس کرد سر تا به پا لوزید ولی از وی تگریخت و حتی کوشش نمود که باشد مانی بخندد و با عشو و ناز دست کاپیتان را از خود دور کند .

ماریا با جرات از کاپیتان پرسید : - چی میشود اگر من تا مزد خود را - دیدم .

چی تا مزد تو؟ خوب . کار شما تا این جا هم کشید ؟ - خوب اینطور خوا ست هر چیز امکان پذیر است ما جوانان خون گرم میمونیم اینرا میدانی .

از صورت اندرسن تنفر میباید اما خواست قضا فه اش را پنهان کند . - من فکر میکنم این یکی از دروغ های دیگر تو است .

چرا دروغ باشد ؟ آیا من ارزش همسری میت را ندانم ؟ او یا او ارزش شوهر شدن مراندارد ؟

مقصود این نیست که تو فکر میکنی فکر میکنم این گفته تو راست نیست چرا؟ بلی امکان دارد . اما ماریا کار بسیار خراب شد . بسیار خراب!

دستش را بجیب اش فرو برده و شروع به غم غمی که از آن مهبومی حاصل نمیشد نمود .

ماریا بدون کدام تو چه گفت : - آقا بسیار کار بد چرا ؟ - از خاطر اینکه من اجازه دارم میت اکثر اوقات این جا بیاید من خیلی بی احتیاطی کردم و این بی احتیاطی من خیلی احمقانه بود او در قطعه بازی خیلی ما هر است و همین سبب شد که او این جا بیاید لعنت به او و مهربان او در قطعه بازی و اگر ... و اگر چه آقا ؟

اندرسن با خود گفت : - بلی بلی من چندین بار مشا هده نمودم وقتی که آن لنگ دراز قطعه باز این جا داخل میشد چشم های دختر از شوق و احساس میزد کشید . بلی درست است که من کمی اوه خوب ! دستان گرم ماریا را محکم به دستان خویش گرفت و روی گردن و سینه اش را از نظر گذراند و با تلخی گفت :

که باید برای میت يك مدت طولانی بایم میکنم که دختر با هوش باشی دختر خوش اندام مانند تو خودت میدانی

انتظار بکنی یکم ت خیلی طولانی تو پیر
 خوا هر شد و زیبایی ات را از دست خواهی
 داد. میت بی پول است او نمیتواند و به
 طور یقین او خوا هس عروسی را اکنون
 ندارد ما ریا اگر یکمرد را پیدا کنی که پول
 زیاد داشته باشد .
 چشمان کاپیتا ن بصورت ماریا دوخته
 شده بود و انتظار جواب را از وی داشت .
 آقاتو میتوانی من و میت را کمک کنی که
 عروسی کنیم: چند هزار رو بل نزد تو -

کدام ارزشی ندارد یا دارد ؟
 مرد پیر با صدای دلغراش خندید و
 گفت:
 -چی نظر عالی تو براستی یکم ختر
 زیر کی هستی ولی بمن بگو که چرا برای
 میت تحفه چند هزار روپلی بدهم ؟
 او برای من چه کرده است ؟
 -او چیزی نکرده اما من که کرده ام؟
 -تو هر می: چه کار خوبی بمن کرده ای
 توفیق شش ماه خد مه من بوده ای کجا ب

روست مرا بسیار پخته ای همیشه مرا شوریا
 خورانیده مرا قهر بناخته ای با من زبان
 بازی هم کرده ای و از قوانین من سرکشی
 هم نموده ای مثل که امروز گری تو بر ای
 من گفستی که برای خرینداری نظم بد هکنده
 رفته ای در حالیکه با میت در جنگل وقتت
 را ضایع نموده با این همه کار هنوز هم من
 خواهی که برایت چند هزار روپل بد هم .
 -اگر من این قدر خد مه خرابم چرا
 جواب نمید هم؟

-بیرون ت کم هانه تو چندان خد مه
 خراب نیستی و من هم با دار چندان خراب
 نیستم ماریا بیاد داشته باش که من یکمرد
 بسیار خوب هستم .
 در حالیکه لب خندی در لب داشتستان
 لرزنده و مر طوب غویش را بلند نمود با
 بانگشنان خود گردن سفید و زنج ماریارا
 لمس نمود .
 بقیه در صفحه ۴۱



از بزرگان بشنوید

| | |
|------------------------------------|--|
| باتقوی و خوبی میتوان سعادت را خرید | نباید وظایف خیالی جا نشین وظایف حقیقی گردد |
| زنون | زینه |
| هنگا منگه مصمم به غلمی شدید بیدرد | وقتی جاده‌ای همواره وتیز است از جاده |
| های تردید را کاملاً مسدود کنید | قدم سنگلاخ عبور کردن کار دیوانگان است. |
| نیچه | زولا |
| در مقابل همه چیز میتوان مقاومت کرد | فرستنده سیده (شامل) |
| جز نیکی و خوبی | |

به دیگری پناه ببرد .
 ومثل دستپاکی شود که هر مرد پسند
 بخواهد دستش را بدامن او پاک کنند من و
 دوستانم صریحا برای این چنین جوانان و
 امثالشان می گوئیم که محکوم اند ... محکوم
 برای آن غرض خوشگل رانی و شیو ت -
 خویش زنده می بینیم که دیگری را خراب
 میسازند برای این ها اخطار باید داد
 شود اخطار یکه مانعی جلو گیری از هر
 گونه سوء استفاده های شان گردد.
 ماکروسی ده نفری دختران فا کولتسه
 ... اخطار میدهم اگر رفتار تان در مقابل
 دختران تغییر نکند، اگر از حرکات مضحک
 ودخترانه خود داری تکیه و اگر باز برای
 فریب دادن یکدختر قیافه دروغین به خود
 بگیری در مقابل شما تصمیمی خواهید
 گرفت که حتما به ضرر شما ست .
 البته این قیافه گر فتن شما، این فریب
 دادن های شما آخرین مرتبه باید باشد
 اما بعد از آن از خود باز شکایت کنید .
 سهلا کریمی و دوستانش

درس با پسر ها اند پسر های که همیشه
 به هر موضوع دخالت کرده خود را مکس
 مردوخ می سازند.
 این ها آنقدر تا اهل ، دروغ گو ، خود
 خواه و وقعی اند که آدم نمیتواند بالای
 شان اعتماد کرد .
 بعضی از این هم لباس های شیک و
 مود روز می پوشند موها را بالای شانه ها
 ریخته می گذارند پیراهنی که در زیر کمری
 پوشیده اند دارای یخن باز مثل دختر ها
 پانجه های بطول شان گل وگلکاری شده
 ویا علامت عجیبی دیگری که شکل میبند
 رابه خود میگیرند . بعضی اوقات به چشم
 دیده شده این جوانان موهای سر شانرا رنگه
 میزنند .
 آیا این است نشانه ای از یک جوان
 تحصیل کرده؟ در اوقات تفریح ویا رخصتی
 باهم یکجا ایستاده میشوند هر د ختر یکه
 از پیشی روی شان می گذرد پسرزه
 تشارش میکنند ویا خنده کرده چیز های
 عجیب وغریبی برایش درست میکنند خوبها
 از دست این جوانان به کجا پناه ببریم .

برای این جوانان هرچه گفته شود کم است.
 روز چند مرتبه برای جلب توجه
 دختری بخود شکل دیگری میدهند
 آنقدر باز بان چرب و نرم بسادخس
 بیچاره کم میزنند و سخن میگویند که تگو
 ونیرس . بالا خره بعد از مدتی کمی بعداز
 برگویی های محبت آلود پسر دل د خترک
 نرم میشود با تبسمی طرف را جواب مثبت
 میدهد . مخصوصا آن گروه از دختران که
 که این عده از جوانان را نشناخته اند وقتس
 آنها را می بینند که خود را میان بچه های
 رنگ رنگ و مهر بانی های آنها را احساس
 میکنند طبعاً فریب ظاهر را می خورند.
 بالا خره نتیجه این دوستی به کجا می
 کشد ؟ ...

په رسوا شدن دختر به آلود می د ختر .
 این جوانان و قس چند صبا حس را
 رابا دختران مورد علاقه گمدا اشتند بی
 میل شده آنها راها کرده به طرف دیگری
 میروند دام برای دیگری می گسترانند .
 دخترک بعد از ختم ما چرا چه میکنند ؟
 گریه میکند آهوناله میکند واو مجبور است
 که برای پر کردن خلا های زند می خود ،



تپه و تپه از: مریم محبوب

اخطار از طرف یکدختر و دوستانش ...

لطفا در پهلوی فیشن و لباس
 پوشیدن خود آداب معاشرت را هم
 یاد بگیرید

اگر مضمون مرا بدون کم و کاست به
 صفحه زنان و دختران به چاپ برسانید
 از شما ممنون خواهم شد .
 این نامه تنها از طرف من نمایندگی
 نمی کند بلکه فشرده سخنان یک عده
 زیاد از دختران می باشد که هم صنف وهم





۸ عکس شماره هشت شمارا از کپ شدن نجات میدهد راست ایستاده شوید کتاب ضخیمی رابه سرتان گذاشته شوید کتابتان شور نخورد راه بروید. اگر میخواهید جسم تان سالم واز زیبایی اندام بر بهره نباشید این دستو رات را عملی کنید.

۷ دستان تانرا به پشت گردن قرار دهید طوری که انگشتان تان میان یکدیگر - زنجیر شود سینه های تانرا پیش بیاورید و نفس های عمیق بکشید.

۶ - درعکس شماره ۶ دست های تانرا راست بگیرید شانه های تانرا به طرف راست بگیرید وشانه های تانرا به طرف راست وچپ حرکت دهید

اگر درعکس شماره پنج خوب دقت کنید می بینید که کار بسیار ساده ای را انجام می دهد راست ایستاده بشوید گردن تانرا را به طرف راست وچپ حرکت دهید.

عکس ها و مودها



انهماك و ترس



كسيكه به تكليف انهماك مبتلا باشد يك مجبوريت درونی را حس ميكند و نمیتواند به آن حس درونی مقاومت كند برای مثال احساس ميكند كه هر وقت از موتور پائين ميشود باید پای چپ خود را اول بزمین بگذارد. اگر روزی اتفاقاً زمان فرود آمدن از موتور پای راست خود را به زمین گذشت حس درونی ویرا مجبور میسازد كه دوباره به موتور بالا شده طوری فرود آید كه پای چپش نخست بزمین آید. هرگاه فرصت دوباره بموتور بالاشدن و تصحیح غلطی برایش دست نداد سخت متاثر ميشود و حتی گمان ميكند كه در آن ناحیه خطر متوجه او خواهد گردید. در بین شاگردان مكتب امکان دارد اشخاص پیداشوند كه به مرض انهماك مبتلا باشند مثلاً يك شاگرد دوست دارد همیشه به نزدیک كلکین در صنف بنشینند و یکنفر دیگر

ترس از تغییر عادت بعضی از جوانان را دچاریم و هراس میسازد. میخواید همیشه در جای بنشینند كه میتوانیم آنرا بنام عادت مرضی به تخته سیاه نزدیک باشد. شاگرد یاد کنیم تا از عادت عادی فرق گردد دیگر در رفتن به مكتب يك راه معین زیر امردمانی اندكه عادت را برای راه همیشه تعقیب ميكند هرگاه باین آسانی كار در زندگی اختیار مینمایند وضع انتخابی شان مداخله بعمل اما اگر در عادت شان كدام مداخله آید جدا متاثر و غمگین می گردند. بعمل آید و بنا بر علتی ترك كردد بنا بر آن انهماك یكنوع عادت است كه متاثر نمیشوند.

ورزش سالم



از جمله ورزش های سالم و خوب در موسم گرما یکی هم ورزش شنا است انسان در موسم تابستان كه فصل گرما میباشد بیشتر باین از ورزش علاقه می گیرد كه هم جنبه تفریح دارد و هم سپورت محسوب می گردد البته آب بازی یکی از این جمله ورزش ها است كه هر دو جنبه را دربر دارد مخصوصاً كه این ورزش برای سلامتی وجود و برای زیبایی اندام فوق العاده موثر ثابت شده است و باید متوجه بود كه آب بازی در جا های صورت گیرد كه برای این نوع ورزش بصورت صحیح ساخته شده است زیرا شنا در آب های غیر صحیح مانند آب نهر و جوی یا آب های كلیف دریا گذشته از اینکه برای وجود مفید اثبات نمیشود ممكن است مضایقت زیان های نیز گردد.

شنا در چنین محل های از نایده آن ضرر آن بیشتر متصور است بهر صورت در موسم گرما، مابین ورزش

راه شما توصیه میکنیم.

شنا یکی از ورزشهای سالم برای جوانان است

شنا یکی از ورزشهای سالم برای جوانان است

در جستجوی
دوست



باز هم صحبت از محفل عروسی بارها از طرف یکمده اشخا سرروشنفکر راجع به مخالف ازدواج و برگذ ار نمودن آن مضامین بروز تا مه هاو جراید نشر گردیده اما تا حال این رسم و رواجها از بین نرفته بلکه روز بروز بمشکلات آن افزوده شده میروند چندی قبل در یک محفل عروسی خیر بودم و وقتی که داخل آن محفل شدم دیدم که ساز و سرود رونق بخش مجلس است و مدعوین جو که جو که داخل منزل میشوند و درجا های خود اخذ موقع مینمایند هنوز یکساعت از موقع معین نگذشته بود که تعداد مردم از گنجایش اصل میخانه با لا رفت و اشخاص زیادی سر پای ایستاده ماندند کوشش و تلاش مستقبلین برای پیدا کردن جای میخانه بی نتیجه میماند بسادست و پاچگی و سراسیمگی تهو بالا میبودند مجلس زنانه هم رسد باز بدتر ازین مجلس بود - گویا مجلس مجلسی نمخانه بود اطفال در میدان حویلی بودند و زنها با صدای بلند بعضا زجر آمیز و بعضا تشدد خیز فریاد میزدند زنی در میان هلبله های بی نظمی و بی ترتیبی گذشته میرفت و بان فریاد ها کسی اعتنایی توجه نمیکرد.

یکی از صاحبان خانه گفتم برادر چه لازم بود اینقدر زن و مرد را تکلیف داد و باعث برهم زدن نظام مجلس و تکلیف خود شدید بیچاره که این نوع ملامتی را از زبان عام و خاص شنیده بود ظاهرا پیشمان بنظر میرسید، اما عاجزانه میگفت برادر! این مشکلات و مصروف کمر شکن را تا چار سه عهده گرفتم زیرا بدون انجام این امر چاره نداشتیم سه شب قبل از عروسی ایسن مصلحت را از دوستان خود گرفته و لاگذیر خواهش آنها را قبول کردم و اکنون پول زیادی از من بمصرف رسید و تا موم نیز بریاد شد آخر چه کنم این رسم و رواجها کسر انسان را میکنند.

حالا خوانندگان عزیز قضاوت کند که گناه بر گردن کیست آیا مد عوین ملامت ال دنیا صاحب خانه دعوت کننده فکر میکند اگر فلانی را شیرتکم آزرده میشود و مد عو فکرمی کند اگر نروم روش مرا بی قدری و کم نظری تصور نکنند، اگر مفکوره های مردم ما بهتر شود شاید هر دو طرف از حدیگر آزرده نشوند، شما ای هموطنان عزیز بخود و دوستان خود و به فامیل خود توسعه نمایید که ازین قسم کله گذاری ماصر ف نظر نمایید و مشکلات عروس داران را در نظر گرفته خود و آنها را سه تکلیف شاقه د چار سازند امید است با آمدن رژیم جمهوریست از طرف مقامات مربوطه تجویز اساسی گرفته شود تا همه مردم مابه چنین اضافه خر چیهایی بیجا دچار مشکلات نگردند .
عبدالفتاح (قلم)

من محمد فرید ازلیسه محمود طرزی میخوام با علاقمندان کتاب های ناول مکاتبه نمایم.

آدرس - لیسه محمود طرزی - محمد فرید متعلم صنف هشتم .

اینجناب عبدالحکیم میخوام با دوستان شعر و ادبیات مکاتبه داشته باشم علاقمندان میتوانند به این آدرس مکاتبه نمایند
آدرس - عبدالحکیم متعلم صنف یازدهم لیسه حبیبیه .

مایلم ، آلبانیکه در پاره آثار باستانی باغبان و هرات معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم .
آدرس - نجیبه ازلیسه آریانا .

میخوام با کسانی که در پاره هنر آرت و مجسمه سازی معلومات و استعداد داشته باشند مکاتبه نمایم
آدرس - محمد نادر ازلیسه صنایع کابل .

اینجناب فهیمه از لیسه عالی ملا لیسه میخوام درباره تکت پوستی و جمع آوری و ترتیب کلکسیون آن معلومات جمع آوری نمایم
کسانی که در این قسمت معلومات و باعلاقه

داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند
لیسه - کابل - فهیمه متعلمه صنف نهم

من از علاقمندان آواز احمد ظاهر و ناشناس هستم به کسانی که با من هم عقیده هستند لطفاً به آدرس ذیل مکاتبه نمایند.
لیسه قازی - احمد جاوید متعلم صنف هشتم

دفاع نموده باشد. دلیل میگوید و همین جاست که دلیل آقا، به خانم خوش نخورده و خانم را عصبانسی میسازد و جگر و جنجال راه می افتد. درحقیقت این يك مسئله خیلی ساده و پیش پا افتاده بوده که هیچگونه ربطی به آنها ندارد ولی چون اکثر خانها حسود میباشند و این حسادت باعث بروز يك سلسله اختلافات بین خانواده ها میگردد که در اصل چندان ارزشی ندارد .
برای اینکه تا اندازه ازین گونه سؤ تفاهم ها و جنجال ها برکنار بمانیم بهتر است که بکارها و حرکات دیگران که اصلا به ما ارتباط ندارد نباید مداخله کنیم درحالی که طرز فکر و عمل فامیل و خانواده خود را خوب میدانیم کوشش نماییم که به این چنین مسایل زیاد فکر نکنیم و در باره آن نیز جروبحت بی فایده رازها نه اندازیم تا فضا و محیط خانواده خود را با چنین سخنان بیسوده و بی فایده مکرر نساخته باشیم .

صرف نظر از تمام مشکلات که خانواده های ما به آن دست و گریبان هستند در بسیاری از خانواده ها بعضی مسایل پیدا میشود یا بهتر بگویم خود آنها بوجود می آورند که نه تنها ارزشی آنها ندارند که در باره آن فکر شود بلکه به درد سر آن نمی آرد .
از آن جمله مسایل یکی هم مداخله در امور زندگی دیگران است که فلان شخص در مقابل فلان کس رویه خوب ندارد ، درحالی که هیچ نسبتی هم ندارند . و این مسایل بیشتر در بین خانمها زیاد دیده میشود مثلاً خانمی از لباس يك خانم دیگر انتقاد نموده میگوید: راستی که چه پیراهن مسخره پوشیده بود، و یا آرایش روی و موی او نه تنها پرازنده آن مجلس نبود بلکه شکل و قیافه اش را نیز بدریخت گردانیده بود و دهها مسایل دیگر ازین قسم در بین خانواده های میان می آید و البته مسردان خانواده برای اینکه از طرف مقابل

مردی بانقلاب بقیه

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد هموزی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نو اپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکنون پو لیس به اثر اشتباهی که دارد بکس های راکه مرا جمین در شعبات حفظیه استیضاح های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اتنای تفتیش بمبئی در دفتر پو لیس منفلق میشود و اینک بقیه داستان.

و تا جاییکه خبر دارم او هم به آنجا رفته است .

قلب دیک مثل آنکه از حرکت باز ایستاده باشد .

دیک پرسید : دیگر هیچ کسی در وزارت داخله نیست که بتواند گناه کند ؟

معین وزارت داخله هست . شاید بهتر باشد که به او مراجعه کنید دفتر کار خرنوالی دولت در عمارت وزارت وجود داشت و دیک پس از خروج از دفتر خرنوال مستقیماً بسراغ سائرمامورینی رفت که میتوانستند او را کومک شوند .

سکرتیر پس از استماع جریان از زبان دیک سرش را جنبانده گفت : می ترسم که ما نتوانیم کاری به نفع کار تو انجام دهیم . گاردون وزیر نسبت کسالت مزاج به عمارت بیلاقی خود به مزرعه برای استراحت رفته است .

دیک با ناراحتی زیاد پرسید : معین در کجاست ؟

او در سان ریمو بسر می برد . و منزل آقای وایت بی از اینجا چقدر دور است ؟

در حدود ۳۰ میل فاصله دارد . اینطرف تر از تابریج و بلز واقع شده است . دیک آدرس را به روی بک ورق کاغذ یاد داشت کرد .

نیم ساعت بعد دیک به سرعت از روی پل بیست منیستر بسواری موتر رولز رویز زره رنگش از میان جمعیت گذشت . هجوم عابریان بعدی زیاد بود که نفس را حتی در سینه خونسرد ترین را ننده هاهم بند میساخت . چهل دقیقه بعد از خروج از وایتپال ، دیک از وسط یک خیا بان مشجر با عجله گام برمیداشت و پسرعت به اقامتگاه وزیر داخله نزد یک میشد .

پیشنخدی متی که دیک با او حرف زد ، نخواست جرات از دیک سلب شود و لهذا اینطور اظهار داشت :

مرا زیاد نا راحت سا زید ، اگر درین لحظه اجازه ندارم در با ره او حرفی بزنم .

دیک به گارژ تیلفون کرده موتر خود را خواست . همان موتر رولز رویس زرد رو که وقتی دیک گاردون برای بار اول به هور سهام رفت رای سواران شده بود . نخستین ملاقات دیک از خرنوال دولت در دفتر کارش بود که تمام حقایق را با او در میان گذاشت .

لوی خرنوال اظهار داشت : این یک ماجرای بسیار بسیار عجیب و دلچسپ است . اما من برای به تأخیر انداختن حکم اعدام یا اتخاذ هر نوع تجویزی درین باره موثر نمی باشم . بهتر است شما باشکرتتر دولت در وزارت عدلیه یعنی شخص وزیر عدلیه تماس بگیرید و از او تقاضای کمک کنید .

مجلس منما جلسه داره ؟ - نی ومن تصور میکنم که سکرتیر دولت در وزارت عدلیه یگانه فردیست که میتواند درین مورد بشما کمک کند اما او در حال حاضر در خارج از شهر می باشد . در هفته اخیر یک کنفرانس در سان ریمو دایر شد

شناسید . و یک ستار تیز و طراح خوب است . گاردون ! بگوئید من برای شما چه کاری می توانم انجام دهم ؟

دیک پا سخ داد : من از شما خواهش میکنم که اینجا نزد ماد موزل بنت بمانید و او را سرگرم نگاه بدارید .

وقتی جو شا برود وارد اتاق شد ایلا بانگاه بسیار ناراحتی بوی خیره نگریست . ایلا باور نمی کرد در چنین لحظات و جو د یک بیگانه را در نزدیکی خود تحمل داشته باشد ، لهذا بانگاه حاکی از تضرع و التماس بسوی دیک دید .

برود اظهار داشت : ماد موزل ایلا اگر نمی خوا هید که من اینجا باشم در آنصورت فوراً ازینجا میروم اما می خواستم به اطلاع تان برسانم که به یقین میشود برای نجات برادر تان کاری کرد .

ایلا با کنجکاوی و شتاب پرسید : اوه خدای من مثل آنست که شما از او طلاعی درید ؟

جو شا برود بارضایت خاطر جواب داد : البته که راجع به او چیزهایی میدنم . اما خواهش میکنم

دیک به الله سفارش نمود که به دفتر بر گردد و تمام راپور های سی جنایی در مورد قتل برادی را از نظر بگذراند و همچنان خواست تمام نشریاتی راکه در جراید و روزنامه ها پیرا مون این قتل بعمل آمده بود جمع آوری کند . پس از دادن هدایت به لك ایلا راپمزل مشا یعت کرد و او را به هار لی تریس رساند .

وقتی آندو از مو تر فرود آمدند دیک متوجه شد که یک نفر در مقابل دروازه منزل به انتظار آنها نشسته بود . این مرد جوشا برود بود . بسا انداختن یک نگاه به صورت او این مطلب را واضح می ساخت که او هم از جریان جنایت اطلاع حاصل کرده است و مطالبی برای گفتن داشت . جوشا برود در اتاق پذیرایی منتظر ماند تا دیک ماد موزل ایلا را به اتاق کار برده نشریه های مصور و کتابهای موجود در دسترس را برای مطالعه به روی میز جلوش گذاشت .

جوشا گفت : لولا نزد من آمده تمام جریان را باز گو کرد . دیک پاسخ داد : اینرا حدس می دهم . معلومات بیشتری غیر از این دارید ؟

- من صرف اینقدر می دانم که آنها لباس و لکرده ها را به تن داشتند . این کار از ابتکارات بقیه پشمار می رود . هانمی دانیم بقیه از پوشاندن لباس و لکرده ها به این دو نفر چه منظوری داشته است ؟

دیک پاسخ داد : من می فهمم که او ازین کار چه منظوری داشته است ؟ بقیه دیروز شام نزد ماد موزل بنت مراجعه کرده پرسیده است که آیا حاضر است با او ازدواج کند . تو وعده کردی که در صورت موافقت ماد موزل برای نجات جان برادرش اقدام نمایند .

اما من به هیچوجه نمی توانم باور کنم که او این نقشه شیطانی را محض بهمین خاطر طرح کرده باشد .

جوشا برود بالحن کرختی پاسخ داد : جز به همین منظور به هیچ منظوری دیگر این کار را نکرده است . گاردون شما این شیطان را نمی



می ترسم آقای وایت بی نتواند شما را ببیند. آقای وایت بی به آنسرحمله شدید درد سیاتیک از طرف اطباء تحت مراقب می باشد و بسه او توصیه شده تا کاملاً استراحت نماید و لپهها اجازه ندارد به هیچ معامله و کاری رسیدگی کند.

دیک اظهار داشت: سوال مرگ وزندگی یک نفر در میان است. من باید باجناب شان حرف بزنم. اگر وزیر داخله حاضر نشود مرا ببیند یا گزیرم به علیا حضرت ملکه انگلیس مراجعه نمایم!

وقتی دیک وارد شد، وزیر بالحن تندی پرسید:

وقتی دیک این پیام را به وزیر فرستاد، در نتیجه وزیر حاضر شد با او ملاقات کند. موضوع از چه قرار است؟ دیکترها قد غن کرده اند که به کارهای سخت و هیجان انگیز که باعث ناراحتی اعصاب من میشود نباید خودم را مشغول بسازم. من بعلمت این درد لعنتی بان ما نند نفرین شدگان در عذابم زود تر بگو یید. گپ چیست!

کار دون تمام جریان را به تفصیل به وزیر باز گفت. وزیر در حالیکه شانه ها یشرا بالا می انداخت جواب داد: «یک موضوع تعجب انگیز است! فیلمی که از آن یاد کردید، اکنون در کجا است؟»

در لندن. اما من نمی توانم به لندن بروم. این کار از لحاظ جسمانی برای من نا ممکن است.

شما نمیتوانید از شخص دیگری در وزارت چنین تقاضایی بکنید که این موضوع را تصدیق نماید؟ این شخص چه وقت بدار آویزان میشود؟ جلالتمابا! فردا ساعت هشت صبح وزیر لختی اندیشیده با انگشت و وضع عصی به روی میز طبله می نواخت. پس از تفکر نسبتاً کوتاه اظهار کرد:

اگر از دیدن این فیلم لعنتی سر باز زنم، در صورت تعلق نا انسان خواهم بود. اما من نمی توانم به شهر بروم. بدین معنا که بهتر است برای من امبولانس بخواهید و هم بهتر خواهد شد تا به یکی از گاراژها تیلیفون کنید یا از نزدیکترین شفاخانه اینجا بخواهید دیک امبولانس عاجل بفرستند. جریان حوادث به گونه ی بود که

علیه دیک دست اتحاد داده باشند، زیرا موتر امبولانس شفاخانه را به گاراژ برای ترمیم سپرده بودند. سر انجام از لندن به دیک اطمینان داده شد که تا ده دقیقه یک موتر امبولانس روان می کنند.

امادو ساعت گذشت تا اینکه موتر امبولانس رسید. راننده در طول راه مجبور شده بود دو مرتبه تابر تبدیل کند. بهر حال با احتیاط تمام وزیر پاران نفرین خشم آگین وزیر که پای درد آلودش را محکم گرفته بود، او را روی تذکره قرار داده، به داخل امبولانس بردند. باز گشت تا به شهر لندن در نظر دیک یک سفر پایان نا پذیر جلوه می نمود. او به سلینسکی تیلیفون کرده خواهش نمود، دفتر کارش را تا وقتی باز نگاه دارد که آنها بیایند ساعت هشت شام بود که وزیر وارد سالون سینما تیاتر سلینسکی شد و فیلم را روی پرده انداختند.

آقای وایت بی با دلچسبی فراوان جریان فیلم را دنبال کرد و وقتی فیلم به پایان رسید نفس عمیق گرفت و گفت: تا اینجا صحیح است. اما چگونه میتوانم اطمینان حاصل کرد که این فیلم عمداً چرخانده شده تا برای کار تر راه نجاتی جستجو کرده باشند و چطور مطمئن شوم که این ولگرد روی پرده همان شخصی باشد که در زندان گلاستر اعدام میشود و شما برای نجاتش تلاش می کنید؟

الک اظهار کرد: جلالتمابا! من بشما اطمینان میدهم و ثابت میکنم که ولگرد فلم با کسی که در زندان گلاستر اعدام می شود یکیست. من امروز عصر عکس هایی از گلاستر بدست آوردهم.

القا در ختم کلامش از بکس کاغذ هایش دو قطعه عکس را بیرون آورد، که یکی آن نیم رخ دیگری را از روبرو بر داشته بودند. الک تصاویر را مقابل وزیر به روی میز گذاشت.

وزیر هدایت داد. فیلم را از سر به روی پرده بیندازید. من میخواهم این تراژیدی را دو باره ببینم به اثر هدایت وزیر آن تراژیدی مرتباً دوم روی پرده نمایش داده شد.

اما بنام خدا، من منظور فیلم بردار را نمی دانم که چرا فیلم را به

نظر بر دوسیه مجرم را مینماید نه عقب انداختن تا رو سخ اجرای حکم اعدام را. لازمست دقیقاً موضوع تحقیق شود تا کلیه نکات مجهول روشن گردد.

دیک در حالیکه عرق را از روی پیشانی خود با دست پاک میکرد، در پاسخ گفت: جلالتمابا از لطف شما سپاسگذارم.

وزیر هدایت داد: حال مرا به وزارت داخله منتقل سازید. فردا ممکنست به شما نفرین کنم، در باور کنم این موضوع ایجاب تجدید

این شکل بر داشته است؟ اصلاً عکاس در صدد تهیه فیلمی از زندگی یک دله خفک بوده است. جلالتمابا! این مطلب را میدانم.

زیرا آقای سلینسکی تمام اطلاعاتی را که در اختیار داشتند با من در میان گذاشته اند وزیر نگاهایی بصورت دیک انداخت و سوال کرد:

شما از دفتر خارنوالی دولت می آید حال شما را خوب بخاطر می آورم. من باید به گفته های مردی مثل شما باور کنم این موضوع ایجاب تجدید



دیور دمیکش

ترجمه ژرف بین

گناه دوغ

خانم صاحب در حالیکه بینی اش را چمک میکند و چین های جبین خود را بالا می کشد میگوید :
 - اوه خدای من ، چطور چتل خورو بی سلیقه هستی ! تو یکبار به طرف خود بنگر : موهایت پریشان ، نکتانی ات کج ، روی کرتی ات لکه ها ، راستی آنرا کجا لکه کردی ؟ شوهر بایک لبخند مظلومانه :
 - دوغ ، عزیزم دوغ خوردن هیچگاه بجان من نمی نشیند
 - آیا امکان نداشت یک کمی از رقت و سلیقه کار میکردی ؟
 تو ببین باز پیراهن نیلونت را - سو ختانه ای .
 و در حالیکه نفس مایوسانه ای می کشید ادامه داد :
 - خدا ماو تو رزده کیتان گلوس باده نفر دریک زمان میجنکد درقلعه مستحکم نفوذ میکند از بین خا کبار ولای ولوش میگذرد ، در زیر زمینی ها داخل میشود و از دل لزار هائیکه تابزانو در آن آب ایستاده میگذرد و باز هم همینکه برون میاید گوئی جنس کاغذ پیچی است که اصلاً دست نخورده و هیچ حادثه ای برای او اتفاق نیفتاده و تو که هنوز کیتان هم نیستی و صرف یک مامور محاسب چلر استی ، به اندازه ای کثیف و نا

پاک می باشی که بز دیدنت محتویات معده انسان به حلقوم تشریف می آورند بگو که در طول این روز دراز چه میکردی ؟
 شوهر با حرکات و ژست رسمی خانمش را در کنار خود نشاند و به سخن زدن آغاز نمود :
 - بشنو ماریای عزیز ، البته من ازین طرز سخن گفتن تو خیلی رنج میبرم باوجود یکه من حق رنج بردن را هم ندارم ولی مجبورم همه را یکجا یک بتو قصه کنم . صبح من سرکار تر رفتم .
 - چطور تر رفتی ؟
 - همینطور ! من کار های دیگر داشتم که باید به آنها رسیدگی می کردم ، برایم یک نفر تلفون زد ، که اسم او را نمی خواهم بگیرم ، و خواهش کرد که حیات یک دوشیزه را از خطر نجات دهم نام او را نپرس زیرا او به اندازه کافی مشهور است و ممکن ازین حادثه معضلات بین المللی ایجاد گردد . این دو شیزه را در یکی از شکار گاه ها پنهان کرده بودند و از او در حدود بیست نفر قوی و تنومند نگهداری میکردند و من از عهده هر سی نفر آن بدر

شدم ...
 - همین لحظه گفتمی که تعدادشان بیست نفر بود .
 - من از ریزرف آن ها سخن نگفتم . در شکار گاه دو شیزه مرا یافتند چه دو شیزه زیبایی . ریسما نی را که دور دوشیزه پیچیده بودند بردم و همه فرار کردیم . و تو چه فکر میکنی که ما چه دیدیم ؟
 - چه دیدید ؟
 - در اطراف ما جنگل آتش گرفته بود ولی من هر اس را بخود راه ندادم و در حالیکه دختر از هوش رفته را روی دست داشتیم از لابلاي شعله های آتش گذشتیم و این شعله های سوزان بود که به پیراهن نیلونم صدمه زد .
 و این وقتی بود که قطعاً من متوجه آن نشدم ، فهمیدی ؟
 خانم جواب داد :
 - البته که می فهمم .
 - همینکه به شهر رسیدیم وارد کافه ای شدیم . دوغ فرمایش کردیم تا بر اعصاب خویش مسلط کردیم . و فکر کن که چه اتفاقی افتاد ! همینکه لب پیاله را به لب خود نزدیک میساختم که در کافه به شدت زده شدو مرد نقاب پوش وقوی هیکلی وارد کافه شده از تفنگچه ماشیندانش بسوی من آتش کرد . میدانی که یکی از عضله های صورتم تغییر نیافت و خو نسو ریم همانطور حفظ بود . ولی دسته پیاله شکست و دوغ بالای لباسم ریخت فقط یک قطره آن توانست کرتی ام را آلوده سازد .
 خانم در حالیکه اشک به آهستگی بر حلقه های چشمش نشوید .
 - شوهر بیچاره و بی نوایم . فرق نمی کند لکه دوغ با آب گرم پاک می شود .
 - ولی سر گذ شتم به همینجا خاتمه نمی یابد ا دو شیزه را بخانه اش رسانیدم . او بی اندازه ترسیده بود و سر تا پا میلزید ولی من سعی میکردم آرامش کنم : حالا همه چیز رو براه میشود گفتم (بفرما نئید دراز بکشید و همه چیز را فراموش کنید) .

- وهم دراز کشید ؟
 - او به کشیدن لباسها یش پرداخت و من سوی مطبخ شدم تا رفح گرسنگی کنم و چیزی برای خوردن بیایم یک بوتل دوغ را یافتم و فوراً در ک کردم که بوتل مذکور مسموم شده است از بویش دانستم . قوی ترین زهری که انسانها با پر مشقت ترین طرز جان کندن از اثر آن می میبرند . در قرون وسطی برای شکنجه دادن متهمین از همین زهر استفاده میکردند . ماریای عزیزم در همین جاست که اعتراف میکنم من از دوغ مسموم شده ترسیدم و قدری بخود لرزیدم همان بود که دوغ بالای لباسم ریخت . تو که قهر نمی شوی همینطور نیست ؟
 - احمق جان ، این دیگر چه حرف هائیسست که میزنی !
 - میدانی که آن دوشیزه تا چه اندازه ممنون من بود ؟
 او بمن نزدیک شد دستها یش را دور گردن من انداخت و همان بود که نکتانی ام کج شد و مو هایم پریشان گردید میخواست مرا ببوسد ، ولی از حلقه دستایش خود را بسپرو ن آوردم ، البته خودم راز دست هوس نگذاشتم .
 (من که خاتم دارم ، خانمی که دوستش دارم ! این سخنانی بود که برایش گفتم و از نزدش دور شده او را ترک گفتم . و به این ترتیب به خانه رسیدم و حالا موقع نان شب است !
 - اول تو باید به خورا که بساپ فروشی بروی .
 شوهر با تعجب پرسید :
 - توهیج چیزی نخریده ای از ساعت پنج تا به هفت کجا بودی و چه می کردی ؟ تو که ساعت پنج از کار خلاص می شوی و ساعت هفت خانه آمده ای .
 خانمش به نجوا گفت : (اگر به کسی نگوئی همه را به تو قصه میکنم . چند روز پیش برای من یک وظیفه سری سپرده شد . من وظیفه خیلی خطیری را بعهده دارم ...

بیمه اموال

رئیس یکی از شرکت‌های معروف به اداره بیمه رفت و به رئیس بیمه گفت: آقا من می‌خواهم تمام اشیای شرکت را به استثنای ساعت دیواری آن بیمه کنم.

رئیس بیمه پرسید: چرا ساعت دیواری را بیمه نمی‌کنید؟
رئیس گفت:

زیرا کار مندان شرکت از اول وقت تا هنگام ختم کار مرتب به آن نگاه میکنند و مواظب آن هستند.



دامادی که در شب اول عروسی از دست خانمش لت می‌خورد

قلاش برای کشته شدن طلبگار

دو نفر در جاره ای مشغول جنگ بودند، يك نفر برای میانجگری جا آمد و گفت: زدن و کندن را کم کنید چرا همدیگر را می‌زنید؟ یکی از آنها دست از جنگ کشید و گفت: بتوجه مربوط است. مرد گفت: خیلی هم بمن مربوط است زیرا اگر این مرد زیر دست و پای تو بمیرد، من که از او طلبگارم چطور کنم.

سر ویس مسمومین

نصف شب وقتی آقا و خانم با هم خوابیده بودند، ناگهان از طاق مجاور صدای عجیبی شنیده شد، خانم بیدار شد و بطرف اتاق مجاور رفت و جرات نکرد داخل اتاق شود و از سوراخ کلید نگاه کرد، و لحظه ای بعد وحشت زده برگشت و به شوهرش گفت: دزد آمده و مشغول خوردن شیرینی است که من برای صبحانه فردایت پخته بودم. بر خیز و برای پولیس تیلیفون کن.

آقا با لحن خواب آلود جواب داد: - عزیزم فکر میکنم بجای آنکه

پولیس را خبر کنم به سرویس بیماران مسمومین شفا خانه تیلیفون کنم بهتر است.

شب خواب

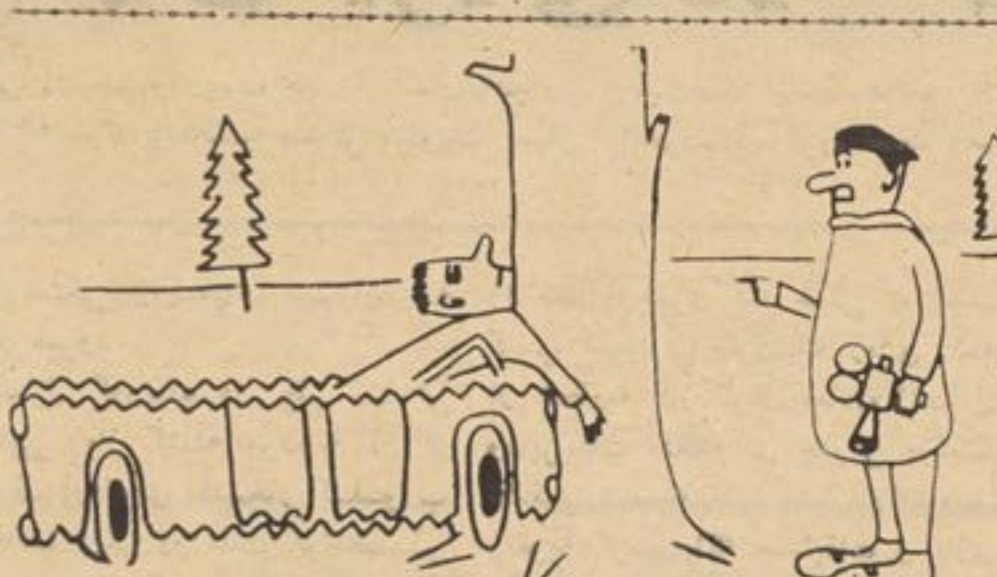
شخصی بدو ستش گفت: مدت بیست روز است که نخوابیده ام دوستش گفت: چطور ممکن است؟ آن شخص گفت زیرا من تنها شب ها را میخوابم.

آواز خوانی در صبح

پسری بعد از اینکه کارهای خانگی اش را تکمیل کرده بود، از پدرش پرسید: پدرجان.. چرا خروسها صبح وقت آواز می‌خوانند؟ پدر جواب داد: - برای اینکه صبح وقت تنها لحظه ای است که خروسها میتوانند بدون دردسر آواز بخوانند. چون بعد از بیدار میشوند و بخروسهای بیچاره امان آواز خواندن را نمیدهند.

تعقیب

اولی - چند وقت است که احساس میکنم شخصی مرا در همه جا تعقیب میکند.
دومی - خوب آنکس چه قسم قوازه دارد؟
اولی - شکل خر را دارد.
دومی - پس بی جا ناراحت نشوید زیرا آنکه شما را تعقیب میکند سایه شماست.



پولیس ترافیک: اینست عاقبت تیزرانی

علت گریه

شخصی در خانه يك زن بسیار زشت روی کار میکرد... يك شب خانم تنها نشسته بود و غصه میخورد که چرا شوهر او سرو سامانی ندارد... سپس آئینه را برداشت و قیافه خود را در آن آئینه دید و از آن همه زشتی بدریختی خود بگریه افتاد...

پیشخدمت را نیز گریه گرفت و صدای گریه اش هر لحظه شدیدتر میشد. لحظه ای بعد گریه خانم آرام گرفت و اشکها یش را پاک کرد... ولی هنوز پیشخدمت زار زار گریه میکرد... خانم با تعجب پرسید: - تو چرا گریه می‌کنی؟

پیشخدمت در حالیکه گریه اش شدید تر می‌شد گفت: - آخر خانم شما که برای يك لحظه صورت تانرا در آئینه دیدید به گریه افتادید پس لحاظ خدا فکر من بیچاره را بکنید که بایسد هر روز از صبح تا شام این قیافه را ببینم



تبلیغ با منی ژوب... !
شماره ۱۶۹۱۵



بدون شرح

ورزش

گورنیک زبژی

شامپیون، قهرمان تیم‌های فوتبال پولندو محصل جام‌های سپورتی درجه اول

اکنون که دهمین مسابقات جام جهانی در چه ریست اتحادیه آلمان ادامه دارد زمین فوتبال لیست هاتیم فوتبال بوئیندر (گورنیک) از خود مهارت و شطارت های خارق العاده نشان داده که توجه علاقه مندان سپورت جهان را به خود جلب کرده است و ممکن است قهرمان فوتبال این جام همین تیم باشد.

کلمه گورنیک زبژی به کلب سپورتی منطقه شلانیک

(۱) پولیند راده شده است. این کلوب بیشتر از همه فوتبال بازان را تشویق کرده که تیم آن با اسم (گورنیک) یاد میشود. این کلوب جوان امسال بیست و هفتمین سالگره تاسیس خود را جشن میگیرد فعالیتهای کلوب مذکور با سرعت انکشاف کرد. و ۱۲ شعب سپورتی را پیش میبرد منجمله شعبات المپیایی، بازیهای اتلتیک و

تا حال کلوب مذکور ۱۱ ورزشکار اتلتیک، ۳ فتیالیست، ۳ نفر جهت بازیهای جمنا ستکی یک آبیاز و یک نفر وزن بررار را جهت اشتراک در بازیهای المیایی معرفی کرده است که اوشان به موفقیتها ی شا یانی رو برو و موفق باخذ مدالها بر گشته اند.

در حقیقت اتحادیه این کلوب تحت عنوان گورنیک زبژی در ماه

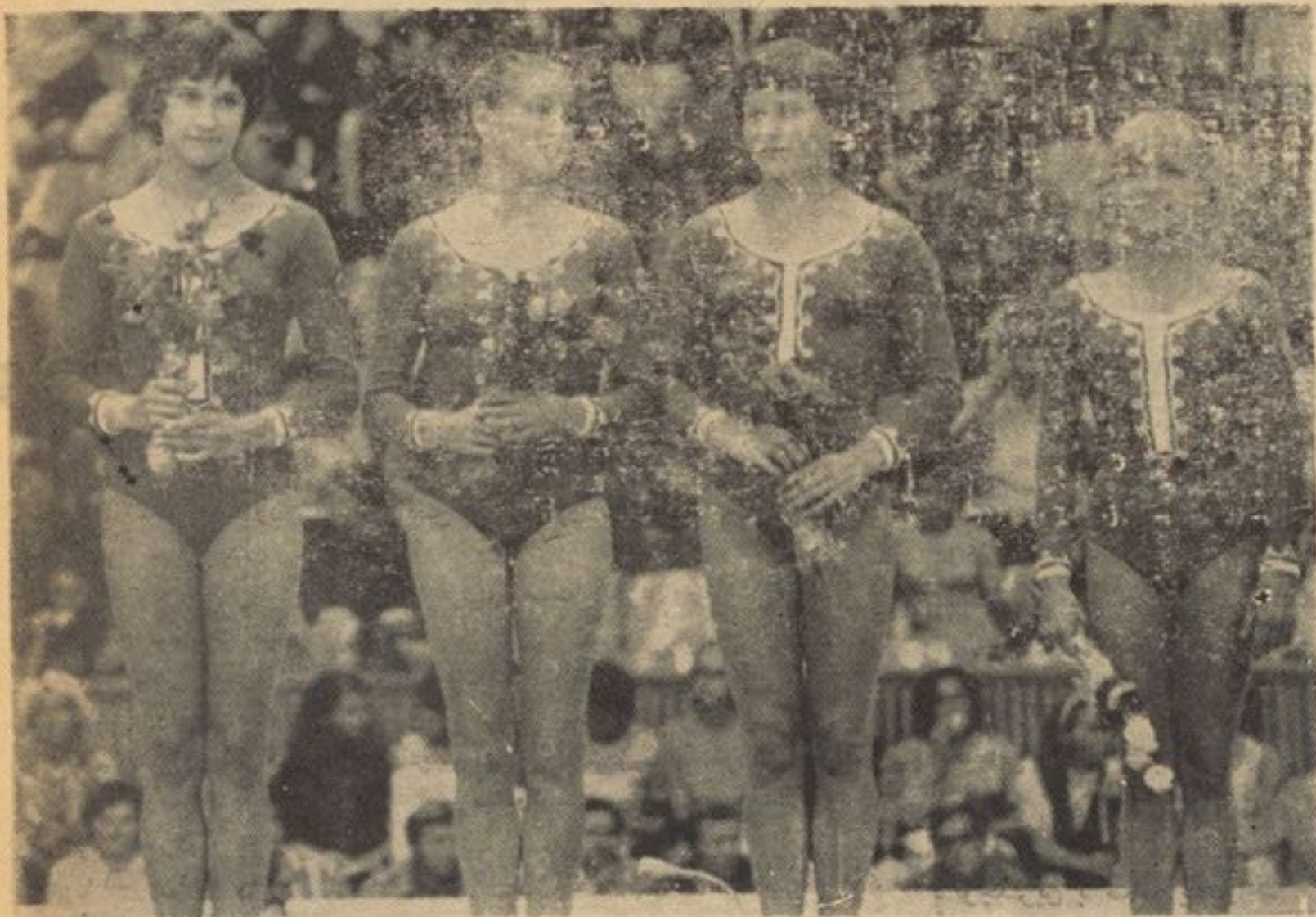
را حفظ ورهبری کند خیلی کم است کلوب سپورتی گورنیک زبژی که از اتحادیه کار گران معادن زغال و فابریکات منطقه ای جنوبی پولند تشکیل شده نه تنها فوتبال را تشویق و تقویه کرده بلکه مسابقات و بازی های اتلتیک باسیکتبال و جمناستیک را که سه مراتبه شا میون المپیایی جاپان، مکسیکو و مونشن گردید رهبری میکنند.

جمنا ستکی از شعبات مهم آن به شمار میرود. شمول گورنیک در جام جهانی اروپایی و باز گشته موفقانه آن از یکطرف آوازه ی افتخار کلوب از جانب دیگر در مدت کوتاهی روز نامه نگاران و راپورتر های خارجی را بخود جلب کرد زیرا در جهان غرب چنین کلوب صمیمی که علاوه بر فوتبال دیگر شعبات، سپورتی



اعضای تیم گورنیک زبژی که در جام جهانی اشتراک داشتند

دجمناسټک (۱۹۷۴) کال بین المللی لوبی



می یکمبار ونهصد چهل پنج شروع
بفعلیت نموده است که اعضا ی
ورزشکاران آنرا اکثر طبقه کارگران
معادن زغال سنگ منطقه شلا نسک
تشکیل داده است. در یکمبار نهصد
و چهل شش بعضی از
کلوب کو چک کارگران
از شهرت بین کلوب اطلاع یافته با
آن وصل شدند. از اول وحله
فنیالیست مذکور تحت عنوان اتحادیه
زبزی منحیت یک تیم فعال و عالی
بولیند بشمار میرفت.

تیم گور نیک برای اولین بار در
تیم دوم مرکزی باوجودیکه شامپیون
آن بچهار گروپ قسمت شده بودند
درسال یکمبار ونهصد پنجا و یک
اشتراک ورزیدند. بار اول مقام سوم
وسال بعد آن مقام ششم را درگروپ
سوم تیم دوم مرکزی حاصل نمودتا
آنکه در یکمبار ونهصد پنجا و پنج
در تیم دوم مرکزی گور نیک بمجادله
پرداخته و مقام اکستر کلاس را به
دست آورده. ومقام دوم را حاصل
کرد. از آن به بعد بدون توقف
منحیت شامپیون در اتحادیه تیم اول
مسابقات خود را ادامه داده تا آنکه
ستاره درجه اول را در گروپ اول به
خود گرفت. باید علاوه کرد که تیم
فنیال گور نیک ده عنوان شامپیون
بولند را بدست آورده وقهرمان
شناخته شد.

موفقیت های گور نیک در تیم

اول: درسال یکمبار ونهصد و پنجاه
شش درجه ششم، یکمبار ونهصد
پنجا و هفت عنوان شامپیون بولند
برای اولین بار، یکمبار ونهصد و
پنجا و هشت درجه سوم، در یکمبار
نهصد و پنجا و نه شامپیون دوم بولند
در یکمبار نهصد و شصت درجه
سوم، یکمبار ونهصد و شصت و یک
عنوان شامپیون بولند برای سومین
بار، یکمبار ونهصد شصت و دو
معاون شامپیون، در یکمبار نهصد
شصت و سه، یکمبار ونهصد شصت و
یکمبار ونهصد و شصت شش
چهار، یکمبار ونهصد شصت و پنج،
و یکمبار ونهصد شصت هفت برنده
پنج شامپیون، در یکمبار نهصد و
شصت هشت درجه سوم، در
یکمبار ونهصد و شصت معاون
شامپیون، در یکمبار ونهصد هفتاد
درجه سوم در یکمبار نهصد هفتاد
شامپیون نهصد هفتاد و دو شامپیون
بولند برای بار نهم.

شمول تیم گور نیک در جام جهانی
بقیه در صفحه ۶۲

لوبو کبسی چه تیر کال دوارنا سه
بنار کبسی و شوروی رهنگری، یوگسلاویا
، اکتیخ المان ، سو یمن ،
بولند ، فرانسی جاپان ، او بلغار یا
ورزشکارانوته جایزی او مدال لونه
ورکول شول .

(دخارجی منابع و مخجه دغیور ترجمه)

کبسی به دم سکود پوهنتون به ورزشی
ستدیوم د جمناسټیک بین المللی
لوبی وشی او به دغر لوبو کبسی به
دتری د ۲۵ هیوادو ورزشکارانوبرخه
واخلی.

د جمناسټیک به هغو بین المللی

د ورزشکار نو د پتو استعدادنو
درایزو لو او د جمناسټیک په بیلو
بیلو تمریناتو کبسی د هغوی دتشویق
کولو دپاره د جمناسټیک بین المللی
لوبی ترسره کبیری چه دادی د جوړ-
شوی پر گرام له مخی د ۱۹۷۴ کال
داگست د میاشتی به وروستیو ورخو

تیم ملی هاکی اسیامیگر دد

نیز توجه خاص شده تا باشد
روزگاری آن افتخارات گذشته بازم
نصیب ورزشکاران ما گردد .

در تورنمنتیکه در همین هفته دایر
می گردد تیم های لیسه حبیبیه -
خوشحالخان و تیم های «الف و هب»
اردو اشتراک دارند که بعد از شش
روز مسابقه نتایج از آن بدست
خواهد آمد .

گرچه، انتخابات اخیر تیم ملی
هاکی در ماه اسد صورت میگیرد ولی
نتیجه در ماه اسد بعد از دایر شدن
یک سلسله مسابقات معلوم خواهد
شد .

امید با انتخاب شدن تیم ملی هاکی
بر قدرت ترین تیم رادر آینده در
اختیار داشته باشیم .

مسابقات هندوستان ومخصوصا در
سال ۱۳۳۹ در مصر کمایی کرده ولی
در همان سال بود که بعد از یک برخورد
کوچک ولی تباه کن که برای تقریباً یک
دهه هاکی راز کشور بکلی نا بود
کرد و در همین مدت جزء چند مسابقه
به سویه های بسیار پائین هرگز
حتی بسوی ملی هیچ مسابقه ای
ترتیب نکریده ونام هرکی از جدول
ورزش های کشور ما برداشته شد.

با استقرار نظام جمهوری که توجه
خاص در همه شئون زندگی مردم
مبدول گردیده در مورد احیا و ارتقای
سپورتهای محلی - ملی و بین المللی

درین هفته خبری داریم مبنی
بر اینکه روز سه شنبه ۱۱ سرطان
مسابقات هاکی میان ۴ تیم در کلوب
عسکری آغاز می یابد تا استعداد
شطارت ، لیاقت و قدرت هر یک از
ورزشکاران مورد ارزیابی قرار گیرد
تادیده شود که در نتیجه آن تیم ملی
هاکی بوجود می آید یا خیر .

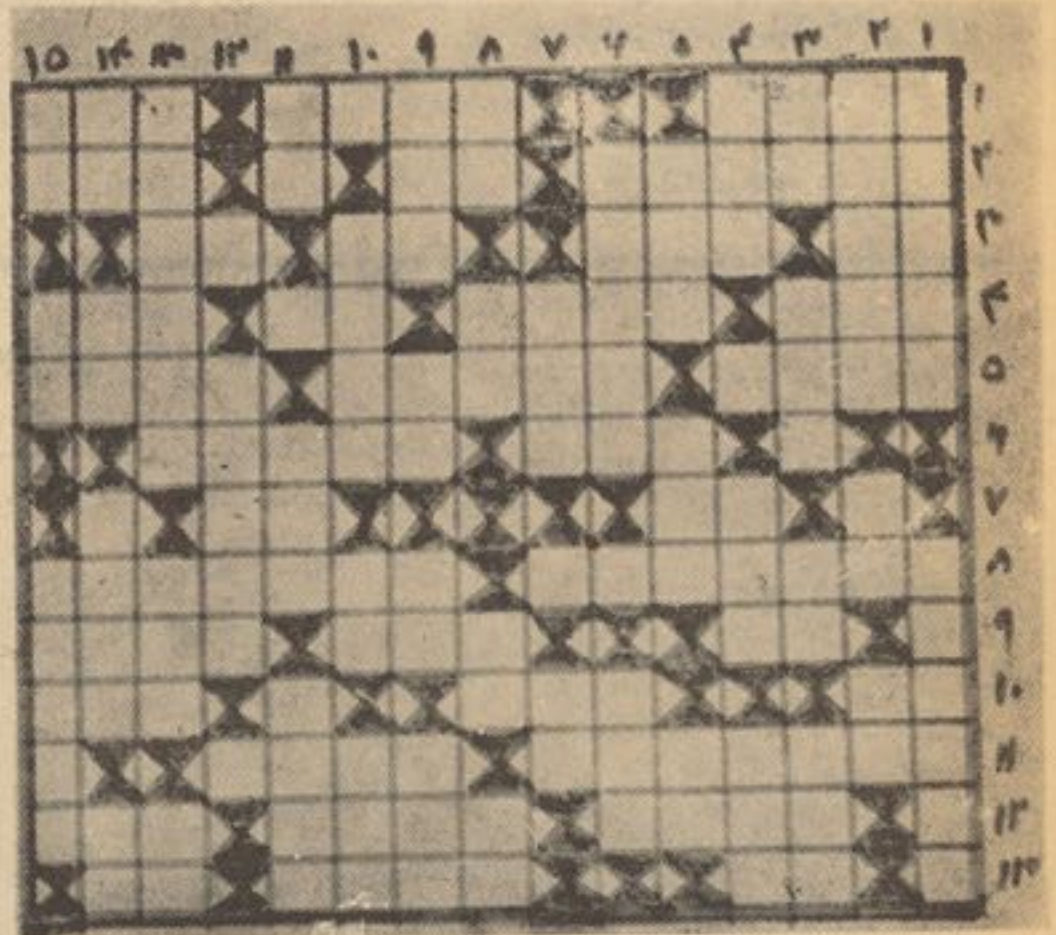
هاکی که روزگاری از بهترین
ورزشهای کشور ما بود و ما با داشتن
ورزشکاران آن زمان خود می بالیدیم
معلوم نیست که کنون هم پلیرانی به
سویه گذشته داریم یا نه ؟

در کشور ما هاکی که همیشه در
در مسابقات لندن ، و بسیاری از

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- یکی از پیمانهای دفاعی مشهور - نو - سرمایه زندگانی است بقول شاعر .
- ۲- یکی از قاره های بزرگ - نصف کابل و این خوردنی است .
- ۳- باغ میان خالی - از حقو قزن بر شوهر است که به معجل و معجل تقسیم میشود - تکرار يك حرف - بعد از جزر پیدا میشود .
- ۴- غالباً با ندارد - را ذاذ ناقص - شمیر بدون سر - آب خشك که بدون زندگی محال است .
- ۵- ناله بی ترتیب يك جز نشروام است و جزء و دیگرش عددی معکوس - خدمت میکند .
- ۶- گاهی ممکن است که حاشیه داشته باشد - شريك کار و زحمت .
- ۷- دروازه - معکوسش ضمیر جمع متکلم است .
- ۸- مخترع تیلگراف بی سیم - نظام مرفقی و محبوب کشور ما .
- ۹- بوسیله قوه شامه احساس میشود - عضوی از بدن - از لوازم حمام عصری .
- ۱۰- غریب بی سرو پا - مخترعش گوتنبرگ آلمانی است - سردی .
- ۱۱- پسر ادهم - قاضی .
- ۱۲- از آنطرف بخش و بهره زگویند - لباس - اسبابی است که بوسیله آن اشیاء فلزی را سوراخ میکنند .
- ۱۳- خورش است - گریز - بوی را از گلاب باید شنید .



طرح کننده: محمد قسیم از لیس حبیبه

عمودی :

- ۱- دارای نبوغ است - یکی از رهبران انقلاب کبیر فرانسه .
- ۲- خودما - حرف نفی عربی - از آن طرف حرف نفی دری .
- ۳- خشك نیست - در سخن گفته زبانش لکنت دارد - در میان مریدا یافت میشود - تار زرم ریخته .

زنگ تفریح

یافتن عدد مجهول

به دوست خود بگویید ، عددی را مجذور نموده بعد از آن عددی را که پس از آن می آید نیز مجذور کنند آنگاه تفاوت هر دو مجذور را بشما بگوید کاری که شما باید بکنید اینست که از عددی که دوست شما بعنوان تفاوت دو مجذور برای شما میگوید ، يك واحد کم کنید و بقیه را نصف نمائید ، هر نصف آن مساوی عددی است که او اول فکر کرد ، و مجذور نموده بود ، طبعاً عدد دو می را که مجذور کرد ، هم با افزودن يك واحد می توانید پیدا کنید میدانید از این کار چیست ؟ به این قاعده حسابی توجه کنید ،

همیشه تفاضل مجذور دو عدد متوالی ، مساویست با دو برابر عدد کوچکترین با ضافه يك واحد .

۴- معکوسش اسم صوت متعلق به پشك است - موضع خوش آب و هوایی است در کوه دامن - رور ... و درشتی های وی زیر پایم پرنیان آید همی .

۵- در مقابل آشتی استعمال می شود .

نهی از رفتن - هوس میان نهی .

۶- ی بشما تا سعادت بیبری - آواز بلند در اصطلاح عامیانه .

۷- پسوند یست که ظرفیت زامیرساند - وقتی که به روز یا شب یا سال متصل باشد معنی این - ز امیدهد .

۸- از ظروف آب - نام است ولی حرف اول ندارد - از آنسو خالی نیست - جفای ناقص .

۹- نامدار بی نام - حرف نفی پشتو - محل - آرد پر کند .

۱۰- از آنطرف خط سیر است - خوردم - بجای لیکن می آید .

۱۱- شکستن هنر نیست - پوشش گندم - مقابل عرض در اصطلاح فلسفه .

۱۲- بی صدا .

۱۳- از ولایات کشور - معکوسش غالباً هم نشین گل است - از طرف مفقود است .

۱۴- تکرار يك حرف - معکوس يك عدد - مرادف ناله - تپه .

۱۵- رود پشت در اروپا - مادر (عربی) - يك مملکت آسیا یسی و اروپایی .

جدول کلمات پنهان

درین جدول که حروف مشترک کلمات آن دو حرف سین و نون است در بعضی از کلمات که نسبتاً مشکلتر بوده است، یک حرف دیگر نیز از همان کلمه را در جای خودش آورده‌یم، اکنون بر شماست که حروف پنهان شده را پیدا کرده، اصل کلمه را برای ما بنویسید.

| | | | |
|----|---|---|---|
| ۱ | س | ف | ن |
| ۲ | س | گ | ن |
| ۳ | س | ن | |
| ۴ | گ | س | ن |
| ۵ | س | ن | |
| ۶ | س | ن | ۶ |
| ۷ | س | ن | ه |
| ۸ | س | ن | |
| ۹ | ی | س | ن |
| ۱۰ | خ | س | ن |

- ۱- میدان جنگی که مشاهده کشتگان آن هائری دو نانت معروف را به تاسیس صلیب احمر واز کرد.
- ۲- یکی از ولایات افغانستان.
- ۳- نیزه را به عربی چنین می‌گویند.
- ۴- یکی از کشور های اروپا.
- ۵- یکی از ماههای رومی که با رانش معروف است.
- ۶- عارف و شاعر غزنه.
- ۷- کتابی از مولانا جامی است به شیوه گلستان.
- ۸- صحرای بزرگی است در شرق میانه.
- ۹- سیاه ستمدار امریکا یی که برای حل مساله ویتنام و شرق میانه تلاش بسیار کرد.
- ۱۰- علم ارزیابی آثار ادبی.

بایک قلم



آیا میتوانید بدون اینکه قام را از روی کاغذ بردارید و یا از روی یک خط دوبار عبور نمایید این شکل را رسم نمایید؟

مسأله پولیسی

وقت مسدود شدن باغ وحش فرار سیده بود آخرین تماشا چیان به طرف دروازه خروجی روان بودند که ناگهان صدای چیغ زنی شنیده شد و معلوم گردید که دستکول قیمتی او را روده اند در همان لحظه بناغلی و ارینکی، مورپولیس دست بکار شد و به کمک یکی از تماشاچیان که خورد را مطلع بز تمام دروازه های ورودی و خروجی باغ وحش معرفی کرده بود به تفتیش پرداخت ولی از سارق اثری نبود سارق بطور یقین هنوز آنجا بود زیرا به امر و ارینکی تمام دروازه ها را بدون دروازه مرکزی که آنها شدیداً آوازه میشد مسدود کرده بودند.

بالاخره بفکر و ارینکی خطور کرد که مبادا همین همکار او دزد باشد و بدینوسیله میخواهد رد بازار از بین ببرد در همین اندیشه بود که ناگهان چیز غیر عادی ای توجه او را جلب کرد و یکی از مستخدمین باغ وحش بجرم دزدی دستگیر نمود، برای ما بنویسید که چه چیز باعث شد تا ارینکی دزد را بشناسد؟

«ترجمه انجنیر امیر محمد فنا»



شرکت صنعتی بوت پلاستیکی وطن

برای یک تن از شرکت کنندگان در مسابقات این هفته بحکم قرعه یک سیئت بوت پلاستیکی وطن بسر جایزه تقدیم میشود بوت پلاستیکی وطن، زیبا، قشنگ و بادوام و از همه بهتر ارزان است و موجبات رضایت همه را از طفل تا کلا نسال مرد یازن، فراهم می آورد.



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جوراب های زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید. برای یک نفر از جمله کسانی که موفق به حل معمای صفحه مسابقات میشوند بحکم قرعه یک سیئت جوراب اسب نشان جایزه داده خواهد شد.

افسون



وی مرد خوش سیمانی است که با دختر جذابی بنام جیلین هولراید در اپارتمان پائین آشنا شده و عاشق بیقرار او میگردد. در حالیکه نامزدش (مرل کیتراج) انتظار او را میکشد تا نامزدی خود را با او رسماً اعلام کند. اگر نگاه گاهی کلمه و یا سطری را فراموش میکند از تخیل عالی خود کار گرفته و در عوض کلمه و یا جمله موزون تری را جایگزین آن میسازد که بیشتر مورد پسند واقع میشود.

محبوبه جباری در نقش (جیلین) بقدر کفایت موفق است و مثل همیشه با انعطاف بسیار به مطالب جان میبخشد. او باوصف اینکه رسن «ناشیر کتاب» را بازی میکند

استاد رفیق صادق در درام افسون دایم الخمر است. جادوگر نیست بل یک نویسنده است. در مورد جادوگری کتاب می نویسد. خوش طبیعی هم می کند واقعات غیر منتظره ... بی خبری لذت عشق ... دنیای نامرئی ... زهرخند ها ... اینها اجزای کمیدی عشقی بنام (افسون) میباشند که در تالار مرکز فرهنگی امریکا نمایش داده میشود.

از جمله هنر مندان خوبی که درین نمایشنامه کار میکنند یکی سید مقدس نگاه است که نقش شب هندی رسن «ناشیر کتاب» را بازی میکند



محبوبه جباری: افسونگریست جوان و جذاب و سید مقدس نگاه جوانیست متین و باتجربه ولی در بند جا دوگیر می افتد و عاشق میشود.

آخرین لحظه نمی خواهد وی را از همچنان آصف اتیک در نقش حقایق آگاه سازد.

(نکی) برادر «جیلین» کرکتر خود را فرگس گلچین در نقش (عمه) در یافته و با حرکات شرارت آمیز ژاکی (بایله خندی هاو حرکات باعث اذیت و آزار خواهر شس خيله نقش يك ساحره بی بند و بار میشود.

شخصیت هنری استاد رفیق را بخوبی بازی میکند.

ژوندون

ستاره جفایی دایر کتر نمایشنامه افسون، که در درام نقش دارد

سو مین باز دید

مرمی های ضد با لستیکی و آزمایشهای ذروی زیر زمینی گفته است با امضای این موافقتنامه قلم دیگری در امر محدود ساختن سلاح ذروی بر داشته شده است و برای جلوگیری از ذخیره سلاح ذروی کمک میکند. همچنان روزنامه این ویستیا منتشره مسکو نتایج مذاکرات زعمای شوروی و امریکا را مثبت خوانده است و از همه گذشته ادامه راپور لیونید برژنیف برای دفتر سیاسی حزب کمونیست شورای عالی و شوروی و زرای اتحاد شوروی خود نشان دهنده آن است که با ارتباط به صلح جهان-اقدمی جهت تحدید سلاح ذروی نزدیکی شرق و غرب و ایجاد تفاهم نزدیک وعده ای از سایر مسایل خیلگی موثر بوده است .



محبوبه جباری



سید مقدس نگاه

همچنان هنگا میکه ریچاره نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکان ایالت مین به فلوریدا وارد شد رضائیت کامل خود را نسبت به نتایج سفر خویش از مسکو ابراز نمود . وی قبلا طی بیانیه تلویزیونی خود از تغییرات در اما تیک روابط دو کشور ناشی از مذاکرات سه سال بیهم یاد آور شده و گفت «ما زودتره بر خورد و مقابله به دوره مذاکره رسیده ایم و فعلا میدائیم چطور باهم همکاری کنیم و این همکاری رانه تنها برای تقلیل خطر جنگ : بنمائیم بلکه در راه انکشاف و پیشرفت صلح انجام خواهیم داد .»



فرگس گلچین

خلاصه اینکه اگر تما سها و ارتباطات بین دو قوه بزرگ جهان به همین منوال پیش برود و اگر برای ایجاد یک فضای کاملاً آرام آرزوی واقعی نزد رهبران دو کشور بهمین شکل دایما موجود باشند بدون شک خطراتی را که جهان از ناحیه برخورد های احتمالی و خطر اتیکه احياناً از ناحیه استعمال سلاح های تباه کن ذروی ناشی شده میتواند طی چند سال رفع خواهد شد .

کتابخانه در ایشان خلق خواهد شد. همچنان از هر اخبار و روز نامه و مجله دولتی اقلایک کابی به تمام مکاتب فرستاده شود و معلمین باید شاگردان را تشویق کنند تا از این جراید استفاده کرده و به آن اشتراک کنند و همچنان دایر کردن کنفرانس ها نوشتن مقالات و غیره برای عادت مطالعه برای شاگرد کافیهست .
صفحه ۵۵

با همه اینها آنچه که در مورد این نمایشنامه خواندید نظر خبر نگار هنری ما است که نمایشنامه را در حال مشق و تمرین دیده است : قضایات واقعی ژوندون هنگامی است که این نمایشنامه بنمایش گذارده شود . آنوقت ممکن است آنچه در مورد هنر پیشگان ، رژیسور و نویسنده و بطور کلی در مورد نمایشنامه گفته شده ، چیز دیگری باشد و نمایشنامه و هنر پیشگان نمایشنامه موفقیتی آنطور که باید کسب نکنند و نمایش با عدم موفقیت روبرو گردد . که البته در آن وقت ما باز هم حرفهایی خواهیم داشت و نقد بی غرضانه در مورد آن .

صادق بی نیاز از توصیف است زیرا به مجردیکه تماشا چیان او را روی صحنه میبینند به خنده میپردازند - چه رسد به اینکه سخنان و حرکات او را بچیت « سدنی ردلچ » یک نویسنده دایم ملاحظه کنند . ستار جفانی بچیت دایر کتر در قسمت روی صحنه آوردن این نمایشنامه زحمت زیادی کشیده و اگر در تلفظ نامهای کرکتر هسا قدری وقت بیشتر شود کار او بی عیب خواهد بود . جان وان دروتن نویسنده این نمایشنامه خواسته است با این کمیدی عشقی ثابت کند که عشق از هر جادوئی قوی تر است .

تدویر سیمینار

های درسی میشود هرگاه این عمل صورت بگیرد در آنصورت کتابخانه های ما نیز به شکل واقعی آن در خواهد آمد کتب مطابق ضرورت و احتیاج وسویه شاگردان در کتابخانه ها ذخیره خواهد شد و همچنین در چنین شرایطی به هر اندازه که سویه علمی شاگردان بلند رفت به همان اندازه استفاده بیشتر و موثر تری از کتابخانه ها بیشتر میشود . پوهندوی دوکتور انتظار رئیس

جدیدی که با احتیاجات فردی و اجتماعی مردم کشور ماسهم آهنگ باشد بدسترس شاگردان قرار خواهد گرفت و رهنما های معلم که طرز استفاده موثر این کتب را به معلمین نشان دهد تالیف و ترجمه خواهد شد . و مهمتر از همه اینها که در چنین شرایطی کتابخانه ها جز پرو گرام

تالیف و ترجمه در مورد سوال دیگری «تدریس تنها در چار چوب کتاب درسی باید محصور نباشد و با بسند شاگرد در باره محتویات کتاب درسی معلومات بیشتر کسب کند . جمع آوری این معلومات در دوره اول ابتدایی شاید از طریق مشاهدات و مذاکرات شفاهی با اشخاص صورت گیرد ما بعدها این تجسس و تتبع شاگردان را به مطالعه آثار مطبوع خواهد گشایید و به این ترتیب اساسی ضرورت به مطالعه و

وقتیکه مانگا همیکنیم

حضرت مصعب

مسلمانی است که قبل از همه در حالت اسلام وارد مدینه شده است .

وی به تلاوت قرآن کریم سخت علاقه داشت و از طرف شب قرآن را با واز بلند تلاوت میکرد .

و شجاعت آن زبان زد خاص و عام بود . همان بود که این صحابه با اراده آهنین خویش بعد از اشتراک در بسیاری از غزوات سر انجام در جنگ احد بمن چهل سالگی جسم شهادت نوشید و داد شجاعت و مردانگی را داد انالله و انا الیه راجعون . زمانیکه خبر شهادت وی بسمع رسول خدا (رض) رسید خیلی ها غمگین شدند و گفتند وی رابه وضع خوبی دفن کنند .

صحابه کرام در تمام می پیروزی های اسلام از وی به نیکی یاد میکردند و میگفتند کاش آن جوان نیرو مند با ما یکجا میبود وی از زمره آنده اصحابی است که صداقت خود را ثابت کرده در وقت شداید مصایب بزرگ از حمایت دین مبین اسلام واز رفیقت رسول اکرم (ص) یقینم عقب نمی ماند در عهد و پیمانی که با خدا و رسول وی بسته بودند چون گوه استوارمانند و ذمه خود را بپایان رسانیده در جهاد جان داد

سر گذشت این صحابه را سخ العقیده بدیگران . . . بوده هر يك را بسعادت دعوت میکند زیرا جوانیکه با بر خود داری از نیروی جسمی و مادی و ثنات در فامیل نروتمند تمام می نعایم و لذایذ زندگی را بنام اسلام ترک بگویند و علاقه خود را از تمامی آنها قطع کنند سز او را آنست که بحیثیت یک شخصیت برازند و خدا کار اسلام ناهزد شود .

دماغ کوشش می نماید که سر از نو دیدن را اصلاح کند . فشار و ازد کرده و تیر مطلوب را کوتاه می سازد .

درینجاست که بازی دادن او پتیکه بمیان آمده و طول تیرها مختلف به نظر میرسد . طوریکه می بینیم دیدن اشیاء عبارت از نتایج فعالیت مشترک چشم و دماغ متفکر می باشد . در سابق باین عقیده بودند که در دماغ عکس های داخلی تولید شده و اعصاب بحیث انتقال دهنده های نور فعالیت می کردند . مگر این عقیده و نظریه دارای اساسات نیست . در دماغ کدام چشم پنهانی نیست که نقشه های داخلی را تماشا کند . از شبکیه به چشم به دماغ یکمده اشارات الکتریکی ارسال می گردد که عکس را شیفری می نماید . و ارگان دماغ (فکر کننده) آنها را دی شیفری می نماید . چه قسم این جریان صورت می گیرد تا الحال هنوز اسرار آمیز است . جای شك نیست که در دماغ تحریکاتی بوجود می آید که خودشان عکس های اوپتیکه نمی باشد .

ژوندون

ووی نخستین کسیست که قبل از هجرت در مدینه موفق به ادای نماز جمعه بجماعت گردید هنگامیکه از وظیفه خویش بفرجه باز میگشت قبل از آنکه بدیدن منسو بین خویش برود بحضور پیغمبر خدا (ص) آمده راپود و اجرات کار خود را تقدیم کند وقتیکه با مادرش رو برو شد برایش گفت ای بابا تراز من کسی هست که او را ببینی در جواب گفت . رسول خدا (ص) بهترین شخصی است که باید بدیدنش پیش از همه بروم مادرش برایش گفت ای پسرم اندکی بر خود رحم کن و باین وضع پریشان تاجه وقت زندگی می کنی . بپا سخ گفت من بحال خود رحم زیاد میکنم و من به خاطر ای او دین اسلام را اختیار کردم که مرا بسعدت ابدی می کشاند و در برابر اسلام همه نعمت های دنیا نا چیسز است .

حضرت مصعب (رض) هنگام هجرت رسول خدا (ص) در صف مهاجرین فرار گرفته بارسو ل خدا و یارا نش پیوست . زمانیکه پیغمبر اسلام او را بعد از بیعت عقبه اول بعد بینه فرستاد و بسیار آنجا شده مردم انصار پیرامون وی جمع می شدند و او مردم را به اسلام دعوت می کرد چندی مردم بصورت انفرادی نزد او مراجعه نمود به اسلام می گزاید تا اینکه به تعداد پیروان اسلام افزود و به پیغمبر اسلام نوشت که باید برایش اجازه اقامه جماعت داده شود همان بود که رسول خدا برایش اجازه داد سپس با هفتاد تنیکه نسبت بیعت عقبه دوم وارد مکه شدند بمکه باز گشتند و پس از توقف مختصر بار دیگر اندکی قبل از هجرت رسول خدا عازم مدینه منوره گردید بنا او نخستین مهاجر

موهومات دارای اساساتیست که شمه های مسطح به شکل شمه های حجم دار معلوم میشود . مثال واضح: دو تیر در یک رسم نشان داده شده است . تیر طرف چپ درازتر معلوم میشود . مگر طوریکه اندازه گیری هانشان میدهد هر دو یک اندازه است . پس چه قسم امکان دارد که دماغ متفکر ما این قدر غلطی کند ؟

درینجا نشان داده شده است شرح میدهیم : در حیات روزمره اشکال گوناگونی دیده میشود مانند کنج برآمده گی اتاق تلیفون و یا مانند کنج مقعر خانه . کنج های اتاق که به عمق داخل میشود کم به نظر میرسد . کم بودن مسافه خیالی ذریعه تصحیح مغز تلافی می گردد .

وقتیکه ما آن را قبول می کنیم پارچه مذکور قدری کش میشود . باکنج اتاق تلیفون موضوع برعکس است . کنج مذکور برآمده بوده و قدری بمائز دیک تر بوده و بدین لحاظ کلان تر معلوم میشود . درین شرایط

اوقات این عمل به سرعت صورت می گیرد . تجاریککه با چشم گاو انجام یافته است نشان داده است که عکس هادر شبکیه چشم بالکل یک قسم حرکت می نماید . پس درین صورت چرا ما جهان را ثابت می بینیم در حالیکه عکس هادر شبکیه چشم به بسیار سرعت تغییر می خورد ؟ دماغ این کار را انجام میدهد و به عضلات چشم امر می نماید که تغییر ساختار دید در صورت حرکت سر با تغییر برعکس (مخالف) آن به دماغ باید تعقیب شود . وقتیکه عضله برای زمان موقت عاطل (فلج) باقی می ماند وانسان می خواهد به اطراف خود نظر اندازی کند ، در آن صورت تمام جهان با اطراف آن حرکت کرده و چشم حتی با اندازه یک ملی متر حرکت نمی کند . مگر دماغ ما تصحیح خود را نه فقط در قبول حرکت بلکه در دیدن حجم زیاد اشیاء انجام میدهد . شبکیه چشم هموار بوده و گفته می تو انیم که به شکل یک فلم عکاسی است و ما جهان را موزون مشاهده می نمایم .

اینک یک موضوع دیگر را مطالعه می نمایم . برای فهمیدن موضوع مذکور به «اتاق سحر آمیز» قدم می گذاریم . اتاق مذکور ، طویل و باریک است . در شرایط نورمال ما شکل و طول اتاق را تعیین نمودیم . زاویه دورچپ از جمله دورترین بوده باید خورد تر نشان بدهد . مگر اتاق طوری ساخته شده است که دور منظر آن خراب شده است . زاویه دورچپ نسبت به زاویه نزدیک راست بلند تر ساخته شده و هر دو یک قسم به نظر می خورد . بدین شکل تمام عقاید ما راجع به فضائیکه دارای اساسات است تغییر می خورد . زیرا ما باین عقیده می باشیم که جسم هر قدر دورتر باشد بهمان اندازه باید کوچک تر باشد .

همچنان می توانیم راجع به کلکین های اتاق بحث کرد . کلکین چپ دورتر قرار گرفته مگر بسیار بزرگ ساخته شده است و در نتیجه هر دو یک سان معلوم می گردد . درینجا حادثه ای را می بینیم که برای همه ما معلوم است و شاید مفهوم آن برای همه معلوم نباشد . بسیاری از

باید از دو حالت یکی را انتخاب کرد . عکس روشن ، واضح البته درین شرایط بدست نمی آید . مگر عدسیه که دسته های نور را جمع می کند آنها را ازین مشکلات نجات داد . در نتیجه عکس روشن و واضح بدست می آید .

خوب حالا سوال خواهید کرد که طبیعت عدسیه را چه قسم بوجود آورد ؟ البته طوریکه دیده شده است این اختراع بصورت فوری بمیان نیامده بلکه به تدریج تکمیل گردیده است . احتمالاً در ابتدا یک غشپاء شفاف بوده است که داخل چشم را از کثافات و زخم ها محافظه می کرده است .

در اثر حرکات تصادفی این ساختار در مرکز ضخیم تر گردیده و بالاخره اثر ضعیف عدسیه بدست آمده است . این اقدام فقط اول در پیشرفت زجاجیه چشم بوده است و عبارت از چیز نیست که مافعلا آنرا داریم .

اگر چه زجاجیه برای شبکیه چشم عکس سرچپه را میدهد . این موضوع را توانستند در قرن هفدهم بکمک چشم گاو باثبات برسانند . از چشم گاو تمام عضلاتی که مربوط به شبکیه چشم بود بر طرف ساختند . طوریکه از عکس معلوم میشود چشم گاو از نزدیک بمشابه روز نامه به نظر می خورد . موضوع ازین قرار است که بعد از ترکیبات چشم مذکور نزدیک بین گردید . مگر جای تعجب نیست که در شبکیه چشم عکس های واضح هر حرف دیده میشود . این موضوع پس از آنکه بشما واضح خواهد شد .

عکس ها از شبکیه چشم از طریق اعصاب بصری به دماغ سر داده میشود . اگر حقیقت را بگوئیم این موضوع این قدر ساده نیست افسانه ترین و اسرار آمیزترین خواص بصری فقط ازینجا شروع می گردد . بطور مثال حرکت قطار آهن را ما وقتی دیده می توانیم که عکس قطار آهن مذکور در شبکیه چشم حرکت کند . مگر در آنوقت تمام جهان در اننائیکه ما می بینیم باید حرکت کند . درین شرایط شکل اشیاء همچنان در شبکیه چشم تغییر موضع می نماید و بعضی



از آر تور مور

مترجم - نیرو مند

آخرین سفارش هارسی

انتقام لذت کرختی دارد. انتقام به هیچوجه پسندیده نیست. اما وقتی آدم انتقام میگیرد باید بسیار ماهرانه پلان انتقام گرفتن را طرح کند.

منزل من را قدم زنان از نظر گذشته انده ، دو باره سر جایش بر گشت ، من کاملاً او را زیر نظر داشتم . وقتی از دیدن اتاق ها فارغ شد برگشته مقابلم نشست . در حالیکه تبسمی بر لب داشت سر بوتل را باز کرد . محتوی آن يك لیتر از بهترین مشروبات بود . او به لیاقت و کار دانی من اشد ضرورت داشت .

من دو گیلاس و یک مقدار یخ از مطبخ آورده منتظر ماندم تا نقشه ها بشود توضیح کند من میخواستم حینیکه مشروب را می نوشیدم به حرفهای او گوش دهم . بکاری که از من توقع داشت باید آغاز مینمودم . اما من نباید این کار را میکردم .

هارسی قامتی مانند من داشت ، هم صورتش سرخ بود و هم موهایش به لجه ایر لندی حرف میزد . او خوب میدانند که از هر فرمایشش و سفارش عادی يك حادثه کم نظیر و با عظمتی بسازد . غالباً او سوطن مرا نسبت بخودش در یافته بود ، زیرا سر خود را بالا کرده ، دست راستش را بلند نمود و گفت : چیک این کار جدید جالب است . اما موضوع زن در میان نمی باشد .

يك وظیفه آسان و پاک را بستم می سپرم . او هر دو گیلاس را بر از مشروب کرد . یکی را بمن تعارف نمود و گیلاس دیگر را خودش بر داشته صدا زد : بسلامتی تو برادر!

من پس از ماه ها يك چنین مشروب خوب می نوشیدم . پس از بقیه در صفحه ۵۹

بانگاه هایش می پالید ، مجبوراً بحرف آمده گفت : چیک ، من می توانم قضیه ای را که در کلی ویلاند تناق افتایه بشو نشر یح کنم . من يك موش کوچک در دسته دزدان سراغ داشتم ، او مرد او بسادگی از جیب من پول بیرون می آورد ، تو البته او بیبر راهی شناسی من تمام کار ها را دو باره درست می کنم .

به یقین همه چیز درست می شود . من با توجه به گفته هایش به او خیره شده گفتم : یقیناً ! من هیچگاه از او خوشم نمی آمد و حتی پیش از آنکه غنیمتی را که من چپاول زدم و او از من ربوده ناپدید شد ، از هارسی خوشم نمی آمد .

هارسی يك حیوان بود و زما نی پای زنها در میان می آمد و آنقدر از خود ضعف نشان می داد که مانند يك صافی جلوه مینمود و حیثیت يك دستپاك را می داشت و اگر پول نزدش می بود ، مانند ملیونرها لباس می پوشید و موتر خوب سوار شده ، حرفهای احمقانه کمتر می زد .

بهر حال او این استعداد را داشت که وقت شناس بود . بخوبی میدانست چگونه از موقع خوب استفاده کند و نقشه های جالبی طرح نماید . اما ایجاب مینمود که دایماً مراقبش بود ، زیرا بهیچوجه مردی مورد اطمینان و طرف اعتماد نبود . هارسی تمام جزئیات کارش را در قضیه کلی ویلاند به من حکایت کرد . وقتی هر سه اتاق

پس از این گفتار بوتل را بسالا گرفته جلو چشمها یم اینطسرف و آنطرف حرکت داد . و اضافه نمود : بگذار اول چند پیاله برداریم سر را راه دادم که داخل شود فوراً متوجه شدم که او چه میخواهد بطور یقین باز هم در کدام جای يك سیف ، پول را زیر نظر کرده و شخص مورد نظر را برای ربودن محتویات سیف نتوانسته پیدا کند . در کلیك سارقان حرفه ی من به صفت متخصص باز کردن سر سیف ها موقعیت مناسبی داشتم . البته این تصور من بود . اخلاف ما سیفها را توسط بکار بردن ویلینگت می برند . اما برای باز کردن سیف های پول ازین طریق وسایل و تجهیزات پر قیمتی بکار است . من در هر عمارتی می توانستم نفوذ کنم و باشی ایکه در جیب دارم به آسانی و بدون سروصدا قادر به باز کردن دروازه هر نوع سیف می باشم . هارسی در حالیکه منزل من را

اصلاً هارسی پر کلا این کدام رفیق شفیق و یار من نبود . زمانی بود که اگر مقابلم می آمد بسا خوشحالی پوست از سرش کنده جسمش را جلو شیر ها می انداختم اگر در آنزمان از پیش رویم مینگشتم این کار در در حقت دریغ نمی کردم . زیرا او يك مرتبه مرا که شریکش بودم بازی داده و از زیر زبشم خر سوار تیر شده بود . این اتفاق در کلی ویلاند اتفاق افتاد و برای من تا حدی گران تمام شد . يك روز شام دروازه منزل مرا زدند . پس از باز کردن آن دیدم که هارسی پشت در وازه ایستاده و از دیدن او سخت در تعجب شدم . او سر حال و با نشاط کامل زندگی پشت دروازه ایستاده بود . تبسم عریضی در دهان بزرگ و صورت اسب مانندش پیدا بود و يك بوتل هم در دست داشت . هارسی به سرعت اظهار داشت : مزن . چیک . بگذار نخست قدری کیف کنیم تا سرما گرم شود .

سگرت نمیکشم

برای فردا صبح) آن یک غذای دارای مقدار بیشتر مواد قندی تهیه کنید . و پس از آن سعی نمایید آرام بخوابید . در روز های اول ترك سگرت باید شخص زیاد بتپد . بیشتر در هوای آزاد به گردش به پردازد و فراهم ساختن چنان زمینه که در سابق باعث کشیدن سگرت زیاد میشد اجتناب ورزد . همیشه بخود بگوید و تلقین کنید که : من دیگر سگرت نمی کشم .

این ساده ترین شکل تلقین است که میتواند برآستی مفید ثابت شود . هر وقتی دست تان به طرفی سگرتی دراز می شود فوراً با خود از در مخالفت پیشس آییید و بخود تفهیم کنید که چرا نمی خواهید دیگر سگرت بکشید .

ترك كامل اعتیاد سگرت آزادترین شکل از انصراف از کشیدن سگرت بشمار می رود . به روی پرنسیپ ازین ببعده دیگر هیچ سگرت نمی شکم ، پرو فیسر و یوبر کورس ترك اعتیاد سگرت را اعمار کرده است . که تا ایندم در حدود بیش از ۲۰۰۰ نفر از معتادین سگرت موفق به ترك آن شده اند . ازین کورس ها تقریباً بیشتر رهنمای های نشاءت میکند که ما برای کسانی که میخواهند سگرت را ترك کنند طور خصوصی گوشزد میداریم . بهر حال کورس ۵ روزه ترك سگرت به کرمك بیشتر و رهنمایی پرو فیسر ، هم احتیاج دارد .

کورس هایی که پرو فیسر مذکور پیشنهاد میکند به روی تسمه دستجمعی استوار میباشد . اما در صورتیکه شخص خواسته باشد بصورت منفرد طی مذاکرات خصوصی با تصمیم قبلی که دیگر سگرت نمی کشم میشود برای نجات شخص معتاد از شر سگرت اقدام کرد . پرو فیسر و یوبر موفقیت حاصله درین راه را به يك امتزاجی از تلقینات روانی گرفتن دوا و معالجه از طریق اجرای حرکات حواله میکنند . ۹۲ فیصد کسانی که برای ترك اعتیاد سگرت نزد او مراجعه میکنند

وحیده رحمان صحبت میکند

بدی دارد .

«سنجیف کمار توانست در فلم های «پاریچای» و «کوشنش» بسا- «جایا بهادری» همبازی شود . در یکی نقش پدر او را بازی کند و در دیگری نقش شوهرش را . این دو فلم همزمان با هم روی پرده آمد و هر دو پیروزی به دنبال داشت .

آیا ایند و فلم ثابت نمیکند که تماشاگران ما حاضر اند استعداد و ابتذ هر نقشی که باشد ، بپذیرند؟ اما کار باز یگر زن طور دیگر است . من به تولید گرانی که به من رجوع میکردند ، چلنج دادم و گفتم که حاضرم در يك فلم نقشی مادر قهرمان مرد را بازی کنم . به شرطی که در فلم دیگری در برابر همین مرد در نقش زن اول ظاهر شوم . هیچ کسی این شرط مرا نپذیرفت . يك تصادف منظور مرا روشن میتواند ساخت ابازی تولید گری پیشنهاد کرد که نقش مادر «امیتاب بچن» را به عهده گیرم . ولی من نپذیرفتم . یکی از دوستان این تولید گر نزد من آمد تا به قبول این پیشنهاد وادارم سازد اما باز هم نپذیرفتم . چندی بعد ، همین تولیدگر فلم دیگری را به من پیشنهاد کرد . درین فلم قرار بود که نقش همسر «امیتاب بچن» را به عهده داشته باشم . این تولید گر صادقانه به من گفت که اگر پیشنهاد اولش را میپذیرفتم ، هرگز درین فلم دوم نقشی به من نمیداد .

کسانی که به من نزدیک هستند ، هموار در باره آینده ام از نزد من سوال میکنند . من در باره آینده نقشه بی ندارم . اگر ممکن باشد ، می خواهم در هر سال در فلم خوب بسازم . این وضع به من فرصت خواهد داد که رقص را دو باره شروع کنم - کاری را که دوازده سال پیش ابلها نه ترك گفتم - اکنون خیلی آرزو دارم که برقصم و برقصم و برقصم .

به يك چیز دیگر هم زیاد دلچسپی دارم : غالباً در دلم آرزو میکنم که روی صحنه ظاهر شوم . اگر واقعا به دنبال این کار بیفتم ، به آرزو

منظورم شکایت نیست . بادر نظر داشت وضعیتم ، میتوان گفت که من خیلی خوشبخت و خوش طالع بوهام من به حیت هنرمند خوبی شناخته شده ام ، من آدم مسوولی بوده ام و به کار خودم صدقت داشته ام همواره کوشیده ام هر آنچه از دستم بسر میاید ، انجام بدهم و کار هایم را از صمیم دل به پایان رسا نیده ام . همیشه واقع بین بوده ام .

با اینهمه کسانی هستند که می گویند من آنطوری که لازم است ، متوجه شغلم نبوده ام ، آنان میگویند که شاید من يك هنرمند حرفه ای بوده باشم . ولی قاطعیت نداشته ام . اینان میگویند که من نتوانسته ام کارهایم را درست تنظیم کنم . مثلاً این اشتباه بوده است که در فلم (انصاف) در برابر بازیگری چون (پران) ظاهر شده ام یا اینکه بازی کردن نقش مادر در فلم (فاگون) کار درستی نبوده است .

بعد از فلم (فاگون) نقشهای زیاد مادرانه را به من پیشنهاد کردند . این کار هم مرا به خنده می انداخت و هم خشمگین میساخت کار به جایی کشید که یکی از تولید گران از من خواست نقشی مادر را برای «ششی کپور» و «امیتاب بچن» بازی کنم .

در سینمای ما بازی کردن دو نقش مختلف با يك بازیگر ، وضع توانسته اند طی ۵ روز کورس سگرت کشیدن را ترك گویند . پس از گذشت چهار سال در حدود ۴۰ فیصد تارکان سگرت مجدداً به سگرت کشیدن شروع کرده اند . در پهلوی کورس ثابت ۵ روزه انجمن آلمانی برای اموز صحی با همکاری با پرو فیسر و یوبر در بسیاری از شهر ها پروگرام های لکچر و تعلیمی را دایر میکنند که ضمن آن هر يك از اشتراك کنندگان لکچر ها در خلال اشتراك درین گونه کورس ها از دود کردن سگرت دسبرداری میشوند . طی این نوع کورس های تعلیمی سیار معیار نتایج حاصله بین ۷۰ تا ۸۰ درصد می باشد .

خواهم رسید .

اگر درباره ازدواج چیزی نمیگویم به خاطر آن است که فکر ازدواج خسته ام میسازد . این فکر برایم احساس کسالت تولید میکند . تنها چیزی که در این باره می توانم بگویم این است که اگر قرار باشد ازدواج کنم ، خواهم کرد . آنچه مطبوعات در باره روابط من و «صدیق» نشر کرده است ، متأسفم . حقیقتش این است که آرزو ندارم به این شکل ازدواج کنم .

من در باره آینده خودم تشویشی ندارم . حتی اگر نتوانم رقص را دو باره آغاز کنم و یا روی صحنه برآیم ، باز هم کار های دیگری وجود دارد که به آنها بپردازم : از مسافرت خیلی خوشم میاید . من چار یا پنج مرتبه برای فلمبرداری یا شرکت در جشنواره ها به اروپا رفته ام . اما در چنین حالات نمیتوان جاهای لازم را تماشا کرد . آرزو دارم به سفردور جهان بروم . به خصوص به دیدن استرالیا اشتیاق دارم . استرالیا احساس فضا های گسترده و هوای پاکیزه را در من تولید میکند .

شاید هم بمطالعه زبانها بپردازم به خصوص دو زبان مورد علاقه ام ، یعنی دری و فرانسوی - شاید هم يك کارگر اجتماعی شوم . کارگر اجتماعی به معنای واقعی آن ، نه به معنای مردم فریب ، درین مورد جدی خواهم بود - مخصوصاً اگر در يك شعبه رفاه کودکان شامل کار باشم - من عاشق کودکان هستم . شاید هم برای اینکه در منزل همواره کودکان در دور و پیشم وجود دارند . من ده تا خواهر زاده و برادر زاده دارم .

یکی ازین پسران شانزده ساله است و شمش فت قد دارد . من او را «لمبوجی» صدا میکنم . آری ، فکر میکنم کار اجتماعی را مانند يك زن انجام خواهم داد .

به هر صورت ، به نظر آینده ام مواظب خودش خواهد بود . من از تنهایی نمیترسم و فکر میکنم که تنها میتوانم زیست .

آخرین سفارش . . .

ترین سیفها بشمار می رود. از همین سبب سطح زمین اتاق برای گذاشتن سیف بصورت فوق العاده محکم اعمار شده است. این موضوع را تحقیق کرده ام و به آن مطمئن هستم.

خوب و بعد؟ کسی در آن حوالی نیست که ما را ببیند. در اخیر هفته آینده سه روز رخصتی داریم و ما عصر روز جمعه به سراغ سیف می رویم. سه روز برای گرفتن آماده گی های لازم وقت داشتیم و همچنان سه روز دیگر فرصت بود تا متوجه دستبرد به سیف شوند.

من سرم را تکان داده گیلان مشروبم تا به آخر سر کشیدم. و آنگاه درباره هارسی و نقشه اش به فکر رفتم. آیا می توانستم به او اعتماد کرد؟ آیا ممکن نبود که او باز هم در صدر خیانت بمن وحشی گشتن من برآید و اگر از دستش ساخته باشد مرا از میان بردارد.

بقیه صفحه ۲۷

علیشیر نوایی

آفتاب هوای تازه بگیرد و شبها بدون مزه برهم نهادن طور متصل از روی کتاب چشم بر نینداشت ۰۰۰ و از طریق کتب با فلاسفه و دانشمندان و شاعران پیشین داخل صحبت میشد و در اعماق قرون و اعصار فرو میرفت. از صحبت استادان، مصاحبان و دانشمندان بزرگی که بایشان مواجه میگردد، مستفید میشد. صدها دانشمند از جمله آخرین استاد خود - خواجه فضل الله ابو لیت سر قندی را یکایک بیاد آورد. از همه آنها مستون بود.

در دنیای تفکر باز هم با آنان مشغول صحبت شد. درین موقع از بیرون صدای پاشنیه شد. شاعر دقتاً سر خود را بلند کرد. در دروازه با صدایی خفیف باز شد و برارش درویشعلی پس از ستیدان وارد گردید. گرچه او شخص تحصیل کرده و متواضع بود، اما از بسا جهات با برادر خود شباهت نداشت، علاقمند زندگی بی قید و بند، بی پروا و اندکی بطی الانتقال بود. نوایی به چشمان مخمور نیم مست او نگاه کرده، کنایه آمیز تبسم کرد. - برادر، حرف بزنید، در مملکت چه خبر است؟ در ویشعلی در حالیکه می نشست جواب داد: - درین روزها غیر از مناظرات مذهبی حادثه دیگری را نمیشنوم. هر جا میرود مردم ازین رهگذر ناخوشندی ابرو از میدارند. (۱۰)

(ناتمام)

آنکه مشروب از گلوئی هر دوی ما فرو رفت هارسی شروع کرد به حرف زدن.

اگر خواسته باشی می توانی نقشه مرا از نظر بگذرانی، من تمام مراحل کار را روی نقشه آورده ام. هارسی با کف دست به روی سینه اش زده گفت: ماهر دو می توانیم از عهده انجام این کار بدرشویم. نفر سوئی نباید درین معامله حصه بگیرد. آنچه بدست می آوریم نصف - نصف میکنیم! هوم. این طور خوب است. در قضیه کلسی ویلانند یک نفر سوئی هم با ما شریک بود و این چالی بود که مرابه خاطر بانگند تهای سهم رسیدگی میخواستند بکشند. دو نفری بهتر بود. یک مرد مقابل یک مرد دیگر قرار می گرفتیم. این کار را هر وقت می توانستم با هارسی شروع کنم.

هارسی از من سوال کرد: توضیح بیشتری می خواهی؟ با سر اشاره ی کرده گیلانم را برای ریختن مشروب بطرفش پیش بردم. مدتها میشد که مشروب نوشیده بودم. درین اواخر طالع بامن سرناساز گاری داشت. چشمهای نافذ و کوچک هارسی زود متوجه این ناراحتی و نارضایتی من شده اظهار کرد: یک اپار تمان ارزن بیع و فقیرانه داری. لباسها یت هم فر سوده شده. من یک جاکت دبل پوشیده بودم زیرا به علت نداشتن پول نمی توانستم از مرکز گرمی استفاده کنم. علاوه شرح دادن موضوع برای هارسی زاید بود. ولز و می نداشت که برای او میگفتم سر تا به پا در گرفته ام. گا هگاهی به دنبال شغل آبرومند تلاش میکردم. و اینجا با آنجا در یک دفتر کار مینمودم.

او یک ورقه کاغذ را از جیب بیرون آورده، قات آنرا باز کرد. من خودم را به روی نقشه دقیقاً طرح شده هارسی خم کردم. به روی کاغذ محض یک طبقه یک عمارت با اتاقها و دهلیز های آن رسم شده بود. جای دو زینه و یک لفت هم به روی سکیج دیده می شد. اما از اشخاص اسمی وجود نداشت. هارسی با انگشت خود به عمارت یک منزله به روی نقشه اشاره نموده اظهار داشت: ساره ترین غنیمتی که

دفتر است و یک اتاق دیگر که سیف را در آنجا مانده اند. من کلید دروازه های تمام اتاق های این طبقه را پیدا کرده ام.

هارسی درختم کلامش کلیدها را از جیب بیرون آورده پیش چشمم قرار داد و آنگاه دنباله حرفش را از سر گرفت: این کلیدها را بواسطه یک نفری که سا بقاً در آنجا کار میکرد قالب گرفته بودم.

هارسی پارچه های یخ را در میان گیلان انداخته چند بار شور داد و صدای بهم خوردن پارچه های یخ بسا جوار گیلان بلند شد.

هارسی به ادامه صحبتش توضیح داد: من سیستم زیگنال خطر عمارت را بلند هستم او به آخرین اتاق به روی نقشه اشاره کرد: سیف در همین اتاق کوچک قرار دارد.

محل محافظت سیف درست همینجا است.

مارک آن چه نوع است؟

هارسی لیخندی زد. یک جنس قشنگ و بزرگ آن است. من ازین نوع سیف در عزم تا آیتند ندیده ام. اما اینقدر میدانم که بسیار چندید نیست. به گمان غالب ۱۰ تا ۱۵ سال پیش ساخته شده، و یکی از سنگین

تا امروز بچنگ آورده استی. در جوابش گفتم: تو اینطور فکر میکنی؟ به نقشه دیده پرسیدم: این چیست؟

جوهر و زیورات. به احتمال قوی همه اش الماس است. رسیدن تابه نزدیکی جوهر کار یست سهل من یک نفری را می شناسم. اما تو با سهم خود هر چه میخواهی، مجاز هستی.

هارسی شانه ها یشر اتکان داده، تبسمی به روی من زد و بوتل مشروب را بطرفم دراز کرده من گیلانم را یکبار دگر هم از مشروب پر نمودم. سگری بر داشته، هارسی یک سگرت لایتر نقره ی را از جیب بیرون آورده سگرتسم را روشن کرد و من از او خواستم به حرفها یش ادامه دهد.

خوبست. برای توضیح می کنم. ازین کوچه تنگ می توانیم خود مانرا به عمارت مورد نظر برسائیم. اما به طبقه سوم بالا می رویم.

اوبه روی نقشه محل کوچه و راه بالا شدن به طبقه سوم عمارت را بانگشت خود بمن نشان داده اضافه نمود. درین طبقه عمارت محض دفاتر وجود دارد. پنج اتاق

بقیه صفحه ۲۱

قربانی پول

اندرون خندید و از استین ما ریگرفته و گفت:

- چی: خنده زیبای من قهر شده؟ بیا نزدیک و همراهی با دارت اشتی کن بشیمان نخواهی شد فهمیدی؟ بیا که اگر همراهی می آشتی کنی. که آشتی کنیم من از کارت در خانه و صورت زیبا یت رضایت کامل دارم. ساندو سن میخواست دست خود را دور کمر ماریا بیندازد ولی وی از نزد اندر سن با خنده بلند دور شده و بطرف مطبخ دوید کاپیتان در چوکی آرام نشست و بد روازه مطبخ که در عقب آن اکذ ون ماریا بود می تگریست و میداور بود که ماریادو باره خواهد آمدولی ماریا سر خود را از دروازه بیرون و صورت پر از خنده را بوی نشان داد کاپیتان بطرفش خندید و اشاره اش نمود که نزدش بیاید ولی دید که ماریا از جایش بلند شد و بطرف مطبخ دو ان گشت دروازه مطبخ را بست و کاپیتان دوباره بچو گیش نشست.

ناتمام

ماریا در حالیکه ابرو ها را در هم می کشید و از وی دور میشد گفت: - اگر تو برستی یکمرد خوب هستی وعده بده که کمک خواهی کرد تا من و میت بزود ترین فرصت عروسی کنیم. میت میخواست به پای خود ایستاده شود یک مغازه ویایک گشتی خورد بفرود. ساره حالا دانستم در ینصورت یک خانم بو لندار برای او ضرورت است بلی درست است حالا بیاد دارم که او داجع بیگزن نروتمند بامن صحبت نموده بود بین ماریا این خیال میت معنی اینرا دارد که تو از قصد ت بگری و من خیلی مسرور میشوم اگر تو اینکار را بکنی. ماریا سرش را پایین انداخت تا تقیر قیافه اش را کاپیتان نه بیند وی لفظه بعد سرش را جسورانه دو باره بلند نموده و گفت:

- من امید را از دست نمیدهم و من طوریکه مردم فکر میکنند غریب نیستم - راجع به میت حال همراهی من مگب نزن من عقب میت و کسی دیگر نمی روم.

وضع گلیم و برگ بافی

برای ما خیلی مشکل است ، و توان خرید آنرا نداریم ، اصلا مواد خام این گلیم از بز ها و گوسفندان خود ماست ، ماده دانه گوسفند و پشم دانه بز داریم البته تار های تناسب گلیم از پشم بز است که خیلی درشت است و برگ خلاف تار های بافه گلیم از پشم گوسفند است که بسیار نرم میباشد .

اگر ما تمام وقت خود را بگلیم بافی بگذرانیم ، کار خانه ، تهیه علوفه تازه برای مواشی شیری ، کمک با مردان در کار های دهقانی را چطور کنیم .. علاوه بر آن پشم مواشی ما که در طول یکسال دو مرتبه گرفته میشود ، به مشکل یکدانه گلیم ساخته میشود .

دست های کفیده ، چهره آفتاب سوخته و قیافه چرو کیده اش که نمایانگر زحمات ورنجهای بیکرانوی است ، در هنگام ترك آنجا باغورور خاصی بامن خدا حافظی میکنند و میگویند :

نمیدانم که شما از پرسیدن طرز بافتن گلیم چه مقصد دارید .

هر چه اصرار میکنم که اجازه دهد از ایشان عکسی در حال بافتن گلیم بگیرم ، قبول نکردند . زن پیر باقیافه اندو هکین مانع میشود و میگوید :

چطور اجازه میدهم که تو از دختران جوانم که تا بحال کسی تیز طرفش دیده نتوانسته عکس بگیرد و خدا نخواستہ در کدام جای چاپ کنی و ما را پیش سیال و شریک شرمندہ بسازی . وهم آینده دختران جوان مرا که درین روز ها خواستگاران زیادی پشت دروازه ما میاید ، خراب بسازید .

می بینم که اصرار فایده ندارد پیش شان خدا حافظی مینمایم .

هنگام که گلیم بافان را ترک میگفتم سوالاتی زیادی در ذهنم خطور میکند : اگر طرز بافتن گلیم را از صورت بدوی آن نجات بخشیده و اصلاحات در طرز بافتن آن بوجود بیاورند و یا بشکل کار گاههای کوچک وینا

پیراهن ، واسکت های زنانه ، جاکت و دامن و غیره مهارت تام دارند ، عده محدودی که توان اقتصادی دارند و ماشین خیاطی خریده می تواند توسط آن البسه فایملی و حتی همسایه های خود را میدوزند ، تعاون و همبستگی خوبی که در بین فایملی های این مناطق وجود دارد ، امور زندگانی خود را باوحدت و هماهنگی و نوعد و سستی شانه بشانه همدیگر به پیش میبرند . آنچه قابل تأمل و در خور یاد آوری میباشد اینست که مولدین کشور بهر سویه و پیمانها ای که باشد ، قابل تمجید ، در خور تحسین و تقدیر است ، در عصر حاضر که انسانها در هر ساحت علوم و زبروز به پیشرفت های و اختراعات حیرت انگیزی نایل شده اند ، ماشین و آلات تخنیکی همدوش با این تغییرات شگفتی انگیز و روز افزون با دگر گونیها و اصلاحات تازه ای پیشتر مجهز و آماده میشود ، چه میشود که

برای بکار انداختن قوای بشری اینگونه مناطق ما شینهای برگ بافی و گلیم بافی تهیه شود و در ایام بیکاری که مردمان این مناطق از مشغولیت های زراعتی و مال داری فراغت حاصل میکنند در یکنوعه فابریکه ها و یا کار گاه ها مصروف شوند تا از یکسو به ترقی و تحول وطن عزیز خود سهم فعال و مثبت بگیرند و از سوی دیگر وضع اقتصادی شان بهبود یابد ، زیرا اساس هر پیشرفت همان افکار ارام و خیال آسوده از مشکلات اقتصادی است ، هنگامی انسان میتواند در فعالیت های اجتماعی فعالانه سهم بگیرد و با صداقت و ایشار خدمت بنماید که دچار مشکلات اقتصادی و حیاتی نباشند ، زمانیکه احتیاجات یک فرد بصورت اساسی تامین شود و یا راه های مشروع تامین مایحتاج زندگانی برای شان باز شود در آنصورت سعی و تلاش شان هم از روی صمیمیت و فدا کاری خواهد بود ، البته دور نیست آن روزی که با کاروان تمدن و ترقی همگام شویم .

اگر چه طرز بافتن برگ با گلیم چندان تفاوت ندارد ، مگر برگ یک نفر میباشد در حالیکه گلیم را حداقل باید سه نفر در یکجا ببافند ، بافتن برگ یکی به صورت (تان) دیگری بنام (ماشو) که اولی دارای عرض یکمتر زیاد تر و دومی بیست و پنج سانتی متر میباشد ، صورت میگیرد . برگ های پشمی بصورت عموم از پشم های گوسفندان و پت بز که متماثل برگ سرخ کمرنگ میباشد ، بافته میشود در یافتن نوع تان از شانه های چوبی و در ماشواز شمشیرک چوبی استفاده میگردد شمشیرک که عینا قسم شمشیر است از چوبهای درختان متمر که خیلی مقاوم و مستحکم است ساخته میشود و در حصه لبه یادم آن دندانه های کوچک درست میکنند و توسط آن خیلی خوب بطور یکنفری بافت انجام میدهد .

ازین دو نوع برگ که بعد از بافتن و کمی رنگ دادن همراهی رنگهای ریشه نباتات توسط مردان بالای تابه سنگهای که توسط آتش گرم میشود از یک تا دو روز مالیده می شود تا پت پیدا کند - رنگ دادن برگها از ریشه و بیخ سرخ خاری که رنگ متمایل بسرخ دارد بعمل میاید .

کالا های که از برگ محلی ساخته میشود عبارت اند از بالا بوش کرتی ، شلوار چین خواب ، چکمن ، واسکت ، بطون پای پیچ ، کلاه و دسترخوان . زنان این منطقه بخامکدوزی و گلدوزی ، کلاه ها ، پوش بالشست یا متکا ، دسترخوان ، پوش دریشی

مردی با نقاب بقیه

در حالیکه هم اکنون اعتراف میکنم که به اثر همین مسافرت خودم رانست به دو ساعت پیش بهتر احساس می نمایم . حلقه فیلم را هم می خواهم .

آنها می بانیست منتظر میماندند تا فیلم را در يك پوش کسارت انداختند سپس يك والک کو ملا کردند تا وزیر به داخل ابو لانس برود که جلو کار خانه سلینسکی منتظر بوده در ساعت ۱۵ کم ۱۰ شب فرمان تعویق اجرای حکم اعلام آماده امضای علیا حضرت ملکه انگلستان شد و ذیک این فرمان را بدست آورد عجیبتر اینکه وزیر داخله بدون هیچ اشکالی حاضر به پذیر فتن دیک شد . وزیر به معاونت دیک با دیک خوب دست به پای خود به داخل موتر سوار گردید .

در مقابل قصر بزرگ ، موتر ها پشت سر هم ایستاده بود . آنشب نخستین شب جشن موسمی سال ماسکه بود و حال مملو از مهمانها بوده بصورت يك تابلوی فراموش نشدنی در آمده بود .

بقیه صفحه ۶۲

النسین



مسؤول مدير :

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

کور تيلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری وات

داسترالایه

په باندنیو هیوادو کنبی ۱۵۲۴الر

دیوی گنبی بیه ۱۳ افغانی

په کابل کنبی ۱۵۰۰ افغانی

تيلفون : مدیریت توزیع و شکایات

۲۶۸۵۴

دیو

را زد ، فکر کرد عمویش مریضی است و مادرش بسراخ او رفته ، با گامهای تند و لرزان بسوی اتاق عمویش راه افتاد .

در راه که باز کرد ، صحنه ی وحشتناکی مثل يك دیو در برابرشی ذهن گشود ، دیویکه در افسانه ها شبها از پدرش شنیده بود .

مادر نیم برهنه اش زیر هیكل بزرگ و شکم باد کرده عمویش با آن کله تاس و چشمان سرخ و قرمز خون گرفته اش بخوبی دیده نمیشد .

مصطفی نمیدانست چه کند یگانه پناهگاهش ، کنام گرگ شده بود ، لانه ی دیو شده بود ، خود را خالی و تنها و بیگانه از همه کس احساس میکرد ، چشمان سیاهش به اشک نشست و بی آنکه بداند چه میکند ، سرش را محکم به تیغه دروازه زد و خون مثل جوی زیرپایش

براه افتاد ، رگبار های باران تند و وحشت انگیز ، به شیشه ها میخورد و در بیرون ، باد و باران و رعد و برق توفان میکرد .

صبح آنشب از باد و توفان اثر می بچشم نمیخورد ، اما این رعد و برق و توفان همچنان در ذهن مصطفی ارامه داشت ، با این تفاوت که باران در ذهن و رنگ خون را اختیار کرده بود .

مصطفی دیوانه شده بود پس از آنروز بچه های همبازیش بجای مصطفای شار و خندان و بازگوش با مصطفای دیوانه سر و کار داشتند ، اما همچنان او را دوست میداشتند ، برایش نان و پیر می آوردند ، تربوز می خریدند ، با او به ساحل میرفتند ، اما اینبار مصطفی بجای شنا و باز یکردن ، برای آنان قصه اش را میگفت ،

قصه ی دیو و باد و باران و توفان را و بچه ها با حسرت به قصه ی او گوش میدادند : «بود نبود يك دیو بود يك دیو سیاه ، چشما یش سرخ بود مثل خون ، قدش بلند بود ، بسیار بلند ، تمام جانش و پشت دستا یش پر از موی بود ، شکمش بزرگ بود ، برابر چار تا تربوز ، یکشو که باران می بارید ، شمال و توفان بود الماسک و بابه غرغری شکم آسمانه پاره کد و دیو سیاه از

مابین ابرا پائین شد ، ده خانی ما آمد ، مادر جانمه همراهی خود بورد خوره ده سرش انداخته بود ، می خواست او را بکشد ، مه رفتم که مادر مه خلاص کنم ، دیو ده جان م آمد ، چشما یش سرخ بود ، می خواست مره بخورد ، مه رفتم ده بغل مادر جانم ...»

بچه ها با حسرت و اندوه به قصه مصطفی گوش میدادند ، بیش از بیست بار این قصه را از مصطفی شنیده بودند و باز هم دل شان می خواست آنرا بشنوند ، مصطفی که قصه اش به همینجا میرسد ، گریه اش میگرفت ، بچه ها دلاسا یش میکردند و او دنباله ی قصه اش را میگرفت : «... مه رفتم ده بغل مادر جانم ، لیکن مادرم مره به طرف دیو سیاه تپله کد ، سر مه شکست و دیو سیاه باز خوره انداخت ده سر مادر جانم ، باران می بارید توفان بود ، بابه غرغری و الماسک شکم آسمانه پاره میکد و دیو سیاه مادر جانمه همراهی خود بورد ، ده مابین ابرا ، ده پشت آسمان گم شدن .»

در آن بعد از ظهر آتشگرفته که باز درجه ترین به جهنمی تبدیل شده بود ، وقتی پلیسها رفتند بچه ها آمدند و مصطفی را با خود به ساحل هیرمند بردند ، مصطفی قصه اش را برای آنها گفت ، هنگامیکه بچه ها بسوی شهر برمیگشتند ، مصطفی با آنان نیامد ، از دیو میترسید ، میگفت : «دیو از ... پائین شده ، امروز مره زد ، اگه ده شار بوم مره میکشه ، مه همینجا می باشم ، مره ده شار نبرین ، دیو مره میکشه ...»

بچه ها به شهر بر گشتند و مصطفی همانجا نشست يك چوچه سنگ مردنی را که آنجا سر گردان بود ،

بقیه صفحه ۳۳

مابین ابرا پائین شد ، ده خانی ما آمد ، مادر جانمه همراهی خود بورد خوره ده سرش انداخته بود ، می خواست او را بکشد ، مه رفتم که مادر مه خلاص کنم ، دیو ده جان م آمد ، چشما یش سرخ بود ، می خواست مره بخورد ، مه رفتم ده بغل مادر جانم ...»

بچه ها با حسرت و اندوه به قصه مصطفی گوش میدادند ، بیش از بیست بار این قصه را از مصطفی شنیده بودند و باز هم دل شان می خواست آنرا بشنوند ، مصطفی که قصه اش به همینجا میرسد ، گریه اش میگرفت ، بچه ها دلاسا یش میکردند و او دنباله ی قصه اش را میگرفت : «... مه رفتم ده بغل مادر جانم ، لیکن مادرم مره به طرف دیو سیاه تپله کد ، سر مه شکست و دیو سیاه باز خوره انداخت ده سر مادر جانم ، باران می بارید توفان بود ، بابه غرغری و الماسک شکم آسمانه پاره میکد و دیو سیاه مادر جانمه همراهی خود بورد ، ده مابین ابرا ، ده پشت آسمان گم شدن .»

در آن بعد از ظهر آتشگرفته که باز درجه ترین به جهنمی تبدیل شده بود ، وقتی پلیسها رفتند بچه ها آمدند و مصطفی را با خود به ساحل هیرمند بردند ، مصطفی قصه اش را برای آنها گفت ، هنگامیکه بچه ها بسوی شهر برمیگشتند ، مصطفی با آنان نیامد ، از دیو میترسید ، میگفت : «دیو از ... پائین شده ، امروز مره زد ، اگه ده شار بوم مره میکشه ، مه همینجا می باشم ، مره ده شار نبرین ، دیو مره میکشه ...»

بچه ها به شهر بر گشتند و مصطفی همانجا نشست يك چوچه سنگ مردنی را که آنجا سر گردان بود ،

بقیه صفحه ۳۳

قدرت عشق

اودر برابر قهرمان فلم کوبایی رنگ میبازد و به کوه دکی مبدل میشود .

در نتیجه ، فلم با حرکت یکنواختی به جلو میرود و فراز و نشیب فلم را به سختی تشخیص میتوان داد و جنبش آن را به سختی احساس میتوان کرد .

محکم در بغلش فشرد و با او روی رنگهای داغ ساحل دراز کشید . سنگ عرو میگرد و سر و صدا راه انداخته بود اما مصطفی به هیچ قیمتی حاضر نبود آن را از دست بدهد ، گویی از تنهایی میترسید ، دیوسیهام بسراغش بیاید ، شاید سنگ را نگه داشته بود که از او دفاع کند .

از روز خستگی روی رنگهای گرم و نمناک ساحل خوابش بسرد ، در خواب هم دیو سیاه آزارش میداد ، خواب میدید که : دیو سیاه با پنجه های سنگینش میخواست او را خفه کند ، مصطفی از لای پنجه های او فرار میکند دیو بدنبالش میدود و پدرش که سر خود را از وسط آبهای دریا بلند کرده ، او را بسوی خود میطلبد ، مصطفی درون آبهای کف آلوده ی هیرمند به آغوش پدرش پناه میبرد .

ناگهان وحشتزده از خواب بسراخاست و چوچه سنگ را که باغفرار گذاشته بود دنبال کرد ، وقتی آن را گرفت محکم میان بازو های لاغرشی فشارش داد و دو باره روی رنگهای ساحل دراز کشید .

فردا که بچه ها در شهر سراغ مصطفی را گرفتند ، او را نیافتند ، آمدند کنار هیرمند ، همانجا که روز گذشته مصطفی قصه اش را برای شان گفته بود ، اما از مصطفی خبری نبود ، به جستجوی او پرداختند و بالاخره او را پیدا کردند .

چند قلم آنسو تر ، آنجا که آب دریا ته میکشد ، نقش مصطفی روی سنگهای کنار ساحل دراز افتاده بود . بچه ها بالای سر او جمع شدند ، مصطفی ، سیاه شده بود ، کبود شده بود ، شکمش بالا آمده بود ، جای یک زخم عمیق و چرکین روی شقیقه اش دهن باز کرده بود و چوچه سنگ همچنان دم کرده و بادآورده پهلویش افتاده بود و در آستانه ی مرگ تنهایش گذاشته بود .

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

بقیه صفحه ۳۳

زلزله و عواقب

موترها تکانه های مذکور را در حال حرکت حس و بعضی اوقات باعث حوادث ترفیکی میشود .

درجه ۸- طوفان - بسر عست ۲۵۱۰ - ۵۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) فیل پایه های عمارات مینارها و مجسمه های یاد گاری ویران ، مبل در داخل عمارات پرا گنده میشود و تغییراتی در آبهای زیر زمین و تصادمات ترفیکی رخ میدهد ، عمارات ویران میشود .

درجه ۹- ویرانی - بسر عست ۵۰۱ - ۱۰۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) صدمات فوق العاده به عمارات وارد کرده و حتی آنها را از تهداب بیرون میکشد در زمین سوراخ ها بوجود آمده و نل ها شروع به کفیدن میکنند .

درجه ۱۰- ویرانی شدید- (بسرعت ۱۰۰۱ - ۲۵۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) عمارات را از تهداب بکلی منهدم ساخته آنها از سواحل دریا ها فوران میکنند .

درجه ۱۱- کتستروف - (بسرعت ۲۵۰۱ - ۵۰۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) تماما آبادی و بل هارا ویران درزهای عریض در سطح زمین تولید میکند نل های آب ، گاز و پایب های زیر زمین پاره شده خطوط آهن شدیداً با هم پیچیده و ویران میشوند .

درجه ۱۲- کتستروف عظیم - (به سرعت بالاتر از ۵۰۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) شهر ها بکلی ویران و نابود گردید در سطح زمین چین خوردگی های شدیدی تولید میگردد و بالاخره خرابی قشر زمین و شکل تو پو گرافی زمین را تغییر میدهد .

بقیه صفحه ۱۹

بقیه صفحه ۱۹

بقیه صفحه ۱۹

بقیه صفحه ۱۹

بقیه صفحه ۱۹

بقیه صفحه ۱۹

بقیه صفحه ۱۹

بقیه صفحه ۱۹

صفحه ۶۱

گورنیک ر بژی

از پایی موفقیت دیگر است که کلوب مذکور نصیب شده است. در لسنت مسابقات اروپایی که این تیم با تیم های معروف مسابقه انجام داده است اکثر شطارت و مهارت فوق العاده از خود نشان داده است. بزرگترین مسابقه های جام اروپایی تیم گورنیک که تا امروز خاطره خوب آن در دماغ مردمان آنجا هنوز هم باقی مانده است عبارت از مسابقه تاریخی یکم هزار نهمصد شصت هفت این تیم با تیم سویدن در استا کهلم بود سپس بر تیم (رینامو) کیف شوروی غالب و داخل فاینل گردید تیم ما گورنیک با ماتجستر یونایتد سه مسابقه بزرگی را انجام داده که در انگلستان، اتریش و وارسا صورت گرفته که بعد از سومین مسابقه با مانچستر سیتی، گورنیک قایق و داخل فاینل گردید.

مردمان پولند هیچگاه مسابقه فوتبال رو مانتیکی این تیم را با تیم روم در ایتالیا فراموش نمیکنند که چندین هزار تماشاچی تلویزیونی از اهالی پولند باز گشت این تیم را که موفقیت های بزرگی را در روم نصیب شده بود در میدان هواپی وارسا با بی صبوری زیادی انتظار میکشیدند.

در مسابقات المپیا بی مونسشن یکم هزار نهمصد هفتاد و سه این تیم مهارت غیر قابل ملاحظه ای از خود در مقابل تماشاچیان جهان نشان داده اند و مدالهای طلا را از همه اولتر این تیم نصیب شد. هر مدال نه تنها طلا بلکه گوهر قیمت بهای برای هر فرد پولندی محسوب میشود.

در خزان یکم هزار نهمصد هفتاد و سه، تیم گورنیک بزرگترین مسابقه فوتبال خود را با تیم معروف انگلستان در وارسا مساویانه انجام داد دو ماه بعد آن که آخرین میچ جام جهانی در لندن صورت میگرفت مطبوعات

گریستوف کلمب

به غیاب کبسی در مهاجرینو دخیای به خای کیلو، دبو میانو دژی دژده کری اود سرو زرو دکانو دموندلو به باره

مردی بانقاب بقه

فرمان مهر و امضاء شده بود، وزیر داخله خطاب به دیک گفت: فرمان به تاخیر انداختن حکم اعدام به مهر و امضای سلطنتی هم رسیده است. اینرا بگیرید و برای نجات جان محکوم عجله کنید تا وقت تلف نشود.

خوشحالم که تا اینجا از تلاش مثبت کار گرفته اید.

دیک در حالیکه بسوی دستی که به طرفش دراز شده بود خود را خم کرد، در همان لحظه احساس فتح مینمود و برای یک لحظه خطر وحشتناک که زندگی رای را تهدید میکرد

فراموش نمود. وقتی به وزارت داخله باز گشت، با اظهار سپاس

سکزاری بی پایان و هیجان زاید، لومفی از وزیر مسهربان و با درد

خدا حافظی کرد سپس بیک جست از زینه ها بالا رفته وارد اتاق کار

خورد شد و گوشک تیلفون را برداشته از مرکز تیلفون خواست او را با

دفتر گلا سته ۸۵۸۵ رخ کند. دیک از آن پس برای لختی در تیلفون

منتظر ماند چند دقیقه گذشت و آوازی از آنطرف سیم جواب داد:

معذرت می خواهم. گلا ستر جواب نمیگوید.

مثل آنست که لین های مخابره تیلفون را قطع کرده باشند.

دیک گوشک تیلفون را سر جایش گذاشت. در همان لحظه فکرش در

اطراف بقه به فعالیت آغاز کرد. بقه هنوز زنده بود. بر سر قدرت بود

با هو شیاری و بیداری کامل او ضاع را مراقبت مینمود و مسلما در کینه

توزی چنان اصرار می ورزد که تا انتقام نکشیده، آرام نخواهد نشست

وقتی، الک به دفتر کار خار نوال دولت وارد شد، دید که دیک پشت

میز نشسته سر گرم انشاء چند تلگرام بوده همه تلگرام ها

عنوانی مد یسر محبس گلا ستر نوشته شده و از طرق

مختلف به گلا ستر فرستاده میشد متن تمام تلگرام ها یک چیز بود:

فرمان التوای حکم اعدام جلیم کارتر در راه رسیدن به گلا ستر است.

الک پرسید: این تلگرام ها برای چیست.

(ناتمام)

جواهرات گرا قیمتی که خانمهای اشرافی به گردن و انگشتها داشتند

یو یفور مهای سرخ عنابی، آبی و سبز تیره رنگ دیپلو ماتها، در

خشش مدال ها و نشان های بسی حساب مانند ستاره های آسمان

و بیش از همه تنظیم یک چنین محفل با شکوه دیک را محو ساخته

بود و در آن حال نظیر یک چهره خسته بود که نقطه کا ملا مخالف

را در میان مدعوین میساخت، به یک قیل پایه تکیه داده همان قسمت

ساخته را برای حرکت و جنبش مهمان ها باز گذاشت.

وزیر لنگ لنگان در پشت یکی از پایه ها ناپدید شد و تقریبا به فاصله

کوتا بر گشته به سوی دیک با انگشت اشاره نمود دیک بدتبال او

روان شد و از میان پیشخدمت های که لباس سرخ و طلا بی پوشیده و

موهای سییدی داشتند عبور کرد تا اینکه پشت یک دروازه رسیدند. در

آنجا یک پیشخدمت دیگر منتظر شان بود.

پس از سر گوشی مختصر بین وزیر و آن مرد، پیشخدمت بانواختن

انگشتی به دروازه اجازه ورود خواست یک صدا از داخل اجازه

ورود داد. آن یو نیفورم سر خرنک جزایی به کن داشت. به روی سینه

اش بصورت جلیبیا یک فیته آبی پراز نشان های متنوع انداخته بود. در

نگاهش آثاری از محبت، انسانییت و همدردی پیدا بود دیک درین محفل

هرگز انتظار چنین پیشا آمدی را نداشت. آن مرد به دیک یک چوکی

تعارف کرده سپس اظهار داشت: خوبست حال موضوع را به تفصیل

بگویند.

وقتی به تمام جزئیات مساله آگاه شد، کاغذ به تعویق انداختن حکم

اعلام را گرفته، یک سطر زیر آن نوشت و سپس به همراهی وزیر به

داخل اتاق دیگر رفته، به فاصله

(هند دبر اعظم) کشف پخپل نامه ثبت کری له همدغه امله به بیرته

راتنگ کبسی بیره کوی، دوی یسا خلور ورخی وروسته (پینتا) دبیری

سره چه اوه هفتی مخکبسی ورکه شوی وه، مخامخ گیری.

جهان مخصوصا مطبوعات و رایورتر تلویزیون و رادیوی اروپایی مصاحبه های با این دو تیم معظم انجام دادند.

اهالی لندن و وارسا نتیجه مسابقه را در مقابل تلویزیون واستودیم

به بیصبری زیار انتظار میکشیدند بالاخره مسابقه در لندن به نفع تیم

گورنیک پولند خاتمه یافت که در لندن، خا موشی مطلق حکمفرما

گردید. برخلاف در همان نیمه شب غریبی، هلپله و شادی در جاده های

وارسا تا حوالی صبح ادامه داشت. این موفقیت تیم گورنیک پولند را

بیشتر به تشویق کشانیده و در همین مسابقات جام جهانی که اکنون در

اتحادیه آلمان فدرال ادامه دارد، باز هم پیروزی نصیب این تیم شده و بر

تیم های تی غالب گردید.

رئیس کلوب سپورتی گورنیک ریزی (ایریک وایزر) و بسپتر یس

فتبا لیست تیم مذکور «ولدمیریز لب ناسکی» میباشند. که محبو بیت

خاصی لوپ مردمان پولسند دارند و بویکه بیای او برسد حتما داخل

گول حریف میشود و مهارت خارق العاده ای از خود در هر مسابقه نشان

داده است.

چنانچه در مسابقه فوتبال تیم گورنیک با لیکی در مقابل ۱۶ هزار

تماشاچی تنها ۴ گول توسط همین گولر ۲۷ ساله بر گول رقیب حواله

گردیده است استودیم این کلوب گنجایش ۳۰ هزار نفر را داشته و

جهت مسابقات شبانه نیز مجهز میباشد.

(۱) شنلا نسک منطقه زغال سنگ و صنعتی جنوب پولند است که از

برنه وس ترین مناطق جنوبی پولند بشمار میروند فوتبال از سپورت های

درجه یک این منطقه بشمار رفته و یگانه شکل طبقه کارگر معادن

زغال این ناحیه میباشد.

کبسی خیر نی وکری. د ۱۴۹۳ کال دجنوری د خلورمی نیتی به گپیخ

کلبوس د بیرته را گرخیدو دپاره تصمیم اود (نیتا) دبیری حرکت کوی

اود اسپانیی خواته درومی. کلبوس ویریری چه د (پینتا) دبیری لهه نه مخکبسی اسپانیی ته ورسیری او (مارتین الونزو پینزون)

«قدرت عشق»، يك فلم بی قدرت

فلم (قدرت عشق) از آن مر کبهای بی تو کیببست که نامش را میگرداند (تولید مشترک) . بدین معنی که چند نادم در ووم، پارامس و سوزیه سرد همدگر میبندند. عهدهای یسان را میگذارند - گاهی هم معنی دیگری از امرکا میخوانند و تصمیم میگیرند تا (فلم مشترکی) رابه بازارهای اروپا آسیا و آفریقا عرضه کنند و میکنند . و غالباً ترورده کار شان پدیده های درجه سوم ستمایست رسمی هم شمشیر میکنند و فلم درجه دومی میکشند . ولی به هر صورت مقدری پولی از جیب من اوشما صاحب میشوند و به فکر (تولید مشترک) دیگری میافتند و این دورادمه میباید (تولیدهای مشترک) یکی پس از دیگری روی پرده میاید و من و شما و پیروی بچی ادی میر ویم و این (تولیدهای مشترک) را تماشا میکنیم . و خوش هم هستیم که فلم دیده ایم . سر دو بی تحرک

فلم (قدرت عشق) يك پدیده سینمایی بی قدرت است ! برای اینکه هر چه نه باشد ، از (تولید های مشترک) به شمار میرود و احتیاط حکم میکند نه بر هر چه و تولید مشترک) است ، نمازیم ، زیرا گاهی این سینماگران تر میکنند و فر می کنند و چیز خوبی از زیر دست شان بر میاید ، ولی (قدرت عشق) چیز خوبی نیست و گفتن این جمله احتیاط زیادی را هم نیاز مند نیست .

اصلا احتیاطی ضرورت ندارد . زیرا این فلم از آن تولید های درجه سوم است که چنگی به دل نمیزند نه شور میافزیند و نی غصه میزا ید . آدم از دیدنش خسته میشود .

فلم (قدرت عشق) از فلمهای ویسترن و به اصطلاح خودمان از فلمهای کوباییست . ساختمان فلم از همان ساختمان های مثلثیست که من باری در روزنامه (انیس) در باره این ساختمان چیزهای نوشته ام . این

مثلث مثل هر مثلث دیگری سه ضلع دارد . این سه ضلع در فلم به خوبی نمایان و قابل تشخیص است : يك ضلع دسته بد کاران است . ضلع دیگر « قهرمان فلم است . و ضلع دیگر مردم بلا تکلیف . سر انجام دو ضلع ، یعنی قهرمان و مردم شهر با هم میسازند و ضلع سوم را بود میکنند . آنوقت ، از مثلث زاویه بی باقی میماند که هیچ معلوم نیست که پس از آن چه شکلی رابه خود خواهد گرفت . ظاهراً به این شکل بعضی علاقه بی هم وجود ندارد نه فلمساز علاقه میگیرد و نی تماشاگر .

تیراز فلم ، با شکلهای انتزاعی خودش ، جالب است . چنانجا لب که تماشاگر میبندد با یگو از آن فلمهای عمیق روشنفکرانه با به رو است . ولی وقتی فلم آغاز میشود ، تماشاگر کار کشته بیدرنگ قضیه (تولید مشترک) و پدیده درجه سوم را در میابد و امیدش هوا می کنند و

خلقش تنگ میشود . فلم (قدرت عشق) نه ادغی فلمهای کوبایی را دارد و نی تحرک و جنبش آنها را ، البته چند تا انگیزه کسبی و چند تا اسپ دوانی در فلم موجود است ، و لی هیچ کدام حرارت و تحرکی ندارد . سرد و بیجان است .

آدمهای فلم هم در شخصیتهای شان چیز تازه بی ندارند . و آن چیز های کهنه را هم خیلی ناقص دارند این آدمها را در خیلی از فلمهای کوبایی دیده ایم ، و غالباً صلاحیت سنگینی و قدرت داشته اند و رفتار شان برایمان آشناست : آدمهای ثروتمندی او و کله شخصی از مردم باج میگیرند و بر درایی خود شان میافزیند . مردی که از حادثه و ماجرا میگریزد ، ولی سر انجام به ماجرا کشا نیده می شود . زمان تنهایی که به پیشتیبان ضرورت دارند ، تنها

(بربنندی) بچهره نسبتاً خوب است ولی در باره این چهره دو نکته میتوان گفت : نخست اینکه ، چنین آدمی را پیاده شدن بر زمینة يك فلم کوبایی ، در نقش قهرمان فلم ، نمیزید .

دو دیگر اینکه ، تکامل و دگرگون شدن او گنگ و مهم است . تنها یکبار میگوید : (میتوانم مثل گذشته سواری کنم . فقط گاهی دستهایم میرزد .)

ازین گفته او روشن نمیشود که او در گذشته چه کاره بوده است . قهرمان فلم کوبایی مثل صحرا وسعت دارد . مثل کوه مفرور و انعطاف نا پذیر است . مثل صخره سخت و خشن و سنگین است و مثل بیا بان سختیها را تحمل میکنند ، ادبیات کوبایی حکم میکند که همین طور باشد ، و قهرمان فلم (قدرت عشق) اینطور نیست . بقیه در صفحه ۶۱



... و آدمهای فلم در شخصیتهای شان چیز تازه بی ندارند .



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**